

حقیقت

ارگان حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست)

شماره ۷۰ دی ماه ۱۳۹۳

سقوط قیمت نفت

توطئه نیست، کارکرد متعارف سرمایه داری است!

پس از اینکه در اجلاس اوپک در وین (آذر ۹۳) عربستان سعودی با سیاست کاهش تولیدات نفت اوپک برای ممانعت از سقوط بیشتر قیمت نفت مخالفت کرد، قیمت نفت بازم سقوط کرد. کاهش ۵۰ درصدی قیمت نفت در بازارهای جهانی، لرزه بر اندام جمهوری اسلامی که حیات اقتصادی اش به ذخایر مالی گردآمده از فروش نفت وابسته است، انداخته است. سران رژیم تلاش می کنند با انواع و اقسام تئوری های «توطئه» مساله را توضیح دهند. روحانی در واکنش به سقوط قیمت نفت از واژه ی «توطئه ی نفتی» استفاده کرد و گفت، «واکنش مردم منطقه به توطئه ی کاهش قیمت نفت قطعی خواهد بود.» باندهای مختلف رژیم و مراکز قدرت امنیتی، نظامی و دینی رژیم که هر سال بر سر خوان یغمای «بودجه» ی دولت می نشینند و از آن سهم می برند^(۱) از «عملکرد» وزیر نفت در اجلاس اوپک ابراز نارضایتی می کنند. جواد ظریف، حملات رقبا به مذاکرات هسته ای را در مجلس با استفاده از استدلال نفتی خنثی کرد و گفت، وی با مذاکرات «هوشمندانه ی هسته ای» مانع «اجرای طرح های تثبیت شده ی محافل صهیونیستی و تندروهای آمریکایی» که می خواهند معاملات نفت ایران را به صفر برسانند، شد.

ادامه در صفحه ی ۲

فرانسه:

کشتاری هیولایی، «اتحاد ملی» خطرناک و آلترناتیو ممکن

میلیون ها نفر پشت سر حاکمان جهان و دستیاران و
نوکران شان راهپیمایی کردند

۱۴ ژانویه ۲۰۱۵. سرویس خبری جهانی برای فتح

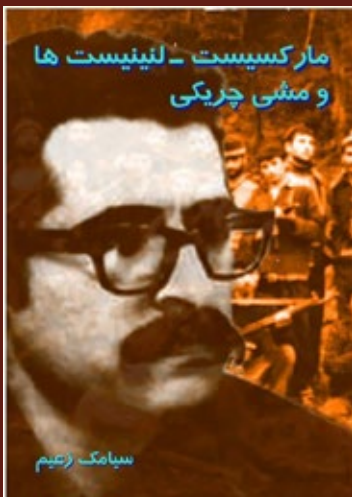
کشتار دهشتناک کارکنان مجله ی شارلی ابدو توسط بنیادگرایان اسلامی و دو روز پس از آن قتل توجیه ناپذیر گروگان ها در یک سوپرمارکت کوشر، به حق میلیون ها نفر را تکان داده است. به نظر می آید اکثر فرانسه حول شعار «ژو سوئی شارلی» (من شارلی هستم) متحد شده است. اما از این شعار، طبقات مختلف که دارای منافع متضاد هستند استفاده می کنند و چشم انداز متفاوتی در مورد اینکه چه شد و چه باید بشود دارند.

ادامه در صفحه ی ۱۱

فهرست

- ۶ درباره ی رفیق سیامک زعیم
- ۱۰ حقایقی که با خون تصویر می شوند
- ۱۱ فرانسه: کشتاری هیولایی، «اتحاد ملی» خطرناک و آلترناتیو ممکن
- ۱۳ چشم انداز رهایی زنان، با نگاهی به تجربه کوبانی
- ۱۸ کوبانی و تاریخخانه ی چپ ایران
- ۲۳ ابتکار عمل های مبارزاتی توده ای

انتشار اثری مهم از



مارکسیست - لنینیست ها
و مشی چریکی

رفیق
سیامک زعیم

به مناسبت سی و
سومین سالگرد قیام
سربداران در آمل

این اثر در سایت حزب کمونیست ایران (م.ل.م) قابل دسترسی است

اما هیچ توطئه‌ای در کار نیست. این، نظام پوسیده و منسوخ سرمایه‌داری است که یک ماده‌ی بی‌جان را تعیین‌کننده‌ی حیات اجتماعی ما و حاکم بر سرنوشت صدها میلیون مردم کشورهای صادرکننده‌ی نفت کرده است. آقایان برآشفته از سقوط قیمت نفت، نگهبانان این نظام پوسیده هستند که باید همراه با آن دفن شوند.

سقوط قیمت نفت نتیجه‌ی کارکرد متعارف سرمایه‌داری است! همان‌طور که فن‌آوری دیجیتال بسیاری از مدارهای قدیمی تولید سرمایه‌داری را نابود کرد و تجدید ساختار عظیمی در ترکیب سرمایه رخ داد، فن‌آوری جدید در عرصه‌ی اکتشاف، حفاری و تصفیه‌ی نفت و تولید گاز نیز میدان‌ها و چاه‌های نفتی و کمپانی‌های نفتی قدیمی را زیر فشار «مرگ و زندگی» گذاشته است و در عرصه‌ی سیاست نیز برای امپریالیسم آمریکا امتیازات و فضای مانور به وجود آورده است. به طور مثال، با دانستن همین «آینده» امپریالیسم آمریکا توانست تحریم‌های نفتی را بر جمهوری اسلامی تحمیل کند بدون آنکه بازارهای نفت دچار نوسانات بزرگ شود.

اقتصاد نفتی، از فن‌آوری‌ها تا بازارهای نفتی تحت سلطه و کنترل مراکز مالی نظام سرمایه‌داری - امپریالیسم است و نوکران نفتی (یعنی دولت‌هایی که علی‌رغم ژست‌های ظاهری‌شان، از طریق اقتصاد نفتی دست‌نشانده‌ی امپریالیست‌ها هستند) باید به ساز آن‌ها برقصند. زمانی مائوتسه دون گفت: نوکر امپریالیسم بودن عاقبت خوشی ندارد!^(۲)

علت سقوط قیمت نفت

رئیس دومین شرکت بزرگ نفتی روسیه (لوک اویل) می‌گوید، هدف عربستان سعودی نه فشار گذاشتن بر ایران است و نه روسیه، بلکه ضربه‌ی اصلی به بازار آمریکا و صنایع نفت رُستی (شیل) در آمریکا است. وی پیش‌بینی می‌کند که «در سال ۲۰۱۶ پس از اینکه اوپک به هدف پاک کردن این بازار حاشیه‌ای آمریکایی برسد، قیمت نفت دوباره بالا خواهد رفت. ... رونق صنعت نفت رُستی مانند رونق دات کام است. بازیگران قوی در صحنه خواهند ماند و ضعیف‌ها محو خواهند شد.»^(۳)

بخشی از این حرف واقعیت دارد. رقیب ترسناکی که دو سالی است وارد بازار سوخت فسیلی شده است و شرکت‌های نفتی بزرگ سنتی (از جمله غول‌های نفتی آمریکایی) تلاش می‌کنند شاخ آن را بشکنند یا آن را بلعند، صنعت نفت شیل آمریکا است. شرکت‌های نفتی سنتی (بریتیش پترولیوم، شورون، اکسان موبیل، آرامکو، گازپروم، شل، نیاک ایران، و غیره) به سیاست کنونی اوپک مبنی بر پایین نگاه‌داشتن قیمت نفت چشم امید بسته‌اند زیرا طبق آخرین تخمین‌ها هزینه‌ی استخراج نفت شیل بشکه‌ای ۵۷ دلار است و گمانه‌زنی می‌شود که این صنعت نوپا تاب تحمل قیمت‌های پایین نفت را نداشته باشد و بسیاری از شرکت‌های آن ورشکست خواهند شد. بی‌تردید پیش‌بینی انحصار اوپک (که تحت سلطه‌ی شرکت آرامکو عربستان است) مبنی بر ورشکستگی بسیاری از شرکت‌های حفاری نفت شیل در آمریکا به علت پایین بودن قیمت نفت و بالا بودن هزینه‌های تولید نفت شیل، محقق می‌شود. اما:

اولاً، شرکت‌های دیگر با بلعیدن کوچک‌ترها و بهبود فن‌آوری، با قدرت رقابت جویي بالاتر تشکیل خواهند شد. استخراج نفت شیل هنوز هزینه‌ی بالایی دارد اما این فن‌آوری جدید، چاه نفت را در بازه‌ی زمانی یک هفته و با هزینه‌ی یک و نیم میلیون دلار به ثمر می‌رساند. علاوه بر این، هزینه‌ی انبارداری، حمل و نقل و حتا بیمه‌ی آن بسیار پایین است. زیرا در اکثر نقاط جهان سنگ‌های مناسب برای تولید نفت شیل وجود دارد و راه‌اندازی این صنعت به راحتی راه‌اندازی کارخانه‌ی کوکاکولا است. در حالی که اکتشاف، حفاری و به ثمر رساندن چاه‌های نفت متعارف و به شیوه‌ی متعارف برای شرکت‌های نفتی سنتی گاه سال‌ها طول کشیده و میلیاردها دلار هزینه دارد. کلیه‌ی شرکت‌های نفتی قدیمی که میلیاردها دلار در چاه‌های متعارف سرمایه‌گذاری کرده‌اند به شدت متضرر خواهند شد. در این میان یکی از بزرگ‌ترین قربانیان، طرح «کشت نفت» و نزنوئلا خواهد بود که میراث «مرحوم» هوگو چاوز است. زیرا نزنوئلا آینده‌ی اقتصادی خود را بر افزایش تولید در کمربند نفتی «اورینوکو» وابسته کرده است. اینجا منطقه‌ای در مرکز نزنوئلا است که محل سرمایه‌گذاری‌های

عمده‌ی شرکت دولتی نفت و شرکت‌های خصوصی خارجی مانند «اکسن موبیل»، «کنوکو فیلیپس» و شرکت فرانسوی «توتال اس آ» است. این منطقه نفت خام بسیار سنگینی دارد که استخراج آن مستلزم سرمایه‌گذاری گسترده در بخش ماشین‌آلات سنگین، بخش عملیاتی و مجتمع‌های انبار و نگهداری است.^(۴)

ثانیاً، سرمایه‌ی مالی که مراکز آن عمدتاً مستقر در نیویورک و پاریس و لندن هستند انحصارهایی به مراتب قدرتمندتر از اوپک و شرکت‌های نفتی موسوم به «هفت خواهران» و غیره هستند. در عصر امپریالیسم، سرمایه‌ی مالی نقش

رهبری کننده و جهت‌دهنده را در انباشت سرمایه دارد.^(۵) ثالثاً، بازار مالی پیش‌بینی می‌کند که هزینه‌های تولید نفت شیل با بهبودهای بیشتر در فن‌آوری آن پایین‌تر خواهد رفت و بر این مبنای علامت می‌دهد و حرکت سرمایه‌ها را تعیین می‌کند.

صنعت نفت شیل ساختار بازار نفت جهان را دستخوش تغییرات بسیار بزرگ خواهد کرد. پیشاپیش، ایالات متحده واردات نفتی خود را یک سوم کاهش داده است. این نوع حفاری و استخراج، تأثیرات نابودکننده و مخرب بر محیط‌زیست و اکوسیستم دارد. اما برای سرمایه، سودآوری و امنیت برای تولید حداکثر سود مهم است و نابودی محیط‌زیست کمترین مشغله و نگرانی آن است.

مطمئناً عوامل دیگر هم چون به بازار روانه شدن نفت عراق (که مجهز به فن‌آوری بسیار پیشرفته‌تر و پُر بازده‌تر از ایران است) نیز در افت قیمت‌های نفت مؤثر بوده‌اند. اما عامل عمده، «نیروی محرکه‌ی آنارشی سرمایه‌داری» و

دینامیک تغییرات سرمایه‌داری است.^(۶) مطمئناً، امپریالیسم آمریکا از سقوط قیمت نفت به عنوان اهرم سیاسی برای به زانو درآوردن جمهوری اسلامی و امتیاز گرفتن از روسیه استفاده کرده و خواهد کرد اما سرچشمه‌ی وضعیت کنونی در بازار نفت، همان قوانین پایه‌ای کارکرد سرمایه‌داری است.

تغییرات کیفی در بازار سوخت فسیلی در جهان، پی‌آمدهای مهمی برای کشورهای صادرکننده‌ی نفت در خاورمیانه خواهد داشت زیرا نظام سرمایه‌داری امپریالیستی جهانی، از صد و اندی سال پیش این کشورها را بر پایه‌ی تقسیم کار نفتی، به طور تبعی (ساده‌تر بگوییم: برده‌وار) در اقتصاد جهانی ادغام کرده است و طبقات سرمایه‌داری این کشورها در واقع از دل این روابط اقتصادی بین‌المللی زاده شده و توسط آن تقویت شده‌اند.

در هر حال، خبر هم برای جمهوری اسلامی ناگوار است و هم برای کسانی که همواره در رویاهای خود «نفت» را به قیمت «عادلانه» در بازارهای جهانی می‌فروختند و با درآمد آن ایران را «صنعتی» می‌کردند. در جهان امروز، هر اقتصادی، بزرگ و کوچک، اگر به بازار جهانی سرمایه‌داری متصل شود باید بر حسب این قوانین بازی کند یا بمیرد. بنابراین اصل اولیه‌ی ساختن یک اقتصاد سوسیالیستی، قطع ارتباط با این نظام سرمایه‌داری و قوای محرکه‌ی آن است.

حفاری کن یا بمیر!

بدون درک کارکرد سرمایه‌داری نمی‌توان فهمید که در بازار نفت ماجرا از چه قرار است.

آنارشی تولید قوه‌ی محرکه‌ی بزرگی در تولید سرمایه‌داری است. این قوه‌ی محرکه را هیچ ترفند سیاسی نمی‌تواند مهار کند. سرمایه‌داری با انگیزه‌ی سود تولید می‌کند و تولید را در مسیری مملو از رقابت میان سرمایه‌داران پیش می‌برد. هدف و انگیزه‌ی سرمایه‌داری، تولید سود است و نه تولید «گندم» و «خانه» و «بهداشت» و «آموزش». رقابت محدود به رقابت میان این شرکت و آن شرکت نیست. رقابت در سطوح شرکتی، بخشی، کشوری و اقتصاد جهانی و میان قدرت‌ها در جریان است.

رقابت شدیدی در زمینه‌ی استخراج سوخت فسیلی از اعماق زمین و دریاها در جریان است. نفت بخشی از نظام سرمایه‌داری است که طبق قوانین و فرمان‌های سرمایه‌داری کار می‌کند. سود و رقابت، قوه‌ی محرکه‌ی آن است و سرمایه‌دار باید بر مبنای قانون «گسترش بیاب یا بمیر» حرکت کند. این قانون در عرصه‌ی سوخت فسیلی تبدیل به «حفاری کن یا بمیر» می‌شود. در این قمار هیچ چیز قابل پیش‌بینی نیست.

شدت عملکرد این قانون سرمایه‌داری در عرصه‌ی سوخت فسیلی را باید

در چارچوب دو عامل دیگر گذاشت.

یکم، سرمایه‌داری-امپریالیسم در صد سال گذشته، به شکلی توسعه یافت که کارکرد سودآور این نظام جهانی وابسته به نفت شده است. شش مورد از ده شرکت‌های آمریکایی، شرکت‌های نفتی و اتومبیل هستند. این رقم در جهان به هشت می‌رسد. امپریالیسم آمریکا برای نگاه‌داری ماشین نظامی خود، دست‌زدن به جنگ‌های نواستعماری و حفظ سرکردگی جهانی و گسترش امپراتوری‌اش وابسته به نفت است.

دوم، نفت یکی از عوامل اصلی در رقابت‌های امپریالیستی است. رقابت بزرگی میان قدرت‌های سرمایه‌داری بزرگ در چهار گوشه‌ی جهان بر سر سوخت فسیلی و معادن و مواد خام در جریان است. شرکت‌های سرمایه‌داری بزرگ و قدرت‌های بزرگ مانند ایالات متحده، چین، کشورهای اتحادیه‌ی اروپا، روسیه، ژاپن و دیگران بر سر کنترل مناطقی که دارای منابع انرژی فسیلی است به شدت رقابت می‌کنند. حتا در قطب شمال و آتلانتیک جنوبی، مسابقه‌ای حریصانه و رذیلاته برای چپاول آخرین ذخایر طبیعی کوهی زمین در جریان است.

نفت، اسلحه‌ی سیاسی

امپریالیسم آمریکا سرکردگی خود بر جهان را نه فقط از طریق قدرت نظامی برتر بلکه با استفاده از اهرم‌های اقتصادی تأمین کرده است. کنترل نفت، از استخراج تا بازار نفت جایگاه عمده‌ای در کنترل اقتصاد جهان دارد. امپریالیسم آمریکا اهرم نفتی را از راه‌های مختلف به کار می‌برد: از طریق انحصار بر فن‌آوری‌های اکتشاف، حفاری، استخراج و تصفیه؛ از طریق کمپانی‌های نفتی آمریکایی؛ از طریق انحصار بر بازارهای مالی (که از جمله تأمین‌کننده‌ی بیمه در مقابل تلاطمات ژئوپلیتیک و نوسانات قیمت برای تولیدکنندگان و صادرکنندگان هستند)؛ و از طریق اتحاد سیاسی با عربستان و دیگر کشورهای خلیج.

بنابراین، هرچند سقوط قیمت نفت برای دولت آمریکا نیز به سختی قابل پیش‌بینی بود اما بی‌تردید حداکثر استفاده سیاسی را از آن برای فشار گذاشتن بر جمهوری اسلامی و روسیه خواهد کرد. و بازمی‌تواند بی‌تردید، جمهوری اسلامی نیز به مثابه‌ی یک شرکت نفتی در اتحاد با شرکا و مشاوران نفتی بین‌المللی‌اش تلاش خواهد کرد تا در این بازار رقابت نفتی پیشی بگیرد. و جناح‌های مختلف جمهوری اسلامی نیز از این واقعه برای پیشبرد رقابت‌های درونی خود برای دست یافتن به قدرت اقتصادی و سیاسی برتر بهره‌جویی خواهند کرد.

جایگاه اقتصاد نفتی در کارکرد نظام سرمایه‌داری و جمهوری اسلامی

وضعیت کنونی اقتصاد ایران که در نتیجه‌ی تحریم‌های نفتی و اکنون با سقوط قیمت‌های نفت در بازار جهانی دستخوش بحرانی جدی است نیازمند پیشگویی نبود. نفت یعنی وابستگی به نیویورک و لندن و پاریس. نفت بر بستر تحمیل یک روابط اقتصادی-اجتماعی تبدیل به ثروت تولیدی و پولی شده است. از صد سال پیش، به ویژه از دهه‌ی ۱۳۳۰ به این سو، درآمد نفت نوع معینی از رشد و توسعه‌ی اقتصادی را به وجود آورده و ایران را در یک اقتصاد نفتی بین‌المللی که تحت سلطه‌ی امپریالیسم غرب قرار دارد سازمان داده است. جغرافیای اقتصادی کشور تحت تأثیر اقتصاد نفتی تعیین شده است. روستاها بر مبنای اقتصادی نفتی و کنش ایران با نظام جهانی سرمایه‌داری نابود شده و شهرهای بزرگ شکل گرفته‌اند و حاشیه‌های شهر که مکان زیست تهیدستان مهاجر روستایی است مرتباً گسترش یافته و با نابودی بخش‌های مختلف اقتصادی، اقتصاد تجاری انگلی و بادکرده به وجود آمده است. توسعه‌ی وابسته به نفت و بازار جهانی سرمایه‌داری، چه در دوره‌ی رژیم شاه و چه در دوره‌ی جمهوری اسلامی همواره با شکاف‌های عظیم اقتصادی رقم خورده است؛ از جمله نابودی اقتصاد غیرنفتی و رونق اقتصاد وابسته به درآمدهای نفتی، شکاف عظیم میان مناطق روستایی و مناطق ملل تحت ستم با مناطق شهری و «مرکز».

نفت نقطه‌ی تماس عمده‌ی اقتصاد ایران با اقتصاد جهانی است و قیمت‌های جهانی را به اقتصاد داخلی منتقل و نرخ ارزها را تنظیم می‌کند و بازدهی رقابتی جهانی را بر اقتصاد تحمیل می‌کند. سطح بازدهی سرمایه‌گذاری‌ها و شدت

استثمار باصرفه‌ی کارگران را تعیین می‌کند. اقتصاد نفتی، اولویت دادن به رونق اقتصاد کشاورزی، اقتصاد تولیدی صنعتی، خدمات شهری، خدمات بهداشتی و آموزشی، مرتبط کردن بخش‌های مختلف اسکان مردم از طریق جاده‌ها، حفظ مراتع و جنگل‌ها و هر تلاش اقتصادی را که مربوط به برآورده کردن نیازهای توده‌های مردم است «غیراقتصادی» کرده و در پایین‌ترین رده‌ی اولویت‌های دولت قرار می‌دهد.

منطق سرمایه‌داری به دولت صادرکننده‌ی نفت اجازه نمی‌دهد که از ذخایر مالی صنعت نفت برای برنامه‌های توسعه و هزینه‌های اجتماعی و برنامه‌ی توسعه‌ی اقتصادی خودکفا استفاده کند. زیرا چنین هزینه‌هایی «سودآور» نیستند و مانع «رقابت‌جو» بودن در بازار جهانی می‌شوند. منطق سرمایه‌داری جهانی از توسعه‌ی پایدار کشاورزی و امنیت غذایی در کشورهای صادرکننده‌ی نفت جلوگیری می‌کند. «سودآورتر» است که ذخایر مالی نفتی در حفاری و استخراج نفت سرمایه‌گذاری شود و حتا به بیرون مرزهای ایران رفته و در حفاری و استخراج نقاط دیگر سرمایه‌گذاری شود. یا صرف «امنیت» عملیات حفاری در ایران شود. بنابراین، حتا پس از بازگشت قیمت نفت به موقعیتی باثبات و حتا پس از برداشته شدن تحریم‌های بین‌المللی، سرمایه‌داری نفتی ایران باید ذخایر مالی به دست آمده از صنعت نفت را عمدتاً در بازارهای فن‌آوری، استخراج، تصفیه و بازاریابی نفت سرمایه‌گذاری کند. ذخایر نفتی تنها در آستانه‌ی انتخابات و آن هم به صورت وعده میان مردم «توزیع» می‌شود!

این تبعیت از فرمان‌های سرمایه‌داری جهانی و منطق آن، در دوره‌ی گلوبالیزاسیون شدیدتر شده است. کنترل واقعی و اهرم‌های واقعی در دست سرمایه‌گذاران خارجی قرار دارد. به زانو درآوردن جمهوری اسلامی از طریق «تحریم نفتی» این واقعیت را ثابت کرد. ایران، عربستان سعودی و غیره همه بر نفت کشورهای خود حق حاکمیت رسمی دارند. اما کمپانی‌های «ملی» نفت این کشورها وابسته به تکیه‌گاه‌های مالی هستند که مقرشان در نیویورک و لندن و پاریس است. تجارت بین‌المللی، فن‌آوری‌های مهم، ترانسپورت، شبکه‌های خدماتی نفتی، همه تحت سلطه‌ی آن‌ها است. عوض کردن «ارباب» از سوی جمهوری اسلامی در برهه‌ی زمانی فعلی ممکن نیست زیرا در تناسب قوای بین‌المللی، هنوز دلار و آمریکا سرکرده است. اما حتا اگر جمهوری اسلامی با هر رژیم وابسته‌ی دیگر بتواند «ارباب» را عوض کند، در منطق فوق‌تعدیلی ایجاد نخواهد شد. فقط وزرای نفت و نظامیان ایران مجبور خواهند شد به جای انگلیسی به زبان چینی یا روسی حرف بزنند.

برای دولت جمهوری اسلامی که دولت سرمایه‌داران در ایران است، معیار سنجش «وضع خوب اقتصادی» و «رشد اقتصادی» این نیست که آیا آحاد جامعه درگیر در کار تولیدی معنادار هستند، آیا از حداقل تغذیه و آب آشامیدنی سالم، سرپناه مطمئن بهره‌مند هستند، آیا بخشی از نهادهای بهداشت، آموزش و تولیدات هنری هستند؟ خیر. برای این طبقه، معیار سنجش، بالا رفتن درآمد نفت و ذخیره‌های ارزی و چرخش تولید سودآور و انباشت بی‌انتهای سرمایه است. اینکه میلیون‌ها نفر بی‌کار هستند و یا دسترسی به نظام بهداشت و آموزش ندارند، این که ده‌ها میلیون نفر آواره هستند و یا برق و جاده و پزشک ندارند و یا گرسنه و تشنه‌اند، معیار نیست. این دولت، دولت یک قشر کوچک یعنی طبقه‌ی سرمایه‌دار است. این قشر کوچک، با کمک دولت خود، منابع و شاهرگ‌های اقتصادی جامعه را کنترل می‌کند و به نوبه‌ی خود، تابع و خدمتگزار نظام سرمایه‌داری امپریالیستی است. القاب ظاهرالصلاحی چون «اصلاح‌طلب» و «اصول‌گرا» در نهایت مربوط به دعوا بر سر قدرت و چپاول است. این‌ها همه احزاب سیاسی جناح‌های مختلف سرمایه‌داری هستند و سر هر یک نیز به یکی از مراکز قدرت اقتصادی و سیاسی در جهان وصل است و گاه به چند مرکز. اقتصاد نفتی، بر دسته‌بندی‌های درون هیئت حاکمه تأثیر گذاشته و ائتلاف‌های منطقه‌ای و جهانی هر یک از آن‌ها را سمت و سو می‌دهد و به ناگزیر کشور را جولانگاه دسته‌های اقتصادی مافیایی می‌کند که بر قوای مسلح و امنیتی انحصار دارند.

تئوری‌های بورژوازی در غالب «چپ»

بحران سقوط قیمت نفت، نشان می‌دهد که اقتصاد این کشور و اقتصاد

جهان سرمایه‌داری-امپریالیستی با چه راه‌ها و قوانینی کار می‌کند. با این وصف، بسیاری از نیروهای به اصطلاح «چپ» مانند ملی‌گرایان مذهبی و غیرمذهبی صحبت از استفاده «بهینه» از درآمد نفت، تجارت و بازاریابی به اصطلاح «زیرکانه» و «عاقلانه» می‌کنند. حال آنکه در واقع امر هرگونه تلاش برای اداره‌ی جامعه بر مبنای اقتصاد نفتی و در «تعامل» با نظام جهانی سرمایه‌داری، آن چنان ضد انسانی است که به تبه‌کاری می‌انجامد. اما این نیروهای به اصطلاح «چپ»، اسیر افق محدود سرمایه‌داران خرد هستند و هیچ‌الگوی دیگری جز آنچه که هست برای سازمان دادن اقتصاد جامعه ندارند. نقد اینان به سرمایه‌داری صرفاً نقد به عوارض و آثار منفی سرمایه‌داری است و حاضر نیستند ببینند که این آثار بخشی از ذات سرمایه‌داری است. این نقد مانند سرمایه‌داران خرد، نقد به زورگویی انحصارات و قدرت‌های انحصاری است. این‌ها به دنبال مهار این عوارض منفی و اداره‌ی «ظریف‌تر» و «عاقلانه»ی صنعت نفت و تجارت جهانی هستند.

این نظریه‌ها، حتا زمانی که در قالب «چپ» بیان می‌شوند، در واقع بیان توهمات بورژوازی کوچک هستند. این بورژوازی نمی‌خواهد دست از سرمایه‌داری بکشد ولی از طرف دیگر از اینکه تحت کنترل و اعمال فشار از سوی بلوک‌های بزرگ سرمایه‌ی مالی امپریالیست‌ها باشد نیز بیزار است. سرمایه‌ی امپریالیستی اعتبارات مالی را کنترل می‌کند، تصمیم‌گیری‌های بزرگ در مورد اولویت‌های اقتصادی در دست دارد؛ سیاست‌گذاری‌های کلان را انجام می‌دهد. همه‌ی این‌ها بر روی سرمایه‌داران کوچک تأثیر می‌گذارد و محدوده‌های حیات و نوع زیست‌شان را تعیین می‌کند. این عوامل شرایط انزجار و «پوزسیون» شدن این قشر را به وجود می‌آورد. اما منافع طبقاتی و جایگاه طبقاتی آنان در تضاد خصمانه با منافع قشرهای تحتانی جامعه یعنی پرولتاریا و دیگر توده‌های تحت ستم و استثمار قرار دارد. نظریه‌ی «استفاده‌ی عقلایی» از «درآمد نفت» و امثال آن در واقع جایگاه این سرمایه‌داران و تخصیص‌شان با طبقات تحت ستم و استثمار را بیان می‌کند. این طبقه‌ای است که نه می‌خواهد و نه می‌تواند استثمار را ناپود کند. بلکه همیشه خواب «انصاف» در بازار جهانی را می‌بیند. روشنفکران چپ و غیر چپی که خودشان سرمایه‌دار نیستند اما این نظریه را پردازش می‌کنند در واقع سخنگویان سیاسی این طبقه‌اند و خصومت‌شان با هدف و برنامه و نیروهای کمونیستی انقلابی نیز از همین جا بر می‌خیزد.

راه‌حل انقلاب است و نه چیزی کمتر از آن

تئوری توطئه، توطئه‌ای است برای مخفی نگاه‌داشتن ریشه‌های واقعی زشتی و کراهت روابط حاکم در جامعه‌ی ما و در سطح جهان. معضل نه «مراکز صهیونیستی» و «تندرو» بلکه نظامی است به نام سرمایه‌داری و طبقه‌ای است به نام طبقه‌ی سرمایه‌دار که «مراکز صهیونیستی» و «جناح‌های تندرو» و جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی و غیره همه اضلاع و لایه‌های گوناگون آن هستند. طبقه‌ی سرمایه‌دار اقلیت کوچکی است که ابزار تولید را کنترل کرده و اکثریت مردم جهان را استثمار می‌کنند.

این طبقه باید سرنگون شود و این سیستم ناپود گردد و چنین امری کاملاً ممکن است زیرا نظام سرمایه‌داری پرتضاد و بحران‌زا است و طبقه‌ی سرمایه‌دار یک قادر متعال نیست بلکه به شاخه‌های مختلف که منافع متخاصم با یکدیگر دارند تقسیم می‌شوند. تضادهای نظام سرمایه‌داری و جنگ‌ها و رقابت‌های میان بلوک‌های سرمایه‌داری و دولت‌های مختلف، آنان را تضعیف می‌کند. هیچ گروه از سرمایه‌داران حتا امپریالیسم آمریکا، کنترل کامل را بر اوضاع سیاسی جهان و حتا کشور خود ندارد. هیچ گروه از سرمایه‌داران با هر درجه از انحصار بر بازارهای جهان نمی‌توانند رخدادهای را پیش‌بینی کنند. حتا نمی‌توانند پیش‌بینی کنند که آیا سرمایه‌گذاری‌هایشان موفق خواهد بود یا خیر. با این وصف می‌جنگند که در آب‌های متلاطم و غیرقابل پیش‌بینی سر خود را از آب بیرون نگاه دارند. این قانون بازی آنان است. این قانون موجب بحران‌های عظیم اقتصادی و فروپاشی‌ها می‌شوند که نتایج دهشتناک برای توده‌های مردم و کره‌ی زمین دارد اما در عین حال امکان و ضرورت انقلاب و نابود کردن سرمایه‌داران و سرمایه‌داری را فراهم می‌کند. برای تحقق این امکان باید دارای رهبری انقلابی بود.

تداوم این وضعیت هیچ ضرورتی ندارد. طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان و همه‌ی

قشرهایی که به شکل‌های گوناگون تحت ستم نظام سرمایه‌داری هستند - زنان و خلق‌های ملل تحت ستم - می‌توانند و باید منابع تولیدی جامعه را به دست گیرند و اقتصاد را بر پایه‌ای که به نیازهای انسان‌ها خدمت کند و محیط‌زیست را ترمیم کرده و حفظ کند سازمان دهند. این کار فقط در صورتی ممکن است که دولت بنیاداً متفاوتی به قدرت برسد.

مسئله‌ی سرنگون کردن انقلابی جمهوری اسلامی برای انجام انقلابی که سوسیالیسم را به قدرت برساند مسئله‌ی آینده‌ی دور نیست. بلکه مسئله‌ای عاجل است. انقلاب را باید معنا کرد. به ویژه برای نسل جوان که تبه‌کاران و جنایتکاران جمهوری اسلامی را تحت نام «انقلاب» شناخته است. انقلاب معنای بسیار مشخص و دقیقی دارد. معنای انقلاب آن است که به جای طبقه‌ی حاکم، طبقه‌ی دیگری که روابط تولیدی و اجتماعی کیفیتاً و بنیاداً متفاوتی را نمایندگی می‌کند همراه با اکثریت مردم نظام سرمایه‌داری را براندازد؛ طبقه‌ی حاکمه را از قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی‌اش محروم کند؛ یک قدرت جدید را مستقر کند که جدید بودنش با اهداف، مقاصد، راه و ابزار رسیدن به آن اهداف و مقاصد مشخص می‌شود. نظام سرمایه‌داری جهانی و بیان خاص آن در ایران که نظام جمهوری اسلامی است با وجود تمام بحران‌ها و کلیه‌ی دهشت‌هایی که می‌آفریند به طور خود به خودی سرنگون نخواهد شد. این روشن است. اما باید یک مسأله‌ی دیگر را هم با صراحت روشن کرد: دهشت‌آفرینی‌های نظام حاکم به خودی خود منجر به تولید و شکل‌گیری و گسترش آگاهی و احساسات رادیکال و انقلابی نخواهد شد. نیروهای سیاسی و ایدئولوژیک دیگری نیز در کارند که نگذارند چنین شود. نیروهای اسلام‌گرای عوام‌فریب و فاشیست از هر برند و مارکی در میدان هستند و در آن‌جا که حنای نیروی «اصلاح‌طلب» اسلامی یا «اصول‌گرای» اسلامی رنگی ندارد، عوام‌فریبان دیگری پا به میدان می‌گذارند تا از رنج و استیصال توده‌های مردم استفاده کنند و خشم آنان را دوباره به درون مجاری نظام موجود و وضع موجود بیندازند. برای ممانعت از چنین فاجعه‌ای باید چشم‌انداز کمونیستی و برنامه‌ی انقلاب کمونیستی و امکان‌پذیر بودن آن و راه انجام آن را با جسارت به میان مردم ببریم و به طور موج‌وار بخشی از پیشروان را تبدیل به رزمندگان سازمان‌یافته‌ی این راه و حامیان این نوع انقلاب کنیم.

نفت عمیقاً در اقتصاد جهانی امپریالیسم بافته شده است و فقط انقلاب می‌تواند سازمان‌یابی این اقتصاد را با ایجاد نظامی که بر پایه‌ی سود و رقابت کار نمی‌کند، عوض کند. انقلاب هم هیچ معنایی ندارد به جز سرنگون شدن یک طبقه (طبقه‌ی سرمایه‌داری) از قدرت دولتی و استقرار دولت یک طبقه‌ی دیگر (طبقه‌ی پرولتاریا).

«وقتی که پرولتاریا و توده‌های مردم در جوامع تحت ستم قدرت را به دست گیرند، هدف نمی‌تواند پس گرفتن و برنامه‌ریزی مجدد همان اقتصاد معوج مبتنی بر نفت باشد که توسعه را از شکل انداخته، جامعه و اقتصاد را تابع فرامین ویرانگر نظام جهانی کرده است. برعکس، یک انقلاب باید از شر شالوده‌های واقعی چنین اقتصادی خلاص شود تا بتواند چنگال کنترل امپریالیستی را بشکند و بر اعوجاج و تحریف‌های فرایند توسعه‌ی تحت هدایت امپریالیسم غلبه کند. به جای اقتصاد کهنه باید یک اقتصاد راه‌یابی‌بخش ساخت. اقتصادی که اساس آن باید کشاورزی باشد. اقتصادی با یک صنعت متنوع و غیرمتمرکز که به کشاورزی و نیازهای گسترده‌ی امر توسعه خدمت کند. فقط با ساختن چنین اقتصادی است که نیازهای اساسی اجتماعی می‌تواند تأمین شود و خودکفایی نسبی در دنیایی که تحت سلطه‌ی امپریالیسم است به دست آید.»^(۷)

پی‌نوشت‌ها:

۱- جالب توجه است که با وجود آب رفتن درآمد نفت، بودجه‌ی سال ۹۴ افزایش سی و سه درصدی بودجه‌ی «دفاعی» جمهوری اسلامی را نشان می‌دهد. علاوه بر افزایش بودجه‌ی «دفاعی» در ارقام منتشرشده «کمک به کشورهای هدف» (یعنی جنگ در عراق و سوریه و لبنان) بیش از ۱۰ هزار میلیارد تومان را می‌بینیم. برای مشاهده‌ی اهمیت حیات توده‌های مردم برای این حکومت به رقم ۴۰۰ میلیون تومانی برای «ممانعت از اعتیاد» و رقم منفی ۲۶ درصدی یارانه‌ها نگاهی بیندازیم. (ارقام از روزنامه‌ی عصر ایران)

۲- جمله‌ی ماؤ در واکنش به سرنگون شدن نگودین دیم است نگودین دیم رئیس جمهور ویتنام جنوبی و دست‌نشانده‌ی آمریکا بود اما تاریخ مصرفش به سر آمد و خود سازمان سیا که او را رئیس جمهور کرده بود، در سال ۱۹۶۳ وی را سرنگون کرده و به قتل رساند.

۵- لنین، در اثر معروف خود به نام «امپریالیسم، متأخرترین مرحله در سرمایه‌داری» نشان می‌دهد که سرمایه‌داری به یک نظام تولید و مبادله‌ی بین‌المللی تبدیل شده است. یکی از مختصات این مرحله از سرمایه‌داری، شکل‌گیری بلوک‌های عظیم سرمایه‌ی مالی است که از ادغام سرمایه‌ی بانکی و سرمایه‌ی صنعتی به وجود می‌آید و نقش رهبری را در **انباشت سرمایه** بازی می‌کند. در زیر این کلیدواژه‌ها توضیح داده شده‌اند:

انباشت سرمایه. تولید ارزش اضافه (منبع سود) بر پایه‌ی استثمار کار مزدی؛ و سرمایه‌گذاری و بازسرمایه‌گذاری سود از سوی سرمایه‌های رقیب، بر مبنایی گسترش یابنده، کم کردن هزینه‌ها و استفاده از فن‌آوری پیشرفته‌تر (و پر بازده‌تر). این پروسه را مارکس، انباشت ثروت در یک قطب و انباشت فلاکت و رنج زحمت در قطب دیگر خواند.

امپریالیسم. مرحله‌ی رشد سرمایه‌داری به مثابه‌ی یک نظام جهانی استثمار در اواخر ۱۸۰۰ فرا رسید. ما در عصر امپریالیسم زندگی می‌کنیم. امپریالیسم دارای ۵ خصلت کلیدی است. ۱- سلطه‌ی انحصار بر سازمان تولید و توزیع (انحصارات، واحدهای به شدت متمرکز و قدرتمند مالکیت و کنترل هستند). ۲- ادغام سرمایه‌ی بانکی و سرمایه‌ی صنعتی و شکل‌گیری بلوک‌های مالی عظیم. ۳- اهمیت مرکزی صدور سرمایه برای سودآوری کلی. ۴- تقسیم اقتصادی جهان به مناطق تحت نفوذ شرکت‌ها، کارتل‌ها و قدرت‌های بزرگ. ۵- تقسیم کامل مناطق جهان میان قدرت‌های امپریالیستی به مثابه‌ی مستعمرات، نومستعمرات و مناطق تحت نفوذ. مبارزه میان قدرت‌های امپریالیستی اصلی در برگیرنده‌ی تجدید تقسیم جهان است.

۶- ریموند لوتا، در باره‌ی «نیروی محرکه‌ی آناشوی» و دینامیک‌های تغییر- یک مناظره‌ی حاد و عاجل: مبارزه برای جهانی بنیاداً متفاوت از جهان کنونی و مبارزه برای یک رویکرد علمی نسبت به واقعیت؛ حقیقت شماره‌ی ۶۶

<http://www.cpmim.com/show3.php?ld=578&p=66>

۷- میراث هوگوچاوز و سوسیالیسم بولیواری - وبسایت حزب کمونیست ایران م.م.

<http://www.cpmim.com/showfile.php?cld=1066&tb=economy&ld=35&pgn=1>

اقتصاد نفتی و نابودی محیط زیست

کربنیک جو زمین به ۴۰۰ جزء در میلیون رسیده است. یعنی به اندازه‌ی سه میلیون سال پیش، زمانی که هنوز حیات انسانی بر روی زمین موجود نبود. تأثیرات این وضع را امروزه می‌بینیم: سیلاب‌های بی‌سابقه، چرخه‌ی بادهایی که توفان شدید به بار می‌آورند، خشک‌سالی، گسترش کویر، آب شدن و فروریختن کوه‌های یخ قطب شمال، اسیدی شدن اقیانوس‌ها و افزایش رطوبت، بالا رفتن سطح دریاها و اقیانوس‌ها که سرزمین‌های ساحلی را در خود می‌بلعدند. در قرن بیستم سطح آب‌های زمین ۲۰ سانتی‌متر افزایش یافت و در قرن بیست و یکم به ۳۰ سانتی‌متر رسیده است و اگر وضع به همین منوال ادامه یابد تا پایان قرن بیست و یکم به ۹۲ سانتی‌متر خواهد رسید.

این تغییرات جوی موجب نابودی محیط‌زیست صدها میلیون نفر در شکل خشک‌سالی، بی‌آبی، رشد کویرها، نابودی شهرها و روستاها در نتیجه‌ی توفان‌های دریایی، نابود شدن جلبک‌ها و ماهی‌ها، از بین رفتن مراتع و جنگل‌ها شده است. این فاجعه‌ی زیست‌محیطی، پی‌آمد غیرمستقیم کارکرد نظام سرمایه‌داری در هر کشور و در سطح جهان است. مربوط به آن است که سرمایه‌داری چگونه جوامع را سازمان می‌دهد و آنان را فرو می‌پاشد. مربوط است به رابطه‌ی تولید سرمایه‌داری با طبیعت. سرمایه‌داری به طبیعت به صورت منبع تهی ناپذیر از نهاده‌های تولید برای سود می‌نگرد. برای سرمایه‌داری مهم نیست که نابود کردن طبیعت چه پیامدهایی برای صدها میلیون نفر مردم کره‌ی زمین دارد. سرمایه‌داری آینده را نابود می‌کند تا حال خود را رونق بخشد. ●

۴ سال ۱۴۱ میلیون تن گاز کربنیک ساطع کرد. هر راننده‌ی متعارف سالانه ۵٫۵ تن گاز کربنیک تولید می‌کند. (گرمایش زمین و نظامی‌گری. ص ۱۵ / Global Warming and Militarism)

آزمایشگاه پژوهش سامانه‌ی کره‌ی زمین
در هاوایی در ۹ مه ۲۰۱۳ اعلام کرد، گاز



کره‌ی زمین پیشاپیش در جهتی پیش می‌رود که نه تنها انواع گیاهان و حیوانات در مقیاسی عظیم از میان خواهند رفت بلکه زیست‌بوم‌های (اکوسیستم‌های) اصلی آن، مانند جنگل‌های استوایی و صخره‌ی مرجانی (که کف دریاها را عمق گرمسیری را می‌پوشانند) فرو ریخته و بر روی کلیت اکوسیستم تأثیرات مهلک خواهد داشت. به این ترتیب، حیات انسان در کلیت خود به خطر خواهد افتاد. این است مسیری که سرمایه‌داری و تداوم آن برای بشریت باز کرده است. نفت، گاز و ذغال سنگ، سوخت‌هایی هستند که بیشترین گاز کربنیک را وارد جو می‌کنند. این نوع سوخت، عمده‌ترین عامل گرمایش زمین است. ولی سرمایه‌داری نمی‌تواند از آن دست بکشد زیرا این نوع سوخت برای عملکرد سودآور نظام سرمایه‌داری اساسی است. فقط نگاهی به چند آمار این واقعیت را عریان می‌کند. اکثریت کمپانی‌های معظم سرمایه‌داری در جهان کمپانی‌های نفت و اتومبیل می‌باشند. ارتش آمریکا بزرگ‌ترین خریدار نفت جهان است. در ۴ سال جنگ آمریکا در عراق، ارتش آمریکا به اندازه‌ای که ۱۳۹ کشور سالانه گاز کربنیک تولید می‌کنند، این گاز را وارد جو زمین کرد. جنگ‌های جاری در جهان روزانه ۱۸۰ هزار تن گاز کربنیک وارد جو زمین می‌کنند. ارتش آمریکا در

در باره‌ی رفیق سیامک زعیم

از یک رفیق



« متن زیر گزیده‌ای از جزوه‌ی ادای دین به یک رهبر کمونیست برجسته، به مناسبت انتشار مجدد «مارکسیست - لنینیست‌ها و مشی چریکی»، اثر رفیق سیامک زعیم است. متن کامل در وبسایت حزب کمونیست ایران (م.ل.م) قابل دسترس است. زیرعنوان‌ها توسط حقیقت اضافه شده است.

دوره‌ی فعالیت‌های فشرده و شبانه‌روزی دو ماهه‌ی مرداد و شهریور ۱۳۶۰ مثل برق گذشت. همگی درگیر فعالیت‌های تدارکاتی مثل نقل و انتقال سلاح، مهمات، آذوقه و دیگر اقلام مورد نیاز از جنوب و کردستان به تهران و از تهران به شمال بودیم. رفقای رهبری نه تنها امور را هدایت می‌کردند بلکه شخصا در انجام همه‌ی کارها شرکت داشتند. نگرانی اصلی این بود که در این فاصله ضربه بخوریم. بیش از همه نگران شهاب و حسین ریاحی بودیم. به محض استقرار اولین نفرات در جنگل، در یکی از روزهای آخرین هفته‌ی شهریور ماه، همراه با رفیق شهاب و چند رفیق دیگر عازم آمل شدیم. قرارمان در میدان امام حسین (شهناز یا فوزیه‌ی سابق) بود. هر یک بدون آشنایی دادن با یکدیگر مینی بوس گرفتیم. ۱۲ کیلومتری آمل، حوالی روستای «رزکه» در کناره‌ی جنگل به راننده گفتیم همین جا نگهدار و در میان تعجب و بهت بقیه‌ی مسافران همگی پیاده شدیم. پس از چند ساعت راهپیمایی به محلی رسیدیم که تعداد اندکی از رفقا مستقر بودند. دیگر اعضای رهبری چون حسین ریاحی و کاک اسماعیل (پیروت محمدی) و مراد (سورنا درخشان) بعد از انتقال همه‌ی رفقا که دو هفته‌ای به طول انجامید به جنگل آمدند. طی این مدت همه درگیر فعالیت‌های تدارکاتی بودند. اغلب رفقا شهاب را نمی‌شناختند و از موقعیت سازمانی وی خبر نداشتند. او مانند دیگر افراد شب و روز درگیر راهپیمایی در جنگل به‌منظور نقل و انتقال سلاح، آذوقه و مهمات و دیگر وسایل مورد نیاز بود و همواره داوطلب برای انجام هر کاری.

با انتقال کامل نیروها، همگی در سه کمپ مستقر شدیم و سازمان‌دهی اولیه‌ی گروه‌های نظامی توسط کاک اسماعیل صورت گرفت. برای همه‌ی رفقا اهمیت نقش کاک اسماعیل به‌عنوان فرماندهی نظامی روشن بود، اما بیش از همه‌ی ما، این کاک اسماعیل بود که توجه ویژه به شهاب داشت؛ احترام خاصی برایش قائل بود و همیشه با لهجه‌ی شیرینش او را «آقا شهاب» خطاب می‌کرد. حواسش بود که او سر خود هر جایی نرود و هر کاری نکند؛ زیرا شهاب بی‌محابا تحت هر شرایطی داوطلب انجام هر مأموریتی می‌شد. قبل از اینکه به‌طور رسمی سلاح‌ها میان افراد تقسیم شود، کاک اسماعیل کلت کوچک ۲۲ میلی متری معروف به «شاه‌کش» را به شهاب داد تا از خودش محافظت کند. شهاب هم به شوخی به او می‌گفت این کلت ته جیبم گم می‌شود. تا بخواهم پیدایش کنم کار تمام است؛ تازه با این «شاه‌کش» پشه هم نمی‌شود کشت. بعدها پس از درگیری ۲۲ آبان و آرایش قوای جدید، اسماعیل دو تن از بهترین، جسورترین و قابل اعتمادترین رفقا (شاهپور عالی پور از رفقای مسجد سلیمان و فرهنگ سراج از رفقای آبادان) را محافظ شهاب کرد. این دو رفیق در جریان نبرد آمل تا پای جان به وظیفه‌ی خود عمل کردند. امین (شاهپور عالی پور) در جریان نبرد به‌شدت زخمی شد؛ بینایی‌اش را از دست داد و پس از اسارت بر اثر خونریزی شدید در بیمارستان شیر و خورشید آمل جان باخت. فرهنگ نیز تا آخر کنار شهاب ماند. او روز هفت بهمن ۶۰ همراه با شهاب اسیر دشمن شد و دو روز بعد جزء رفقای بود که در ورزشگاه آمل در ملاء عام تیرباران شدند.

نخستین باری که رفیق سیامک را دیدم اوایل مرداد ۱۳۵۹ بود؛ در خانه‌ای حوالی نارمک؛ درست چند روز قبل از اعلان خبر مرگ شاه. آن زمان، سازمان در ارتباط با رشته‌های مختلف فعالیت مانند کارگری، دهقانی، دانشجویی و دانش‌آموزی کنفرانس‌های داخلی چند روزه برگزار می‌کرد. رفقای از مناطق مختلف ایران گرد می‌آمدند و تجارب عملی هر منطقه و پرسش‌های نظری خود را با یکدیگر در میان می‌گذاشتند. موضوع کنفرانسی که من در آن شرکت کردم، دهقانی بود. تازه چند ماه بود که رسماً به عضویت «اتحادیه‌ی کمونیست‌ها» درآمده بودم. رفیق فریدون علی‌آبادی مسئولیت هدایت کنفرانس را به عهده داشت. ترکیب کنفرانس بسیار جالب بود: رفقای که در جنبش دهقانی فارس، ترکمن صحرا، شمال، مغان و کردستان فعالیت داشتند. تجارب متنوع بود و مسائل هر منطقه ویژگی‌هایی داشت که بر جذابیت کنفرانس و درک پیچیدگی‌های مسأله‌ی ارضی در ایران می‌افزود. پرشورترین و هیجان‌انگیزترین بخش کنفرانس، تجربه‌ی مبارزات دهقانی در کردستان بود. کاک محمد (رسول محمدی)^(۱) و یکی از کادرهای قدیمی و باتجربه‌ی جنبش دهقانی سقر و بوکان، فعالیت‌های سازمان در خطه‌ی کردستان را برای ما تشریح کردند. برجستگی تجربه‌ی موفق آنان این بود که اتحادیه‌های دهقانی مسلح تشکیل داده بودند. در این کنفرانس رفیق سیامک با نام مستعار «سید» حضور داشت. او چندان صحبتی نکرد و فقط اینجا و آنجا پرسش‌ها و نکاتی را جلو گذاشت. آن زمان رسم نبود که موقعیت سازمانی رفقا را بدانیم. فقط حدس زدیم که حتماً از مسئولین رده بالای سازمان است. آنچه توجهم را جلب کرد، سادگی، متانت و فروتنی بیش از اندازه‌اش بود.

بار دومی که او را دیدم اواخر تیرماه ۱۳۶۰ بود که هم‌زمان بود با اقدامات تدارکاتی برای آغاز مبارزه‌ی مسلحانه. با جمع محدودی جلسه داشتیم. «سید» بحث کوتاهی با ما کرد. من جزء آن دسته از رفقا بودم که موافق بی‌قید و شرط شروع مبارزه‌ی مسلحانه بودیم و نگران این که باید زودتر بجنیم و ناراضی از اینکه چرا سازمان برای چنین روزهایی خود را آماده نکرده و امور تدارکاتی دارد بیش از اندازه کش پیدا می‌کند. سیامک که این بار نام «شهاب» بر خود داشت نیز بر اضطراب اوضاع و اقدام انقلابی تأکید می‌کرد. این روحیه آن زمان بر اکثریت رفقای اتحادیه غالب بود. این روحیه را سیامک زعیم و حسین ریاحی در مقالاتشان فرموله می‌کردند و در نشریه‌ی «حقیقت» آن دوران بازتاب می‌دادند. شهاب و حسین از این بحث می‌کردند که اگر اقدامی نکنیم و ناظر اوضاع بمانیم، تجربه‌ی منفی حزب توده در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تکرار خواهد شد، برای جنبش کمونیستی رسوایی به بار خواهد آمد و مهم‌تر از همه جامعه به قهقرا خواهد رفت.

در جریان این ملاقات بود که پی‌بردم شهاب نقش کلیدی در رهبری سازمان دارد. حسین ریاحی با توجه به سابقه‌ی مبارزاتی‌اش برای همه‌ی رفقا شناخته شده بود ولی به جز اعضای هیئت مسئولین سازمان کمتر کسی نقش شهاب را می‌دانست.

در باره‌ی جزوه‌ی «مارکسیست - لنینیست‌ها و مشی چریکی»

مهم‌ترین نقطه‌ی قوت جزوه‌ی «مارکسیست لنینیست‌ها و مشی چریکی» تأکید درست بر اهمیت تئوری انقلابی است:

«مبارزه‌ی تئوریک و مبارزه‌ی سیاسی، همراه با مبارزه‌ی اقتصادی، سه جریان مبارزاتی هستند که همیشه باید مرتبط به هم حرکت نمایند و با رشد مبارزه‌ی سیاسی و یا ابرام عمل مستقیم انقلابی، اهمیت تئوریک کمتر نشده و بلکه بیشتر می‌گردد. با رشد مبارزه‌ی سیاسی و مطرح شدن عمل مستقیم و تعمیق جنبش عملی توده‌ها، مسائل و پدیده‌های تازه‌ای همیشه رشد می‌کنند و مطرح می‌شوند که بدون شناخت علمی آن‌ها، بدون دریافت و ارزیابی تئوریک آن‌ها، بدون تحلیل آن‌ها در پرتو تئوری مارکسیسم لنینیسم، تئوری‌ای که باید چون علم آموخت تا به کار برد و در پروسه‌ی جنبش سیاسی و عملی مردم خود آن را تلفیق و تکامل داد، نمی‌توان به گسترش و پیروزی مبارزه‌ی سیاسی و عمل انقلابی موفق گشت.»

هر چند همانند اغلب مائوئیست‌های آن دوران شهاب نیز به این گرایش (هر چند ضعیف و کناری) آغشته بود که پراتیک را صرفاً به وظایف سیاسی عملی روز تقلیل دهد اما برجسته‌ترین ایده‌ی سیامک در این جزوه، ارائه‌ی رابطه‌ی صحیح میان تئوری عمل و ضرورت پیشی گرفتن تئوری از عمل است. تئوری انقلابی باید راهنمای عمل انقلابی باشد نه اینکه پشت عمل گام بردارد:

«تئوری، ایده، درست آن کیفیت رشد یافته از عمل، از ماده، است که بر خودش فرمان می‌راند و این که تئوری درست هنگامی عمل را رهبری می‌کند که بر آن عمل، پیشی گرفته و بیان فشرده‌ی آن باشد. حال آن که هیچ‌گاه عمل واحد چنین خصوصیتی نیست و بلکه موجد کیفیتی است که این خصوصیت را بروز می‌دهد؛ و کسی که این خصوصیت را درک نکند و بلکه در مقابل «عمل» و یا «فشار ضرورت» سر فرود آورد، الفبای فلسفه‌ی مارکسیستی و جوهر دیالکتیکی آن را از نظر دور داشته و به امپریسم یا پراگماتیسم در غلتیده است.»

در دوره‌ای که بسیاری به یک‌جانبه‌نگری و مطلق‌انگاری در مورد پراتیک و پراتیسیسم در غلتیده بودند، سیامک ندا داد:

«ما، هم به تئوریسم و هم به پراتیسیسم نیازمندیم و این بسیار غلط است و آن هم در دوران کنونی که بگوییم: «ما بیش از هر وقت به پراتیسیسم احتیاج داریم تا به تئوریسم.» ما، به‌خصوص در دوران کنونی، «بیش از هر وقت» به تئوری و تئوریسم نیازمندیم؛ به‌خصوص در دوران کنونی که این‌گونه مسائل مختلفی عملی که برشمردیم سدی بر راه شده و انحرافات گوناگونی پدید آورده، به‌خصوص در دوران کنونی که کم‌بها دادن به تئوری و خرده‌کاری و بی‌نقشه‌روی و اعمال نادرست کردن شیوع فراوان یافته است؛ «باید کوشید که در جریان مبارزات بزرگ خلقمان چنین کسانی پرورده شوند. باید کوشید و خودبه‌خود هم به وجود نمی‌آید بلکه کار می‌خواهد که از میان فرزندان انقلابی مردم ما، تئوریسم‌ها و رهبران داهی بیرون آیند و زمام جنبش را به دست گیرند... بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی نمی‌تواند وجود داشته باشد و بدون چنین رهبرانی، تئوری انقلابی!»

«ما پراتیسیسم‌های زیادی همیشه داشته‌ایم و خواهیم داشت. تمام جنبش بزرگ توده‌ای ما در دوران ۱۲ ساله‌ی مبارزات بعد از شهریور ۲۰ جنبش «پراتیسیسم‌ها» بود؛ و حال آن‌که از لحاظ تئوریسم، واقعا حسابی سخت در مضیقه بودیم. در آن هنگام همیشه گفته می‌شد، عمل! و دیدیم چه بلایی بر سر آن «عمل» آمد. امروز نیز از یک سوی دیگر، همین شعار داده می‌شود و باز هم خواهیم دید که این شعار چه نتیجه‌ی عملی‌ای خواهد داد.»

این درک پیشرو از جایگاه تئوری و تئوریسم، کماکان در میان اغلب کمونیست‌ها غایب است. اغلب در این زمینه به «امپریسم و پراگماتیسم» آغشته‌اند. اغلب در نمی‌یابند که اندیشه است که به عمل رهنمون می‌شود و فکر است که دست‌های مردم را به حرکت در می‌آورد. اگر عمل سیاسی با نظریه روشن نشود بی‌اندیشه است و بی‌ثمر، همان‌گونه که اگر فرضیه و نظریه‌ای را نتوان با زبان واقعیات بیان کرد تجربه‌ای است بی‌حاصل.

سیامک ۳۵ ساله، با اینکه مسن‌تر از اکثر رفقا بود، توان جسمی بالا و بدن نسبتاً ورزیده‌ای داشت. بسیار چابک بود و مشکل می‌شد در تمرینات نظامی و رقابت‌های ورزشی صبحگاهی از او پیشی گرفت. انرژی بی‌حد و حصری داشت؛ خستگی نمی‌شناخت. از همان شب‌های اول ورود به کمپ پایین، کیسه‌ی خوابش را به رفیق دیگری بخشید و شب‌ها زیر آلاچیق کنار آتش بدون بالا پوش چرت کوتاهی می‌زد. شب‌زنده‌دار بود و همیشه آماده‌ی بحث و جدل در هر زمینه‌ای با هر رفیقی در هر سطحی. با بیان دانش گسترده‌اش از تاریخ و ادبیات ایران، شب‌های طولانی زمستان را برای ما کوتاه می‌کرد. به قول رفیق بهروز فتحی، «کتابخانه‌ی سیار» بود. با رفقا به مشاعره می‌نشست و جز یکی از رفقای کرد که دیوان حافظ را از بر بود، کسی حریفش نمی‌شد. برخی مواقع می‌شد که رفیق مسعود حیدری با وام‌گیری از سرود و ترانه سعی می‌کرد مقابلش قد علم کند.

شهاب به جمع قدرت می‌داد و از جمع قدرت می‌گرفت. آن قدر در رفتار شخصی، ساده و بی‌آلایش بود که حتی جوان‌ترین رفقا راحت با او ارتباط نزدیک و صمیمانه برقرار می‌کردند. درست، مشخص و ساده سخن می‌گفت و همواره آماده بود که افکارش را بیازماید و بیاموزد و بداند که دیگران چگونه فکر می‌کنند. اهل خودنمایی و بزرگ‌بینی نبود و دانش خود را به رخ نمی‌کشید. مسعود حیدری که از رفقای سازمان پیکار در آمل بود، عصر روز ۱۸ آبان بعد از ناموفق ماندن طرح ورود غافلگیرانه به شهر به ما پیوست. او که رفیقی انقلابی، شاداب، رک و صریح و اهل بحث و جدل بود از همان روز اول ورود به جمع سرداران به انتقاد از سیاست اتحادیه در قبال اشغال سفارت و جنگ ایران و عراق پرداخت. او با شهاب وارد بحث و گفتگو شد و هنوز نمی‌دانست موقعیت سازمانی‌اش چیست. بحثشان بالا گرفته بود و شهاب تلاش می‌کرد جوانب متضاد خط قبلی اتحادیه نسبت به حاکمیت را برایش توضیح دهد. در خاتمه‌ی بحث، مسعود رو به شهاب کرد و گفت «تو نمی‌دانی، برو از رهبرانت بپرس آن‌ها بهتر از تو می‌دانند!»

زمانی که در محاصره‌ی شدید نظامی و اقتصادی دشمن قرار گرفتیم شرایط بسیار سخت شد. گرسنگی، سرما، خستگی و بی‌خوابی بیداد می‌کرد. در آن شرایط، رفتار کاک اسماعیل در میان جمع عطر رفاقت می‌پراکند و بحث‌های شهاب به ما الهام، شور و نشاط می‌بخشید. چند هفته پس از درگیری ۲۲ آبان و عقب‌نشینی از محل کمپ‌ها، در دره‌ای تنگ و تاریک زیر آلاچیق‌هایی که ساخته بودیم، پناه گرفته بودیم. هنوز دورنمای حرکت بعدی مشخص نشده بود. روحیه‌ها افت کرده بود. یکی از آن شب‌های سرد و طولانی بود که نگهبانان خبر دادند نور چراغ قوه‌ای به سمت ما نزدیک می‌شود. کاک اسماعیل بلافاصله فرمان آماده‌باش داد. در اوج گرسنگی و خستگی و بی‌سرنپاهی بودیم. بارندگی و رطوبت و سرمای زمستان امان نمی‌داد. با فرمان آماده‌باش، به ناچار همگی از خواب بیدار شدیم و منتظر ماندیم. یکی دو ساعت طول کشید تا رفقا مطمئن شوند خطری در کار نیست و آن نور، نور ماه بوده که آهسته‌آهسته از لابه‌لای شاخه‌های درختان بالا می‌آید و رخ نشان می‌دهد. آن شب کسی نخوابید. همگی دور آتش که به قول کاک اسماعیل تنها پناه زندگی‌مان در جنگل بود، جمع شدیم و به سخنان شهاب گوش دادیم. آن چنان جمع را با ذکر نمونه‌های متنوع از فداکاری‌های انقلابیون در کشورهای مختلف تهییج کرد که غیرقابل باور بود. جملگی، سختی‌ها را فراموش کردیم. آماده بودیم از همه‌ی موانع عبور کنیم؛ از پس هر مشکلی بر آییم؛ بدون تزلزل به مبارزه ادامه دهیم؛ بر سرما و گرسنگی پیروز شویم؛ بارهای سنگین را در کوره راه‌های جنگلی حمل کنیم؛ تا دل دشمن برای نابودی‌اش رخنه کنیم و در مسیر رهایی جامعه شجاعانه گام برداریم؛ و چنین نیز کردیم!

درست یک ماه قبل از اسارتش در آمل، در جنگل به کنجی خزید، به درخت تنومندی تکیه داد، آخرین مطلب خود را نگاشت و آن را همچون تیری از کمان برای ثبت در تاریخ رها کرد. اعلامیه‌ای به نام «پیام اتحادیه کمونیست‌های ایران خطاب به همه‌ی کمونیست‌های ایران»^(۱) پیامی که از دل و جانش و همه‌ی توانش برخاسته بود. تیری رها شد که همچون شهابی آسمانی از فراسوی مرزها گذشت و بر خون نشست و برای همیشه بر صدر تاریخ جنبش کمونیستی ایران در یکی از خطرناک‌ترین مقاطع حیاتش قرار گرفت.

شوربختانه، اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران که همواره اهمیت زیادی به مبارزه‌ی تئوریک می‌داد در دوران انقلاب دچار چنین انحرافات شد و عملاً رفقایی چون شهاب از نقش سترگی که باید ایفا کنند باز ماندند. به جای این که دورتر را ببینند و شدیدتر از دیگران امور مهم را طلب کنند، به دنباله‌روی از توده‌ها پرداختند و به «مپریسم و پراگماتیسم» دچار شدند.

جزوه‌ی «مارکسیست لنینیست‌ها و مشی چریکی» به روشنی بر وظیفه‌ی مرکزی کمونیست‌ها یعنی سرنگونی قهری ارتجاع و امپریالیسم و گام نهادن در مسیر سوسیالیسم تأکید می‌گذارد. در این مورد که کمونیست‌ها چه زمانی باید دست به اسلحه برند، همان گونه که گفته شد ایده‌ی روشنی جلو می‌گذارد.

«در شرایطی که مردم عموماً از لحاظ سیاسی و سازمانی، از لحاظ وضع فکری و حالت روحی خود برای دست زدن و یا پشتیبانی فعالانه از مبارزه‌ی مسلحانه آماده‌اند یا تمایل دارند و با توجه به آرایش دشمن، می‌توان و باید فوراً لحظه‌ی مناسبی را تعیین کرده و عملاً به مبارزه‌ی مسلحانه آغاز نمود.»

«تنها در تحت شرایط معینی که فوقاً ذکر شد، می‌توان دست به عمل نظامی برد و به برخاستن توده یاری رساند. تنها در وضع معینی، وضعی که روندهای اقتصادی و سیاسی جامعه در کل کشور یا در یک ناحیه خودبه‌خود به وجود می‌آوردند و همانا شرایط عینی درگرفتن انقلاب است، می‌توان تدارک انقلابی را به تعرض انقلابی، تدارک مبارزه‌ی مسلحانه را به تعرض مسلحانه، تدارک جنگ را به خود جنگ و تدارک قیام را به خود قیام مبدل ساخت و بدین ترتیب قدرت سیاسی ارتجاع را در کل کشور و یا در یک ناحیه از آن ساقط نمود.»

سیامک در مقابل کسانی که فکر می‌کردند انقلاب را بر پایه‌ی اراده‌ی محض می‌توان به راه انداخت، درک درستی از ارتباط میان شرایط عینی و فاکتور ذهنی (نقش پیشاهنگ انقلابی) ارائه داد. او با جملات فوق نشان داد همان گونه که نمی‌توان از سایه‌ی خود جلو زد، نمی‌توان از روی تکامل تاریخی و اوضاع عینی نیز پرید، اما می‌توان آن را شتاب بخشید یا برعکس آن را کند کرد؛ اما علی‌رغم این درک درست، به درجاتی به خودروبی و کم بهایی به نقش عنصر ذهنی در شکل‌دهی به اوضاع مساعد عینی آغشته است. فاکتور ذهنی نه تنها برخاسته از اوضاع عینی بلکه خود بخشی لاینفک از آن است و دیوار چین آن‌ها را از هم جدا نمی‌کند. فاکتور عینی و ذهنی مدام در هم تداخل کرده و به یکدیگر تبدیل می‌شوند و یکدیگر را تغییر می‌دهند. به قول لنین «گاهی انسان نه فقط جهان را منعکس می‌کند بلکه آن را می‌آفریند» و «فعالیت انسان فعلیت بیرونی را دگرگون می‌کند و قطعیت آن را بر می‌اندازد»^(۳) همواره ابتکار عمل‌های جسورانه‌ای که فاکتور ذهنی سازمان می‌دهد، می‌تواند تأثیرات دگرگون‌ساز و تکان‌دهنده‌ای داشته باشد، موجب جهشی در اوضاع شود، تناسب قوا را و کلاً مختصات بازی را تغییر دهد. به شرطی که متکی بر پویای واقعی و واقعیت مادی باشد.

اتحادیه در دوره‌ی انقلاب (به جز و تا حدی در دوره‌ی یک سال و نیمه در کردستان) عملاً استراتژی مبارزه‌ی مسلحانه انقلابی را به‌عنوان تنها راه حل تضادهای طبقاتی و ملی کناری نهاد و مجموعه فعالیت‌هایش را بر پایه‌ی چنین دورنمایی سازمان داد. هر چند در سال ۱۳۶۰ که واقعیات ستره همه چیز را تابع تفنگ گردانید، اتحادیه بی‌محایا بدان پاسخ داد و به درستی اهمیت ابتکار عمل فاکتور ذهنی را در آن گره‌گاه تاریخی درک نمود و بدان عمل کرد. در آن مقطع، قفل تضادهای مختلفی که به هم تنیده شده بود را فقط و فقط با ابتکار عمل جسورانه پیشاهنگ انقلابی می‌شد باز کرد.

اگر چه ایده‌های اولیه‌ی سیامک زعیم (و همچنین پراتیک سربداران) نشانه‌ی گسست جدی از تفکرات تدریج‌گرایانه و قدرگرایانه اکونومیستی (دترمینیسم اقتصادی) غالب بر جنبش کمونیستی بود اما هنوز تا نقد تئوریک همه‌جانبه و قاطع از این گرایش قدرتمند فاصله داشت.

جزوه‌ی «مارکسیست لنینیست‌ها و مشی چریکی» در نقد مشی چریکی موفق است. به ویژه از زاویه‌ی ایدئولوژیک اثبات می‌کند که این مشی قرباتی با مارکسیسم ندارد و اساساً بازتاب ایدئولوژی بورژوازی و خرده بورژوازی و ناسیونالیستی است؛ اما این نقد به سیاست و اهداف سیاسی طبقاتی تسری نمی‌یابد. انگار اختلاف صرفاً بر سر راه‌های نظامی متفاوت برای رسیدن به یک

هدف است. واقعیت این است عده‌ای که به کمونیسم گرایش داشتند دنباله‌روی مشی چریکی شدند و همه‌ی گرایش‌هایی که حول مشی چریکی شهری با یکدیگر متحد شده بودند، مانند گروه جزنی و احمدزاده اختلافاتی در زمینه‌ی مشی سیاسی نظامی با یکدیگر داشتند؛ اما محتوای سیاسی طبقاتی این مشی، اساساً آمال و آرزوهای قشرها و طبقات دیگری را نمایندگی می‌کرد. کاستریسم ربطی به سوسیالیسم نداشت و منافع قشرهایی از خرده بورژوازی و بورژوازی یک ملت تحت ستم را نمایندگی می‌کرد که از زورگویی و اجحافات امپریالیسم آمریکا به تنگ آمده بودند. این قشرها با پیروی از شوروی و وابستگی به آن نشان دادند که خواهان گسست قطعی از مناسبات امپریالیستی تولید نیستند و نمی‌توانند باشند. جریان‌های چریکی و مشخصاً سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران نیز عملاً در چنین مسیری قرار گرفته بودند. غلظت ناسیونالیسم‌شان و سانتریسم‌شان نسبت به مبارزه‌ی مهم میان مارکسیسم و رویزیونیسم (میان چین مائوئیستی و شوروی سوسیال امپریالیستی) دست در دست تغییرات مهمی که در صحنه‌ی سیاسی بین‌المللی صورت گرفت، به شدت آسیب‌پذیرشان کرد. تا آنجا که در آستانه‌ی انقلاب ۵۷ دیگر از رادیکالیسم اولیه‌شان نشان چندانی باقی نمانده بود. کمی بعد اکثریت این جریان در مسیر حزب توده و وابستگی به شوروی که مدت‌ها بود به یک قدرت امپریالیستی تبدیل شده بود قرار گرفت؛ بنابراین مسأله این نبود که مشی چریکی راهی دیگر بود برای رسیدن به هدف واحد و مشترکی که کل جنبش کمونیستی در برابر خود داشت. بلکه عمدتاً سازمان‌های مشی چریکی هدف دیگری را برگزیده بودند و به جای مبارزه در جهت دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم و برپایی جامعه‌ای نوین، اساساً تغییرات بورژوا دمکراتیکی را دنبال می‌کردند. هدف مبارزه‌ی آن‌ها به ویژه از طرف جزنی و همفکرانش به مبارزه علیه دیکتاتوری فردی شاه فرو کاسته شده بود.

این محدودیت تاریخی جزوه‌ی «مارکسیست لنینیست‌ها و مشی چریکی» به نقطه‌ی ضعف دیگری پا داد. پلیمیک‌ها تا حدی محدود شد به شیوه‌ی مبارزه (مشخصاً زمان دست بردن به سلاح). دست بردن پیش از موعد به سلاح، موضوع مبارزه شد. با نگاه امروز می‌توان گفت که جدل می‌توانست و می‌بایست بر سر مشی نظامی هم متمرکز شود. از جمله این که آیا با اتخاذ مشی چریک شهری می‌توان از نقطه نظر نظامی به پیروزی رسید؟ آیا با این مشی می‌توان ارتش خلق را سازمان‌دهی کرد؟ می‌توان نیروهای نظامی دشمن را در هم کوبید؟ تبلیغ مسلحانه صرفاً گریز از این پرسش‌های حیاتی نبود، بلکه اتخاذ جهت‌گیری سیاسی متفاوت بود. نشانه‌ی این بود که هدف نابودی دشمن نیست بلکه در بهترین حالت ایدای دشمن و وادار کردن شاه به دست کشیدن از دیکتاتوری فردی است. در تمامی پلیمیک‌هایی که علیه مشی چریکی صورت گرفت، جای مبارزه بر سر اینکه استراتژی نظامی پیروزمند چیست خالی است؛ و این به یک نقطه‌ی ضعف مهم نیروهای خط سه نه تنها در جریان انقلاب ۵۷ بلکه در جریان مقاومت‌های مسلحانه‌ی بعدی در مقابل جمهوری اسلامی بدل شد.^(۴) کمتر کسی بود که طی آن سال‌ها به اصول و بدنه‌ی دانش نظامی که توسط مائو به علم مارکسیسم افزوده شده بود توجهی کند.

تازه در تابستان سال ۶۰ و جریان مبارزه‌ی مسلحانه‌ی سربداران بود که سیامک به فکر مشی نظامی و استراتژی نظامی افتاد. او توانست رابطه‌ی درستی بین اهداف سیاسی مجاهدین با تاکتیک ترورشان پیدا کند و بگوید چرا این روش منجر به سرنگونی رژیم نمی‌شود (و نمی‌خواهد بشود) و راه را بر گسترش مبارزه‌ی مسلحانه و پیوستن توده‌ها به صفوف آن می‌بندد؛ اما کم بهایی به اصول و تئوری انقلابی مارکسیستی در زمینه‌ی آموزه و استراتژی نظامی، بی‌توجهی به جمع‌بندی مشخص از تجارب نظامی مهم و گسترده در کردستان، ترکمن صحرا و سایر نقاط ایران در سال‌های ۶۰ - ۱۳۵۷، دست و پای رفقایی چون سیامک را پیشاپیش بسته بود و مانع از آن شد که سربداران مشی نظامی صحیحی - مبنی بر طولانی بودن خصلت جنگ انقلابی در ایران - اتخاذ کند؛ یا حداقل اهمیت مبارزه دو خط در این زمینه را دریابد.

علی‌رغم ضعف‌ها و کمبودهای فوق، جزوه‌ی «مارکسیست لنینیست‌ها و مشی چریکی» در نقد مشی چریکی نوشته‌ای است ارزنده که هم از نظر روش و هم از نظر تیزبینی و دقت در داوری‌ها بسیار قابل ملاحظه است. در دیگر زمینه‌های مهم خطی نیز ما با موقعیت مشابهی روبه‌رو می‌شویم.

جزوه‌ی «مارکسیست‌لنینیست‌ها و مشی چریکی» در زمینه‌ی ساخت اقتصادی اجتماعی ایران، رابطه‌ی سلطه‌ی امپریالیسم با طبقات ارتجاعی داخلی و مرحله‌ی انقلاب پرش‌های مهم طرح می‌کند و بر مهار تئوریک آن‌ها تأکید می‌کند؛ اما در مجموع قادر نیست از جوانب غلط تئوری‌های غالب بر کل جنبش کمونیستی در آن دوره گسست کند و ضعف‌های موجود در آن چارچوب‌های تئوریک را که در حال عیان شدن بود شناسایی کند.

در زمینه‌ی درک از حزب کمونیست و ایجاد آن، سیامک نادرستی افکاری که ایجاد حزب را به رشد و گسترش مبارزه‌ی اقتصادی کارگران منوط می‌کنند، نشان می‌دهد. او حزب را به درستی اقلیت در حال وجودی می‌داند که «واقعاً آگاه طبقاتی است و قادر است توده‌ها را رهبری کند، قادر است به هر سؤالی که موضوع روز می‌شود پاسخ گوید و به طریق متشکلی برای دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه کرده و توده‌های کارگر را در این سمت تربیت می‌کنند.» سیامک با وجود داشتن این درک صحیح هنوز قادر نیست از تئوری «پیوند» (پیوند با کارگران به‌عنوان شرط ضروری تشکیل حزب) گسست کند. این تئوری که پیش شرط دیگری چون «وحدت نیروهای کمونیستی» را نیز با خود داشت، انتظاری عبث و غیرواقعی را دامن زد و مانع از آن شد که نیروهای خط سه مشخصاً اتحادیه‌ی کمونیست‌ها حلقه‌ی کلیدی ایجاد حزب یعنی روشن کردن هدف و چگونگی دست یابی بدان را در دست گیرند و به لحاظ تئوریک قادر شوند به خط مشی سیاسی صحیحی در ارتباط با انقلاب ایران و مسائل مهم پیشروی جنبش کمونیستی بین‌المللی دست یابند. رهبران انقلابی به جای حل مسائل و جهت‌گیری‌های استراتژیک به خرده‌کاری‌های روزمره و پراکنده‌کاری‌های تئوریک مشغول شدند که با شکست سوسیالیسم در چین در سال ۱۹۷۶ و شروع انقلاب ایران ابعاد گسترده و وخیمی به خود گرفت و زیان‌های جبران ناپذیری به بار آورد.

از منظر تاریخی و با نگاه امروز، جزوه‌ی «مارکسیست‌لنینیست‌ها و مشی چریکی» آیینی تمام‌نمای قوت‌ها و ضعف‌ها، آزادی‌ها و محدودیت‌های جنبش کمونیستی ایران بود. خصلت نمای دورانی بود که در حال اتمام بود؛ دوران جدید نیز همراه با مسائل جدید در حال رو آمدن بود. سیامک در این جزوه سعی کرد شناخت کمونیست‌ها از سازمان‌دهی انقلاب پرولتاری در کشورهای تحت سلطه را فشرده و متمرکز کند؛ شناختی که داشت دچار عدم تعادل می‌شد. عناصر جدیدی در ارتباط با امر انقلاب رو آمده بودند که نیازمند تجزیه و تحلیل جدی و عمیق بودند. ساختار اقتصادی اجتماعی اغلب کشورهای تحت سلطه دچار تغییرات کمی و کیفی عیدیه‌ای شده بود؛ بر ناموزونی و اعوجاج ساختار جامعه افزوده شده بود. ساختارهای طبقاتی سیاسی اجتماعی در حال تحول سریع و بسیار متناقض بودند و با رشد سرمایه‌داری بر وزن نسبی شهرها و کمیت طبقه‌ی کارگر افزوده شده بود. چارچوب‌های تئوریک قبلی با عناصر نوینی روبه‌رو شده بودند که می‌بایست حل و فصل می‌شدند. فقط جذب عناصر جدید و مهار تئوریکشان در چارچوب قبلی کفاف نمی‌داد. ضرورت طرح چارچوب‌های تئوریک نوین رخ می‌نمایاند. اگر چه هنوز بسیاری از عناصر اصلی و کلیدی چارچوب قبلی درست و قابل به کار بست بودند اما در مجموع علم انقلاب نیاز به تکامل داشت. کمونیست‌ها هم با وظیفه‌ی دفاع از اصول پایه‌ای و جمع‌بندی از دستاوردهای خود روبه‌رو بودند هم می‌بایست با تغییرات جدید دست و پنجه نرم می‌کردند.

به علل گوناگون که در اینجا مجال پرداختن بدان نیست به ویژه در مقطع تاریخی انقلاب ۵۷ چنین نشد؛ نه به دانش و دستاوردهای قبلی تکیه شد و نه تلاشی جدی برای مهار تئوریک تغییرات مهم در سطح ملی و بین‌المللی صورت گرفت.^(۵) این خود به گیجی و سردرگمی دامن زد. کمونیست‌ها علی‌رغم تلاش‌های انقلابی و فداکاری‌های عظیم قادر به ایفای نقش مستقل در جریان انقلاب ۵۷ نشده و این امر نهایتاً موجب شکست آخرین انقلاب قرن بیستم شد.

آخرین دیدار

آخرین باری که سیامک را دیدم، عصر روز ششم بهمن ۱۳۶۰ بود. حوالی ساعت چهار و نیم بعد از ظهر آخرین خط دفاعی ما که کوچه‌ی متصل‌کننده‌ی دو محله‌ی «رضوانیه» و «اسپه کلا» بود، در هم شکست. مجبور به عقب نشینی

شدیم. وارد کوچه‌ای شدم. دیدم که شهاب به همراه رفیق مجتبی و رفقای گروه پزشکی و چند رفیق زخمی از سمت مقابل می‌آیند. ... آخرین تصویر شهاب با آن پالتوی کهنه و قدیمی یشمی رنگ بر ذهنم برای همیشه نقش بست. فردایش، اعضای این گروه پس از یک درگیری کوتاه به اسارت دشمن در آمدند. چنین بود که رهبر برجسته‌ای را که مسیر زندگی بسیاری از جمله مرا در جهت تحقق اهداف و آرزوهای انقلابی و کمونیستی تغییر داد، از کف دادیم.

شهاب همواره برای بازماندگان و ادامه‌دهندگان آن نبرد یادآور فرصت کوتاه و بی‌نظیری در زندگی است که هنوز لحظاتی گرمابخش وجود است. فرصتی که بی‌شک بسیاری از انقلابیون آرزومندش بوده و هستند. فرصتی چند ماهه؛ چند ماهی که راه نمی‌رفتیم بلکه پروازکنان می‌رفتیم تا دنیا را تغییر دهیم. چند ماهی که در اوج زیستیم: ماه‌های یگانگی نزدیک؛ ماه‌های زندگی تنگ و فشرده‌ی رفیقانه؛ ماه‌های انضباط سخت و تلاش‌های عظیم؛ ماه‌های پُر غنا و پر نشاط! ماه‌هایی که شکوفه‌های امید و لبخند را در میان توده‌ها می‌پراکندیم و به علت پیشبرد وظایف انقلابی و کمونیستی و انجام مسئولیت‌های تاریخی از خویش رضایت داشتیم. افسوس که در آن ماه‌ها فرصت نشد تا به شهاب بگویم که زمانی مهم‌ترین اثر تئوریکش را در همین منطقه‌ی جنگلی باز تکثیر کردیم تا در اوج سرخوشی و بلندپروازی‌هایش شاهد لبخند دیگری از او باشیم. ●

پی‌نوشت‌ها:

۱ - رسول محمدی برادر دوقلوی پیروت محمدی (کاک اسماعیل) و یکی از مسئولین نظامی تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان کردستان ایران در سال‌های ۵۹ - ۱۳۵۸ بود و در سال ۱۳۶۰ معاون اول نظامی سرداران.

۲ - قبل از این اعلامیه نیز رفیق سیامک زعیم مقالات مختلفی در مورد ضرورت فوری دست بردن به سلاح نوشته بود که در بخش اسناد کتاب «پرنده‌ی نوپرواز» از انتشارات حزب کمونیست ایران (م ل م) قابل دسترسی است. مقالاتی چون: «پیام به همه‌ی کمونیست‌های ایران»، «ای رفقا! بیایید متحد شویم»، «یادداشت سیاسی روز»، «آیا هیچگاه نیرویی کوچک می‌تواند وظیفه‌ای بزرگ را بر دوش گیرد؟»

۳ - کلیات آثار لنین به زبان انگلیسی جلد ۳۸، (ص ۱۸۲ و ص ۲۱۸)

۴ - «از زاویه‌ی راه انقلاب نقد اتحادیه کاملاً درست نبود. نقد اتحادیه از این زاویه نبود که با مشی چریک شهری نمی‌توان یک جنگ انقلابی دراز مدت سازمان داد و گام به گام دشمن و ارتش ارتجاعی‌اش را در هم شکست. بسیاری از نقدهای آن دوران نسبت به مشی چریکی، بر سر شکل مبارزه بود و این که شرایط عینی برای به کارگیری اشکال قهرآمیز مبارزه هنوز فراهم نشده و مبارزه‌ی مسلحانه با سطح مبارزات توده‌ای منطبق نیست. اکثر کمونیست‌های خط سه (کسانی که مخالف خط حزب توده و خط چریک‌ها بودند) درک غلطی از مبارزه‌ی مسلحانه‌ی توده‌ای داشتند. آن‌ها مبارزه‌ی مسلحانه را ادامه و تکامل جنبش‌های توده‌ای از اشکال پایین‌تر به اشکالی عالی‌تر می‌دیدند و به نقش تعیین‌کننده‌ی عامل ذهنی (حزب) در به راه اندازی مبارزه‌ی مسلحانه کم بها می‌دادند. آن‌ها شرایط عینی آغاز و توسعه‌ی جنگ خلق را نادیده می‌گرفتند، شرایطی که غالباً وجود دارد هر چند در تمامی نقاط کشور حدت و شدت یکسانی ندارد. آن‌ها امکان شروع مبارزه‌ی مسلحانه را به بعد از عریان و حاد شدن تضادها یا به بحران‌های انقلابی سراسری مشروط می‌کردند. در نتیجه با وجود داشتن توان تشکیلاتی، از فرصت‌های انقلابی موجود برای آغاز جنگ خلق سود نمی‌جستند و عملاً دنباله‌روی جنبش‌های توده‌ای می‌شدند و در انتظار گذر جنبش‌های توده‌ای از مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز به قهرآمیز وقت تلف می‌کردند. به همین خاطر حتی نتوانستند نقش مؤثری در قیام ۲۲ بهمن ۵۷ ایفا کنند.»

برای بحث بیشتر در این زمینه به صفحات ۲۱۵ تا ۲۱۲ کتاب «پرنده‌ی نوپرواز» رجوع کنید.

۵ - برای بحث بیشتر علاقه‌مندان می‌توانند به جزوه‌ی با سلاح نقد - جمع‌بندی از گذشته‌ی اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران و مقالات دیگری که حزب کمونیست ایران (م ل م) در جمع‌بندی از شکست انقلاب ۵۷ منتشر کرده رجوع کنند.

حقایقی که با خون تصویر می‌شوند

درباره‌ی کشتار طنزپردازان مجله هفتگی شارلی ابدو

راه‌هایی نوع بشرند. ماهیت، منافع طبقاتی، ارزش‌ها و باورهای این دو نیروی ضدمردمی، حکم به ادامه‌ی حفظ نظام استثمار و ستم و پدرسالاری و زن‌ستیزی و جنگ و جهل می‌دهد. این‌ها در هر واقعه‌ای، ساطور قصابی یکدیگر را تیز می‌کنند.

بنیادگرایی مذهبی خود نتیجه‌ی تضادهای ذاتی نظام جهانی امپریالیستی، نتیجه‌ی کارکرد پُر هرج و مرج این نظام است. نیروهای تاریک‌اندیشی که حول پرچم ارتجاعی دین پا گرفته‌اند و در گوشه و کنار دنیا گردن‌کشی می‌کنند، مستقیم و غیرمستقیم توسط نیروهای امپریالیستی رقیب و دولت‌های مرتجع تقویت می‌شوند. چه بدانند و چه ندانند، چه بخواهند و چه نخواهند به ساز این یا آن قدرت بزرگ می‌رقصند. وزنه‌ی سیاسی و ایدئولوژیک این یا آن ائتلاف امپریالیستی را سنگین‌تر می‌کنند. پشتوانه و یا بهانه‌ی اجرای طرح‌های منطقه‌ای و جهانی دولت‌هایی می‌شوند که ظاهراً به روی‌شان شمشیر «جهاد» کشیده‌اند.

قطب دیگر، قدرت‌های امپریالیستی‌اند که سیاست‌های سلطه‌گرانه و تجاوزهای نظامی و فربکاری رسانه‌ای‌شان، عقده‌های رنج و محرومیت را در میان توده‌های مستاصل فشرده‌تر می‌کند. عدم اطمینان و نفرت از «تمدن» و ارزش‌های غربی را در دل‌های‌شان برمی‌انگیزد. و شمار زیادی را در این دنیای بحران‌زده، به جستجوی عدالت و هویت زیر پرچم اسارت و بردگی و جهل مذهبی می‌راند.

تعییب و اعدام بنیادگرایان مسلح در ملاء عام (که میلیون‌ها نفر از طریق شبکه‌های تلویزیونی لحظه به لحظه‌اش را دنبال کردند) صرفاً در خدمت قدرت‌نمایی یک دولت امپریالیستی نیست. صرفاً به اعلام ثبات آن‌ها و محکم کردن پایه‌های اجتماعی‌شان و قشرهای خواهان نظم و قانون کمک نمی‌کند. این اقدام و تبلیغات همه‌جانبه و مستمری که حولش انجام می‌شود یک نتیجه‌ی فوری دیگر هم دارد: بهانه‌ای دیگر، انگیزه‌ای دیگر، فراهم می‌کند برای اربابان و عاملان بنیادگرایی و جهادیسیم تا باز هم نقش و سهم خود را در اسارت توده‌های محروم و تهیدست بپوشانند. باز هم بر این واقعیت که خود مهره‌ای از ماشین عظیم و آدم‌خوار سرمایه‌داری‌اند پرده افکنند. باز هم بر ستم‌دیدی قشرهای به حاشیه رانده شده، مهاجران و یا آن بخش شهروندان کشورهای امپریالیستی که هویت خود را در دین و ملت و منطقه‌ای دیگر از دنیا می‌جویند، سوار شوند و خود را حامی و منتقم زخم‌خوردگان معرفی کنند. باز هم از پیروان و عاملان خود «شهیدان قدیس» بسازند و برای مساجد و محافل و سایت‌های اینترنتی‌شان خوراک تبلیغاتی به دست آورند. برای خارج شدن از دور باطل ستم و تحقیر و جهل و کشتار، پاک کردن مرزبندی‌های مصنوعی‌ای که نظام طبقاتی و باورهای جاهلانه و کهنه در میان توده‌های مردم کشورهای مختلف ایجاد می‌کند و انجام یک تحول اساسی در حیات جامعه بشری باید از شر این نظام جهنمی خلاص شد. باید بر این نظام و همه‌ی مصائبی که برای اکثریت اهالی دنیا به همراه دارد و حتی حیات کوهی ارض و محیط‌زیست را به خطر انداخته نقطه‌ی پایان گذارد. باید راهی کاملاً متفاوت از بیراهه‌هایی که دو نیروی منسوخ امپریالیسم و بنیادگرایی مذهبی در برابر دنیا گشوده‌اند، راه انقلاب کمونیستی را ترسیم کرد. وقایع این روزهای فرانسه این حقیقت را به شکلی فشرده، بار دیگر به گوش جهانیان فریاد می‌کنند. ●

حزب کمونیست ایران (م.ل.م)

۹ ژانویه ۲۰۱۵

از کشتار تکان‌دهنده‌ی اعضای هیئت تحریریه‌ی نشریه‌ی طنز «شارلی ابدو» در پاریس تا اعدام خون‌راندانه‌ی برادران «کواشی» و ختم خونین ماجرای گروگان‌گیری در یک سوپر مارکت، فقط دو روز فاصله بود. دو روزی که افکار عمومی دنیا را متشنج کرد و فضای سیاسی فرانسه را یک باره به هم ریخت.

هفتم ژانویه ۲۰۱۵ کارتون‌های «شارلی ابدو» با فریاد الله‌اکبر اعدام شدند. جرمشان شکستن تابوها و مقدسات بود. جرمی که تاریک‌اندیشان متعصب و مرتجعان مستبد در گوشه و کنار دنیا بر نمی‌تابند و به خاطرش انسان‌ها را سر می‌برند. جرم دست‌اندرکاران نشریه‌ی «شارلی ابدو» این بود که به اصول اخلاقی و حرفه‌ای خود به عنوان طنزپرداز و به اصل لائیسیته باور داشتند. «آزادی بیان و مطبوعات» و «اظهار آزادانه‌ی عقیده» را حق خود می‌دانستند و دستاوردی متعلق به همه‌ی انسان‌ها در همه جای دنیا. قتل آنان فرقی با اعدام وبلاگ نویسان دگراندیشی به جرم سب‌النبی و کفر در نظام جمهوری اسلامی نداشت. فرقی با جنایاتی که به نام دین و به فرمان مفتیان و مقامات اعظم کلیسا و کنیسه و مسجد در طول تاریخ انجام شده نداشت. «شارلی ابدو» نشریه‌ای بود که نه فقط تابوهای دینی و بنیادگرایان مذاهب مختلف به ویژه جهادگرایان اسلامی را به سخره می‌کشید بلکه احزاب رسمی و سیاستمداران و دولتیان مشهور را از تیغ تیز طنز بی‌نصیب نمی‌گذاشت. عریان‌شان می‌کرد؛ زیرشان را رو می‌کرد. بعضی از صاحبان قدرت، کارتون‌های «شارلی» را به لودگی متهم می‌کردند؛ برخی دیگر می‌کوشیدند به اتهام توهین و افترا مانع فعالیت‌شان شوند. چند سال پیش که این نشریه کارتون‌های مربوط به پیامبر اسلام را که در دنیا جنجالی خونین به پا کرده بود به نشانه‌ی دفاع از آزادی بیان بازتکثیر کرد، کم نبودند مقامات دولتی و فرهنگی فرانسه که کارتون‌های «شارلی ابدو» را تحت عنوان تحریک گران بی‌مسئولیت محکوم کردند.

اینک اما بعد از کشتار هفتم ژانویه «همه شارلی شده‌اند!» حزب سوسیالیست حاکم و احزاب اپوزیسیون چپ و راست با شعار «وحدت ملی» و «دفاع از ارزش‌ها و اصول کبیر جمهوری» به میدان آمده‌اند. آمده‌اند تا شکاف‌های عمیق طبقاتی و اجتماعی را به کمک این جوسازی سنگین سیاسی و ایدئولوژیک بپوشانند. آمده‌اند تا میدان‌داری کنند و بر احساسات عمومی که آمیخته‌ای از هراس، طلب امنیت، بهت از تعصب و نفرت از خشونت و ترور است سوار شوند. سوسیالیست‌ها در صف به هم فشرده‌ی «نظم و قانون» برای ناسیونال فاشیست‌های «جبهه‌ی ملی» جا باز می‌کنند. می‌گویند: این‌ها هم حق دارند؛ رأی آورده‌اند؛ بخشی از جمهوری هستند! و راست می‌گویند. بورژوازی «چپ» و میانه و راست و راست افراطی همه در یک قایق نشسته‌اند. هر یک به شیوه‌ی خود، در حفاظت و پیشبرد نظام سرمایه‌داری امپریالیستی ایفای نقش می‌کند. فعلاً خیلی از توده‌ها به حرفشان گوش می‌دهند. خیلی از مردم منافع و امنیت و آینده‌ی خود را زیر پرچم همین احزاب جناح‌های مختلف طبقه‌ی حاکم جست و جو می‌کنند. خیلی‌ها در «جنگ علیه تروریسم» و «رفع خطر جهادگرایان اسلامی» خود را با این‌ها هم صف می‌بینند. و این بزرگ‌ترین خدمتی است که گلوله‌های کلان‌شلیک و فریادهای الله‌اکبر در خیابان «نیکلاس آپر» پاریس به طبقه‌ی سرمایه‌دار امپریالیست فرانسه کرده است.

در این ماجرا نیز مثل بسیاری از وقایع امروز دنیا، دو نیروی منسوخ دست به کارند: سرمایه‌داری امپریالیستی و بنیادگرایی مذهبی. این دو نیرو، سد

«بیان ابراز انزجار» هستند که باید غیرقانونی شوند - مانند ابراز انزجار از پلیس و نظم اجتماعی غیرعادلانه که پلیس اعمال می‌کند. پلیس فرانسه از دیرباز و مدت‌ها قبل از گسترش نفوذ اسلام‌گرایی (جنبش‌هایی برای استقرار دولت اسلامی) در گتوها، متخصص در زمینه‌ی آزار جوانان این محلات بوده است و اکنون سرکوب این «طبقه‌ی خطرناک» اولویت حکومت شده است. بخش بزرگی از طبقات تحتانی فرانسه و اقشاری که بیش از همه سرکوب سیاسی و اجتماعی را تجربه می‌کنند، فرزندان کارگرانی هستند که از مستعمرات سابق فرانسه به این کشور آورده شدند تا در کارخانه‌ها، ساختمان‌سازی و صنایع خدماتی کار کنند. وجود این جوانان برای فرانسه یک معضل محسوب می‌شود زیرا فرانسه هیچ آینده‌ای برای این جوانان در چنته ندارد به جز بیکاری و تلف شدن زندگی‌شان که گاه با مشاغل پست رنگ می‌خورد. هرگونه حرکت خارج از کنترل از سوی آنان، یک خطر جدی به نظم اجتماعی که آنان قشر تحتانی‌اش هستند محسوب می‌شود.

برخورد جهانی میان امپریالیسم غرب و بنیادگرایان اسلامی، وقایع این گتوها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. همان قدر که به غلط، اسلام‌گرایی به عنوان چالشی در مقابل ستم‌های غرب به آفریقا و خاورمیانه دیده شده است، بسیاری از مردم فرانسه که ریشه در آن کشورها دارند (و حتا جوانانی که ریشه در مناطق محروم دیگر جهان دارند و به اسلام گرویده‌اند) به غلط بنیادگرایی اسلامی ارتجاعی و ضد مردمی را به عنوان راه حلی در مقابل تحقیر و فلاکتی که در فرانسه به آنان تحمیل شده است می‌بینند.

تاریخاً مفهوم سکولاریسم (جدایی دین و دولت) در دوره‌ای سربلند کرد که بورژوازی فرانسه در انقلاب خود علیه سلطنت فئودالی و یک قرن نبردهای سیاسی علیه کلیسای کاتولیک که نماینده‌ی اصلی بقایای نظم کهنه بود، به آن نیاز داشت. اما امروزه طبقه‌ی حاکمه‌ی فرانسه از این کلمه به عنوان اسم رمزی برای آنتی اسلامیس استفاده می‌کند و انگیزه‌اش از این کار تحقیر دین نیست بلکه تحقیر کسانی است که یک رشته باورهای دینی خاص دارند. اعتقاد به این باورها مترادف با دون پایگی قلمداد شده و توجیهی می‌شود

برای محروم کردن این جوانان از برخی امتیازات و جایگاه اجتماعی. این سیاست کاملاً در پیوند است با نقش فرانسه در تلاش‌های کلی‌تر امپریالیست‌های غربی در تحکیم کنترل خود بر مردم و کشورهای در خاورمیانه و شمال آفریقا که بنیادگرایی اسلامی تبدیل به یک منبع مهم نارضایتی و مخالفت شده است. تعجب‌آور نیست که حمله به اسلام اغلب به عنوان یک موضوع مذهبی ناب دیده نمی‌شود بلکه حمله به هویت و حیثیت انسان‌ها تلقی می‌شود.

حتا از مسلمانان و تشکلات اسلامی حامی دولت فرانسه خواسته می‌شود که موضع علنی علیه تروریسم یا حداقل آن تروریسمی که محافل حکومتی فرانسه با آن مخالف‌اند بگیرند. همه مقصر فرض می‌شوند مگر آنکه همراهی خود را با ساختار قدرت در فرانسه و به اصطلاح «ارزش»‌های آن اعلام کنند. برعکس، اگر از یهودیان فرانسه طلب شود که به عنوان یهودی، در ازای داشتن حق تمرین آیین دینی خود و چسبیدن به هویت دینی و قومی‌شان، موضع علنی علیه تروریسم دولت اسرائیل بگیرند نژادپرستانه قلمداد می‌شود.

در ساعات پس از کشتار و شب‌های پس از آن هزاران تن از جوانان طبقات میانه و دیگران جمع شدند تا بهت و خشم خود را بیان کنند و به یکدیگر دلداری دهند. شاید بسیاری از آنان هرگز این مجله را نخوانده بودند اما با گفتن «من شارلی هستم» می‌خواستند با آنچه از نظر آنان نماد روحیه‌ی نقادگرانه است، اعلام همبستگی کنند و از آن دفاع کنند. آنان همچنین شعار می‌دادند «پاد املگم» (مسایل مختلف را با هم قاطی نکنید) که معنایش این است که از این واقعه برای حمله به مسلمانان استفاده نکنید و نشانه‌ی هراس از آینده‌ای است که این واقعه به فضای تأسفبارتری که بدتر از حال باشد، راه بگشاید. اما جدا از این نگرانی‌ها باید گفت که جواب رسمی (از سوی دولت-م) هیچ ربطی به دفاع از آزادی بیان یا هر نوع آزادی دیگر نداشت. پس از حمله‌ی

اسلام‌گرایان، فرانسوا هولاند، رئیس جمهور فرانسه دو مراسم رسمی برپا کرد. یکی از آن‌ها راهپیمایی نمادین از میدان رپوبلیک بود که در آن ۴۴ تن از روسای دولتی و حکومتی جهان، کسانی که کارشان حفاظت از نظم غیرقابل تحمل جهان است، دست در دست راهپیمایی کردند. و دیگری، اعطای عالی‌ترین نشان «لژیون دونور» به سه پلیس کشته شده در این ماجرا بود.

لحظه‌ی اتحاد ملی فرانسه این‌گونه بود که میلیون‌ها نفر در پشت سر حاکمان جهان و دستیاران و نوکرانشان در میدان رپوبلیک راهپیمایی کردند. و مردم در میدانی که به گردهمایی‌های اعتراضی معروف است به طور خود به خودی برای پلیس کف زدند - پدیده‌ای که در فرانسه به شدت غیرمعمول است.

به نام دفاع از دموکراسی علیه اسلامی، مجلس فرانسه فوراً با رأی قاطع شرکت فرانسه در ائتلاف جنگی آمریکا در عراق و مأموریت سه هزار سرباز فرانسوی برای تحکیم اتوریته‌ی فرانسه در مستعمره‌های پیشین در

آفریقای غربی را تأیید کرد. سیاستمداران عالی‌مقام متحدانه اعلام کردند که لازم است جاسوسی و کنترل مردم را در سراسر جامعه تشدید کنند و به جای اینکه فرانسه به ایالات متحده تکیه کند خودش بر روی هر فرد بانک اطلاعاتی درست کند و با قاطعیت اینترنت و گفتار و مکالمات علنی را کنترل کند. مانوئل والس، نخست وزیر فرانسه هشدار داد که «در فرانسه برخی نظرات را نه یک نظر بلکه یک جنایت باید دانست ... قبل از حمله‌ی ۷ ژانویه و بعد از آن».

در فاصله‌ی ۹ تا ۱۳ ژانویه، حداقل شش تن دستگیر شده و تحت آیین‌های دادرسی ویژه فوراً محاکمه و به حبس‌های سه ماه تا ۴ سال محکوم شدند. جرم‌شان: «دفاع علنی از عمل تروریستی». هیچ یک از آن‌ها متهم به ارتباط با گروه‌های جهادی یا عمل‌های خشونت‌بار نشدند. ۵ تن از آنان به دلیل جواب سربالا دادن به پلیس هنگام جرمه شدن یا در وضعیت مستی دستگیر شدند و یکی به دلیل نوشتن نظری در صفحه‌ی فیس بوک خود، اعلام شده است که پلیس و دادستان‌ها به ویدئوهای رپ توجه ویژه خواهند کرد زیرا این آوازا



شعری از رفیق مینا حق شناس به مناسبت سالگرد درگذشتش

مرگیم
با کوه باران از درد

قلبر بر از امید
مرا در باب امر دوست

هر همردا
مرضوا هم

کوه باران بر از شد در باره
پر از ناله

پر از دوستی از زاد

پر از برابر

به وسعت بر گرا
به بزرگتر حرمت زان
و به سنگین مسئولیت انسان

شانه های ما

براه صل کانه

توان کانه را دلارند

و دستهای ما

توان کانه را می بایند

براه تقسیم کانه

به هر کس به اندازنده نیازش

هشدار کسانی که می گویند کشتارها «هیزم بیار آتش راست افراطی خواهد شد» بی دلیل نیست. اما باید ضرورت های کلی که در مقابل امپریالیسم فرانسه است را نیز در محاسبات گنجانند. کارکردهای خود سرمایه ی انحصاری، در فرانسه و در جهان شرایط عروج بنیادگرایی اسلامی را تقویت کرده است و این شرایط کماکان پا بر جا است. کارهایی که امپریالیسم فرانسه به نام جنگ با اسلام گرایی انجام داده است (سرکوب در خود فرانسه و تجاوزهای خارجی در شراکت و رقابت با ایالات متحده) این دینامیک را تشدید کرده است. فاشیست هایی که دشمن شکل جمهوری حاکمیت بورژوازی در فرانسه هستند، نسبت به «ملاپت» طبقات میانه ی این کشور هشدار می دهند. آنان می خواهند به طبقات میانی تکانی بدهند و آنان را از حالت انفعال در آورده و تبدیل به شریک جرمی فعال برای امپریالیسم فرانسه کنند. اما فاشیست ها تنها کوشندگان این راه نیستند.

حمله به شارلی ابدو و سلاخی در سوپرمارکت، به یک معنا، هدیه ای آسمانی برای هیئت حاکمه ی فرانسه بود. این رخداد، صفوف از هم گسیخته ی هیئت حاکمه را به حرکت و به حالت آماده باش در آورد و پوششی شد برای تشدید سرکوب و تجاوزهای خارجی که از مدت ها پیش در جریان بود. از آن مهم تر، به طبقه ی حاکمه ی فرانسه امکان داد که بخش بسیار وسیع تری از طبقات میانه فرانسه را حول حمایت بیشتر از پروژه های ارتجاعی حاکمیت بسیج کند. مهم نیست که بسیاری از مردم به «وحدت ملی» کنونی معانی مختلف مانند آزادی بیان، محروم نکردن اقلیت ها، دفاع از سکولاریسم یا حتی «اتحاد جمهوری» علیه فاشیست های دست راستی می دهند. معنای واقعی «وحدت ملی» دفاع از نظام و دولت است؛ دفاع از نیروهای نظامی داخلی و خارجی آن است که تاکنون در خود فرانسه و سراسر جهان رنج های دهشتناکی بر مردم وارد کرده اند.

دو قشر متفاوت، حمله به شارلی ابدو را به ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در آمریکا تشبیه می کنند: کسانی که می ترسند فرانسه از الگوی آمریکا پیروی کند و کسانی که معتقدند فرانسه برای دست یافتن به اهداف جاه طلبانه اش باید سرکوب و تجاوز خارجی را تشدید کند. اما از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تاکنون اوضاع بر وفق مراد ایالات متحده پیش نرفته است. مقاومت جسورانه و فعالیت انقلابی در آنجا، عامل بسیار مهمی در تغییر روحیات بوده و بر سیر تکامل اوضاع تأثیرات مهمی گذاشته است -- به ویژه آنکه یک دینامیک مثبت میان ستمدیده ترین اقشار و بخشی از طبقات میانه سربلند کرده است.

در فرانسه ی امروز، قطب بندی نامساعدی میان مردم به وجود آمده است. ستمدیده ترین اقشار به طور مؤثری در محاصره اند. طبقات میانی، با استثنای، به طور عموم گرایش به آن دارند که به دولت به مثابه ی راه حلی برای ترس ها و دلواپسی های شان چشم بدوزند. در فرانسه عشق زیادی نسبت به وضع موجود نیست. اما مساله اینجا است که ضدیت با وضع موجود به دست بنیادگرایان اسلامی و بنیادگرایان کاتولیک و فاشیست افتاده است که هر دو در یک چیز متفق القول هستند: هر دو طرف معتقدند که اطاعت زن از مرد، سنگ بنای جامعه ی مطلوبشان است.

تحلیل گر یکی از روزنامه ها نوشت، شمار فزاینده ای از مردم فرانسه «به این اعتقاد رسیده اند که زندگی پدران و مادران شان بی ارزش است». «ارزش ها» و نهادهای فرانسه ی کاپیتالیست و بنیادگرایی دینی از هر شکل، هیچ یک نمی توانند راه برون رفت واقعی برای ستم و تحقیری باشند که توده ها را در اعماق جامعه حبس می کند؛ هیچ یک نمی توانند یک زندگی رهایی بخش را برای اکثریت مردم ممکن کنند. چشم انداز یک جامعه ی بنیاداً متفاوت و نقشی رسیدن به آن به واقع می تواند تبدیل به یک آلترناتیو قدرتمند شود. جنبشی لازم است که هدفش رهایی بشریت است و بخش تحت ستم این بشریت در صف جلوی آن قرار دارد. چنین جنبشی می تواند بخش بزرگی از طبقات میانه که اکنون می گویند «من شارلی هستم» را از چنگال طبقه ی حاکمه بیرون بکشد و راه را برای چشم اندازهای مثبت و رهایی بخش باز کند. ●

(این مطلب بر مبنای گزارش های یکی از خوانندگان سرویس خبری

تهیه شده است.)

چشم انداز رهایی زنان، با نگاهی به تجربه‌ی کوبانی

مصاحبه با رفیق امیر حسن پور

سؤال ۱: مقاومت توده‌ای و مبارزه‌ی مسلحانه‌ی کوبانی به ویژه حضور فعال زنان در همه‌ی جبهه‌ها باعث تحسین مردم آزادی خواه جهان شده اما در ضمن این همه همدردی و پشتیبانی، درک‌های متفاوتی از این مبارزه وجود دارد که بحث کردن حول آن‌ها ضروری است. به ویژه آن که با روشن شدن افق و برنامه و سیاست حزبی که این مبارزات را رهبری می‌کند، یعنی پ.ی.د، نگرانی و دغدغه در مورد مسیر و آینده‌ی این مبارزات بر شور و شوق و تحسین اولیه اضافه شده است. بگذار از این‌جا شروع کنیم که مبارزه‌ی مسلحانه‌ی زنان در روژئاوا را چگونه می‌بینید و چرا عده‌ای آن را به عنوان گسستی در جنبش ملی و خاورمیانه تلقی می‌کنند؟

امیر: در جنبش ملی کردستان به خصوص بعد از شروع جنبش خودمختاری کردستان عراق در ۱۹۶۱ همیشه این سؤال مطرح می‌شد که چرا در کردستان سوریه (روژئاوا، غرب کردستان) حرکت یا مبارزه‌ای صورت نمی‌گیرد اما هیچ‌وقت بحثی در مورد جنبش زنان یا شرکت آن‌ها در مبارزه نمی‌شد. آنچه روژئاوا را به عرصه‌ی مبارزه کشاند و در سطح بین‌المللی مطرح کرد یکی مبارزه‌ی مردم سوریه علیه رژیم اسد که بخشی از «بهار عربی» بود و دیگری حضور فعال پ.ک.ک و پ.ی.د و کادرها و فعالان‌شان در روژئاوا بود. پ.ی.د خط سیاسی و ایدئولوژیک پ.ک.ک را دنبال می‌کند که هم در ترکیه و هم در سوریه شرکت زنان را در مبارزه‌ی سیاسی و مسلحانه تشویق کرده است و در سال‌های اخیر رهبری ارگان‌های مختلف را به رهبری مشترک یعنی یک زن و یک مرد تبدیل کرده است. به عبارت دیگر پ.ک.ک مانع شرکت زنان در مبارزه نشده است و گاهی زنان با ابتکار و خواست خود از رهبری هم جلوتر رفته‌اند و مبارزه را گامی به جلوتر برده‌اند. برعکس در کردستان ایران و عراق حزب‌هایی که جنبش ملی را رهبری کرده‌اند مانعی در مقابل شکوفایی مبارزات زنان بوده‌اند. این احتیاج به کمی توضیح دارد.

در جنبش ملی کردستان ایران، «حزب دموکرات کردستان» مانع اصلی شکوفایی جنبش زنان بوده است. در این‌جا خوب است نمونه‌ای از درک سیاسی این حزب را مثال بزنم. سعید کوهستانی یکی از اعضای کمیته‌ی مرکزی حزب دموکرات در خاطراتش (ناوریک له به سه رهایی خوم... چاپ ۱۳۷۵، ص ۲۲۵) می‌نویسد که در کنگره‌ی پنجم حزب (۱۳۶۰) در جریان انتخابات اعضای کمیته‌ی مرکزی طبق مقررات حزب یک نفر به طرفداری از شخص کاندید شده و یک نفر دیگر علیه او صحبت می‌کرد. یکی از رهبران حزب، دکتر صادق شرفکنندی، در مخالفت با یکی از کاندیداها، علی حسینی، گفته بود: «به نظر من کاری از دست او بر نمی‌آید زیرا در مقابل همسرش صاحب اختیار نیست» (ترجمه از کردی). واضح است با این درک مرد-محورانه، سیاست و برنامه‌ای برای مقابله با

سلطه‌ی مردسالاری (پاتریارکی) چه در درون حزب و جنبش ملی و چه در سطح جامعه نمی‌تواند وجود داشته باشد، و اگر هم زنی در سطح رهبری انتخاب شود بیشتر جنبه‌ی تشریفاتی و نمایشی دارد.

در کردستان عراق نیز، رهبری یعنی «پارت دموکرات کردستان» و «اتحادیه‌ی میهنی کردستان» و حتی «کومه له‌ی مارکسی-لنینی» (بعدها «کومه له‌ی رنجه ران») که بخشی از اتحادیه‌ی میهنی بود با شرکت زنان در مبارزه‌ی مسلحانه و مبارزه‌ی سیاسی مخالفت می‌کردند. نوشیروان مصطفی دبیر «کومه له‌ی مارکسی-لنینی» در خاطراتش (په نجه کان یه کتری ته شکین...، ۱۹۹۷، ص ۳۰۷-۳۰۹) می‌نویسد که در دورانی که در کوهستان مشغول جنگ پارتیزانی بودند، دو زن در سال ۱۹۸۳ از سلیمانیه و کرکوک به دیدار او می‌روند و اعتراض می‌کنند که «چرا اجازه نداده‌اید که زنان مثل مردها در انقلاب شرکت کنند و زانی هم که به کوه آمده‌اند به خاطر این‌که آن‌ها را راه نداده‌اند، مبارزه را رها کرده‌اند؟» دبیر کل در پاسخ می‌گوید: «ما به خاطر جنگ پارتیزانی در این منطقه‌ی کوهستانی و سخت چپیده‌ایم، این منطقه نیز به علت دور ماندنش از پیشرفت شهر ... جزو عقب‌مانده‌ترین مناطق دنیا است، نمی‌توانیم با عجله و به زور افکار و آمال خودمان را به جای قوانین آن‌ها بگذاریم. مجبوریم به سنت‌های مرسوم آن‌ها احترام بگذاریم، وگرنه از آن‌ها می‌بُریم و ما را بیرون می‌کنند». در این‌جا رهبری این جریان، سیاست محافظه‌کارانه‌ی خود را به حساب محافظه‌کاری مردم روستا می‌گذارد.

اما تجربه‌ی سازمان‌های چپ و کمونیست در کردستان نشان می‌دهد که مسئله‌ی اصلی خط سیاسی حاکم بر احزاب است نه محافظه‌کاری توده‌های شهری و روستایی. برای مثال، در ایران بعد از به قدرت رسیدن رژیم اسلامی و یورش آن به کردستان، زنان هوادار یا عضو سازمان‌های چپ و کمونیستی در مبارزاتی از قبیل راهپیمایی سنج-مریوان و جنگ سه ماهه‌ی ۱۳۵۸ و جنگ ۲۴ روزه‌ی سنج (۱۳۵۹) شرکت داشتند اما نه در سطح رهبری. در ایران، «کومه له‌ی شورگیری زه حمه تکیشانی کوردستان» (سازمان انقلابی زحمت‌کشان کردستان)، در ابتدا سیاست محافظه‌کارانه‌ای در مورد شرکت زنان در مبارزات سیاسی و مسلحانه داشت اما حمله‌ی رژیم به کردستان در مرداد ۱۳۵۸ و انتقال رهبری و بسیاری از کادرها و اعضاء به روستاها و گسترش همه‌اشکال مبارزه در آن‌جا شرایطی پیش آورد که کومه له را تشویق کرد مانع شرکت زنان در مبارزه نشود. در این جبهه مبارزه، زنان نقش پشت جبهه را داشتند و وظایفی چون نگهداری را بر عهده داشتند و به رهبری فشار آوردند که مسلح‌شان بکنند. حتی هنگامی که مسلح شدند اولین گروه مسلح زنان بود و جداگانه، یعنی جدا از مردان مسلح، به جوله می‌رفتند. فعالیت این گروه زنان مسلح با استقبال مردم روستا روبه‌رو شد و عقب‌ماندگی رهبری را از توده مردم به نمایش گذاشت. اما این پایان محافظه‌کاری نبود

و کومه له نگران این بود که زنان باید رعایت حجاب را بکنند آن هم در روستاهایی که زنان دهقان هیچ وقت حجاب و چادر و چاقچور نداشته‌اند. زنان مسلح برای مدتی مجبور بودند جامانه بر سر بکنند. بعد از تبدیل کومه له به «سازمان کردستانی حزب کمونیست ایران» راه برای شرکت آنان در مبارزه‌ی سیاسی و نظامی بازتر شد، به طوری که هنگامی که در سال ۱۹۸۳ در کردستان جنوبی، «کومه له‌ی مارکسی-لنینی» زنانی را که برای مبارزه‌ی مسلحانه به کوه آمده بودند روانه‌ی خانه می‌کرد، کومه له‌ی ایران زنان را مسلح کرده بود و حضور زنان مسلح در دهات مناطق آزادشده باعث شد بسیاری از آن‌ها به مبارزه بپیوندند. یک سال بعد، در ۱۹۸۴، پ.ک.ک در ترکیه مبارزه‌ی مسلحانه را آغاز کرد و زنان به طور روزافزونی به آن ملحق می‌شدند. در همه‌ی مواردی که اشاره کردم زنان آماده‌ی برداشتن اسلحه بودند و خط سیاسی و ایدئولوژیک احزاب و رهبری آن‌ها مانع اصلی شکوفایی مبارزه‌ی زنان بوده است.

شاید پاسخ این سؤال که آیا مبارزه‌ی زنان کوبانی گسستی در جنبش ملی کردستان به شمار می‌رود با توجه به تجربیاتی که مختصر اشاره‌ای به آن‌ها کردم تا حدی روشن شده باشد. مبارزه‌ی مسلحانه‌ی زنان بخشی از کل مبارزه‌ی مردم کوبانی و روژئاوا در شرایطی است که ارتش‌های امپریالیستی و بنیادگرا جنگ وحشیانه‌ای به مردم منطقه تحمیل کرده‌اند. کوبانی مقاومتی است علیه تیره‌ترین و مرتجع‌ترین دارو دسته بنیادگرا و پتانسیل آن را دارد که برخلاف نیروهای سنتی ملی-عشیره‌ای کرد رهایی ملی را به منافع قدرت‌های امپریالیستی گره زند. آیا مسیری که پ.ی.د در پیش گرفته است متفاوت از مسیر «پارت دمکرات کردستان» و «تحداده‌ی میهنی کردستان» است؟ این دو حزب با اتکا به دو جنگ آمریکا علیه عراق بخش بزرگی از کردستان عراق را از سلطه‌ی حزب بعث خارج کردند و آن را به سکوی اقتصادی، نظامی و سیاسی آمریکا، قدرت‌های اروپائی، اسرائیل، ترکیه و ایران تبدیل کردند. این راه و رسم بسیاری از جنبش‌های ملی از قرن بیست تا حالا بوده است. من چند سؤال مطرح می‌کنم: آیا پ.ی.د خواست گسست از این گذشته را دارد؟ آیا پ.ی.د بدیل نوینی است که می‌تواند راهی این منجلاب نشود؟ رهبران کرد در کردستان جنوبی بعد از بیست و پنج سال حکومت نشان دادند که کوردایه‌تی تفاوتی با جنبش ناسیونالیستی سایر ملت‌ها ندارد، آیا رهبری پ.ی.د می‌تواند نشان بدهد که از این راه و رسم گسسته است؟

سؤال ۲: درک پیوند ستم ملی، ستم جنسیتی و استثمار و یا رابطه‌ی «رهایی زنان» با «رهایی ملی» و مبارزه‌ی طبقاتی از اهمیت بالایی برخوردار است. جنبش‌های ملی مثل هر جنبش بورژوازی دیگر اعتقاد خود را به رهایی زنان و برابری زن و مرد بیان می‌کنند اما تحقق آن را به بعد از رهایی ملی حواله می‌کنند و بعد از به قدرت رسیدن هم ناتوان از حل تضاد جنسیتی هستند. علاوه بر تفاوت طبقات در برخوردشان به نظام مردسالاری، در میان جنبش‌های ناسیونالیستی هم می‌بینیم که درجه‌ی درگیر شدن زنان در مبارزه‌ی ملی متفاوت است. مثلاً، زنان روژئاوا را با زنان باشور (کردستان عراق) مقایسه کنیم، در عراق زنان نیروی پشت جبهه در مبارزات ملی بودند، در حالی که در روژئاوا در صف مقدم جبهه هستند. تفاوت‌ها بسیار چشم‌گیر هستند.

امیر: درست است، این تفاوت‌ها واقعیت دارند و به تنهایی یا در مقایسه با سایر تجارب مهم هستند زیرا جنبش‌های اجتماعی و جنبش‌های

رهایی‌بخش ملی به دلایل مختلف سمت و سوی متفاوت می‌گیرند، با وجود این در برهه‌ی تاریخی یعنی در پروسه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی بر سر مردسالاری این تفاوت‌ها رنگ می‌بازند و به شباهت تبدیل می‌شوند. ستم جنسیتی یا ستم بر زنان پدیده‌ای فراطبقاتی است به این معنی که در همه‌ی طبقات به زنان ستم می‌شود و مردان هر طبقه به زنان هم طبقه‌ای خود ستم می‌کنند، اما تجربه‌ی کردستان و سایر جاها نشان می‌دهد که مبارزه با نظام مردسالاری و تلاش برای حل تضاد تاریخی دو جنسیت زن و مرد، مبارزه‌ای سیاسی است که در طی آن طبقات مختلف در برخورد به مردسالاری سیاست‌های متضادی در پیش می‌گیرند. دو قرن و نیم بعد از انقلابات بورژوازی آمریکا، فرانسه و هلند و بعد از دو قرن مبارزات زنان برای برابری و عدالت، نظام مردسالاری هنوز پابرجا است و بورژوازی با وجود ادعایش مبنی بر آزادی و برابری همه‌ی شهروندان، نه توانسته و نه خواسته این نظام را برچیند و فقط آن را «اصلاح» کرده یعنی آن را با نظام سرمایه‌داری همگون کرده است. در کردستان، ناسیونالیست‌ها، ستم جنسیتی را که مرد کرد بر زن کرد روا می‌دارد نادیده می‌گیرند یا بی‌رنگ می‌کنند و به بهانه‌ی عمده بودن ستم ملی در مقابل آن سکوت می‌کنند. از نظر آن‌ها ستمی که «بیگانه» اعمال می‌کند بدتر از ستم «خودی» است. تعجب‌آور نیست که در کردستان و سایر جاها نیروهای کمونیست در مبارزه علیه ستم جنسیتی قاطع‌تر از ناسیونالیست‌ها بوده‌اند همان‌طور که در مورد ریشه‌کن کردن خود ستم ملی نیز از ناسیونالیست‌ها قاطع‌تر بوده‌اند.

کمونیسم خواهان تغییر رادیکال در روابط تولیدی و اجتماعی و نظام فکری جامعه‌ی طبقاتی و ایجاد بدیلی نو است و از جمله برهم زدن نظام مردسالاری و همه‌ی روابط آن از قبیل بنیاد خانواده است. اما کمونیست‌ها هم همیشه سیاست درستی در مبارزه با مردسالاری نداشته‌اند. بعضی کمونیست‌ها مانند ناسیونالیست‌ها حل ستم جنسیت را به فردای انقلاب محول می‌کنند، و از نظر تئوری هم دیدشان از چهارچوب روابط بورژوازی فراتر نمی‌رود. در واقع هر فرد و هر سازمانی که آمال و آرزوی کمونیسم را داشته باشد الزاماً کمونیست نیست. کمونیست بودن بیش از هر چیز داشتن خط سیاسی و ایدئولوژیک و افق و برنامه‌ی تغییر رادیکال جامعه است. با این معیار، «کومه له‌ی مارکسی-لنینی» را نمی‌توان یک سازمان کمونیستی به حساب آورد و تعجب‌آور نیست که در شرایط دشوار اما مناسب بعد از شکست بارزانی در ۱۹۷۵، به جای بنا نهادن رهبری کمونیستی، زیر بال خط سانت‌ریستی جلال طالبانی رفت و بعدها در آن تحلیل رفت. کومه له‌ی ایران برعکس در جهت جدا شدن از جریان ناسیونالیستی و رادیکالیزه شدن بیشتر حرکت می‌کرد. این تفاوت را، که نیاز به توضیح و تحلیل بیشتر دارد، می‌توان در تفاوت سیاست‌های جنسیتی این جریان‌ها مشاهده کرد. زنان کومه له همان‌طور که اشاره کردم بعد از سه سال مبارزه‌ی پشت جبهه‌ای بر موانع سیاسی درون تشکیلات فائق آمدند و مانند زنان روژئاوا و مدت‌ها قبل از آن‌ها در مبارزه‌ی مسلحانه شرکت داشته‌اند. پ.ک.ک هم به عنوان یک تشکیلات متمایل به مارکسیسم پا به عرصه‌ی مبارزه گذاشت و در طول سی سال مبارزه‌ی سیاسی و نظامی دشوار هزاران زن به صفوفش پیوسته‌اند. البته پ.ک.ک را مانند «کومه له‌ی مارکسی-لنینی» باید یک سازمان ملی‌گرای رادیکال به حساب آورد.

اما بحث سیاست جنسیتی این جنبش‌ها و سازمان‌ها را نباید به میزان شرکت زنان در مبارزه‌ی مسلحانه محدود کرد. صرف شرکت در مبارزه‌ی مسلحانه نمی‌تواند روابط مردسالاری را از بین ببرد یا حتی به سرانجام سقوط براند. سیاست جنسیتی و پراتیک هر یک از این

سازمان‌ها پر از پیچ و خم و گره‌گه‌هایی است که بیشتر از هر چیز ناشی از خط سیاسی و ایدئولوژیک آن‌ها است. شرکت زنان در مبارزه‌ی مسلحانه عرصه‌های جدیدی برای مبارزه بر سر مردسالاری باز می‌کند اما سرانجام این مبارزه بستگی به آگاهی (تئوری، دانش، تشکیلات) و دخالت آگاهانه دارد. بگذار مثالی بزنم. هنگامی که به دنبال جنگ ۱۹۹۱ آمریکا علیه صدام مناطق شمالی کردستان عراق به دست احزاب کرد افتاد و پ.ک.ک. بخشی از نیروهای مسلح خود را به کوه‌های آنجا منتقل کرد، پایگاه زنان و مردان جدا بود. یک بار در پاسخ به این سؤال که چرا گریلاهای زن و مرد جدا هستند یکی از مسئولان پ.ک.ک. گفته بود که «پدران و مادران دختران گریلا انتظار دارند که چنین باشد.» این رویکرد که معمولاً «کرنش به خودرویی» نامیده می‌شود همان است که سیاست «کومه له ی مارکسی-لنینی» و چند سال اول مبارزات کومه له ایران را رقم می‌زد. سه سازمان متفاوت و یک سیاست مشابه. پ.ک.ک. مطابق بر روال سیاست کرنش به عقاید و افکار توده‌ها یعنی کرنش به خودرویی، هر نوع رابطه‌ی عاطفی یا عشقی بین مبارزین زن و مرد را ممنوع کرده بود. در حالی که در همین سال‌ها یعنی اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ تا کنون در پایگاه‌های «حزب کمونیست ایران--کومه له» زن و مرد با هم بوده‌اند و رابطه عاطفی بین آن‌ها ممنوع نبوده است. مادرانی که به دیدار دختران یا پسران‌شان می‌رفتند به شدت تحت تأثیر مناسبات تساوی طلبانه و لغو تقسیم کار جنسیتی قرار می‌گرفتند و بارها مادری به دخترش و به سایرین می‌گفت: «اگر زندگی دیگری داشتم مثل شما زندگی می‌کردم» یا «کاش من هم مثل شما خوشبخت می‌شدم». البته در اینجا هم با وجود این پیشرفت‌ها، روابط مردسالاری از بین نرفته است و مبارزه‌ی بیشتر بر پایه‌ی درک خط سیاسی و ایدئولوژیک کمونیستی لازم است. روابط مردسالارانه مانند ستم ملی و شاید بیشتر از آن در تاروپود روابط اجتماعی تنیده است و به آسانی و در کوتاه مدت ریشه کن نمی‌شود. آنچه من در تجربه‌ی خودم و همین طور در ضمن تحقیق دریافته‌ام این است که جنبش کمونیستی و کمونیست‌ها در کردستان در هیچ زمینه‌ای مخصوصاً در آن چه «مساله‌ی زنان» نامیده شده یا درست‌تر بگویم سیاست جنسیتی نتوانسته‌اند از جهان‌بینی و فرهنگ و سیاست ناسیونالیستی گسست کنند و خط سیاسی و ایدئولوژیک و پراتیک کمونیستی انقلابی را ارائه دهند.

سؤال ۳: بعضی از جریان‌های چپ آنارشیستی و سوسیالیستی، تحت تأثیر مبارزات زنان در کوبانی و تحولاتی که در کانتون‌های خودمختار صورت گرفته است، ادعا می‌کنند که کوبانی «الگوی انقلاب»، «انقلاب سوسیالیستی»، «انقلاب زنان» یا راه‌هایی زنان است. اگر به وراى تصاویر شعف‌انگیز مبارزان کوبانی نگاه کنیم و به نوشته‌ها، مانیفست، قرارها و دیگر اسناد پ.ک.ک. و پ.ی.د مراجعه کنیم مثلاً «قانون کانتون جزیره ویژه‌ی حقوق زنان» چه تصویری ارائه می‌دهند؟

امیر: قبل از هر چیز باید بگویم که پ.ک.ک. امروز و پ.ی.د خود را سازمان کمونیستی یا سوسیالیستی به حساب نمی‌آورند اگرچه کسانی که خود را هواداران کمونیسم و سوسیالیسم می‌دانند در درون این تشکیلات وجود دارند. از وقتی که اوجلان در زندان ایمرالی به تجدید نظر در خط مشی پ.ک.ک. پرداخته بیشتر به آنارشیسم گرایش پیدا کرده است آن هم جریانی راست در آنارشیسم. اگر متن «قانون کانتون جزیره ویژه‌ی حقوق زنان» را بررسی کنیم، هیچ‌گونه محتوای سوسیالیستی‌ای

در آن نمی‌بینیم. البته این قانون در تضاد آشکار با زن‌ستیزی جریانات اسلامی چه معتدل و چه بنیادگرا قرار دارد و باید آن را گام مهمی در مبارزه علیه مردسالاری اسلامی به حساب آورد و در عین حال در تضاد با سیاست ناسیونالیستی مردسالارانه‌ی «حکومت اقلیمی کردستان» است، و عقب‌ماندگی این حکومت و جنبش ملی کردستان جنوبی را عریان می‌کند. اصول و حقوقی که در این سند ارائه شده بر مبنای مطالبات دموکراتیک که هنوز در چارچوب نظام بورژوازی است تنظیم شده‌اند که زنان در کشورهای مختلف طی دو قرن گذشته برای دستیابی به آن مبارزه کرده‌اند و باید هم بکنند. این قانون برابری زن و مرد در حوزه‌های عمومی، حقوقی، کار و دستمزد و ادای شهادت را تأمین می‌کند و برای قتل ناموسی مجازات تعیین می‌کند. علاوه بر این‌ها، این قانون ازدواج اجباری، چندهمسری، شیربها، مهریه، زن به زن، خرید و فروش زن، خشونت و تبعیض، ازدواج دختران کمتر از ۱۸ سال را ممنوع می‌کند و حضور نمایندگان زن در جریان قانون‌گذاری و ریاست مشترک زن و مرد در همه‌ی ادارات و ارگان‌ها را تأمین می‌کند. این اصول و حقوق اگر عملی شود به سلطه‌ی مردسالاری فئودالی و دینی ضربه می‌زند اما در بهترین حالت مردسالاری مدرن را به جای آن برپا می‌کند یعنی گذاری خواهد بود از مردسالاری فئودالی و دینی به مردسالاری بورژوازی و سکولار. یعنی در شرایط بقای جامعه‌ی طبقاتی، روابط مردسالاری به شکلی دیگر بازسازی می‌شود. مردسالاری مجموعه‌ای از روابط اجتماعی است، یعنی یک نظام یا سیستم است که سلطه‌ی جنسیت مرد را تولید و بازتولید می‌کند و آن هم در پیوند گسترده با سایر نظام‌های اجتماعی مانند نظام طبقاتی، دینی، حقوقی، سیاسی، قضائی، قانونی، و ایدئولوژیک و هنری. اگر نظام مردسالاری به رابطه قانونی تقلیل داده شود به این نتیجه خواهیم رسید که با تغییر قانون می‌توان به آن خاتمه داد در حالی که چنین چیزی نه در سرمایه‌داری میسر است نه در سوسیالیسم. البته مردسالاری در سوسیالیسم ضربه‌های جدی می‌خورد، اما سوسیالیسم فقط شرایط زوال آن را به وجود می‌آورد و تنها در کمونیسم است که محو می‌شود.

در انقلاب سوسیالیستی، حقوق دموکراتیک یعنی برابری زن و مرد، به شیوه‌ای گسترده‌تر از قانون روژناوا، بلافاصله تأمین می‌شود و گام‌های بیشتری در جهت نفی نظام مردسالاری برداشته می‌شود. اما به این اکتفا نمی‌شود و نباید کرد. زیرا تأمین کردن حقوق برابر از طریق قانون، به خودی خود در چهارچوب روابط سرمایه‌داری درجا می‌زند. «برابری قانونی زن و مرد» در شرایطی که نابرابری خارج از عرصه‌ی قانون حاکم است (یعنی در روابط جنسیتی، طبقاتی، ملیتی...) به بازتولید نابرابری کمک می‌کند. بورژوازی توانایی این را دارد که به دلیل منافع خودش و همچنین تحت فشار زنان، کارگران و دیگر جنبش‌های اجتماعی برابری صوری یا قانونی را تأمین کند اما در تأمین برابری اجتماعی و اقتصادی ناتوان است، و به همین دلیل مارکسیسم حق برابری را «حق بورژوازی» می‌نامد. این که برابری قانونی در شرایط نابرابری فراقانونی به بازتولید نابرابری کمک می‌کند چیزی است که دموکرات‌ها و بسیاری آنارشیست‌ها مایل به درک آن و حتی شنیدن آن نیستند. نظام مردسالاری مانند قانون، دولت، دین و دادگاه یکی از مؤلفه‌های جامعه‌ی طبقاتی است. گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم هنگامی صورت می‌گیرد که مجموعه‌ی این روابط نفی شود و شرایط نفی این روابط در سوسیالیسم فراهم می‌شود آن هم از طریق مبارزه‌ی طبقاتی گسترده در همه‌ی زمینه‌ها از جمله در عرصه‌ی قانون، و از این رو سوسیالیسم جامعه‌ی گذار به شمار می‌رود نه پایان تاریخ. گذار یعنی دورانی نسبتاً طولانی که از طریق مبارزه‌ی طبقاتی، نظام طبقاتی

و جنسیتی برچیده می‌شود و نظم نوین غیرطبقاتی و غیرجنسیتی و غیرملی برپا می‌شود. باید تأکید کرد که حتی در سوسیالیسم، ستم جنسیتی و ستم ملی به کلی از بین نمی‌رود بلکه امکان از بین رفتن آن‌ها فراهم می‌شود: این امکان در جامعه‌ی کمونیستی متحقق می‌شود. مهمترین کانون تولید و بازتولید نظام مردسالاری خانواده است که با سایر نهادهای جامعه‌ی طبقاتی به ویژه دین، دولت، قانون، فرهنگ، تعلیم و تربیت، ایدئولوژی و رسانه‌ها پیوندهای محکمی دارد. قانون روژناوا در تلاش است برای دموکراتیزه کردن خانواده و نه برچیدن آن و حتی در این حد هم دچار محدودیت است. همین طور که گفتم انقلاب سوسیالیستی نیز با دموکراتیزه کردن این روابط از جمله برابری در قانون شروع می‌شود و از قانون روژناوا نمی‌توان انتظار داشت که امکانات نفی آن را فراهم کند اما آن چه روشن است، پ.ک.ک و پ.ی.د چنین افق و چشم‌اندازی را ندارند، زیرا نه معتقد به سوسیالیسم هستند و نه اینکه برنامه‌های امروز را در چارچوب تحقق آن پیش می‌برند. هنگامی که آگاهی (تئوری، دانش، تشکیلات) کمونیستی راهنمای انقلاب نباشد، هیچ نوع سازماندهی جامعه از «پایین به بالا» یا مدیریت شورایی یا مدیریت مشترک زن و مرد، توانایی ریشه‌کن کردن «واقعیت مادی» یعنی روابط جنسیتی و طبقاتی و ملی را ندارد.

قانون روژناوا در بعضی موارد از دست‌آوردهای جوامع سوسیالیستی قرن بیستم، و حتی از رژیم «حقوق زنان» در دمکراسی بورژوایی امروز عقب مانده‌تر است. برای مثال طبق ماده‌ی ۱۴، طلاق تنها با رضایت طرفین میسر است. یعنی این که اگر زن به هر دلیلی خواهان جدایی باشد، بدون رضایت شوهر امکان این کار را ندارد. ماده‌ی ۱۸، «مجازات شدید» برای «خیانت» یعنی رابطه‌ی خارج از ازدواج در نظر گرفته است. آن چه در این جا «خیانت» نامیده شده در شریعت «زنا» نام دارد. «زنا» محصنه «مجازاتش سنگسار کردن است. در قرآن «زنا» چهار بار ذکر شده اما مجازات مرگ برای آن تعیین نشده است. اگر نظام جنسیتی قرار است دموکراتیزه شود، رابطه‌ی خارج از ازدواج نباید با توسل به قهر قانون و دولت ممنوع بشود بلکه زن و مرد باید آزاد باشند به رابطه‌ی ازدواج خاتمه بدهند و به زور قانون و مجازات و تنبیه در این رابطه باقی نمانند. ماده‌ی ۵ حق زنان را برای ایجاد سازمان‌های سیاسی، مدنی، اقتصادی و فرهنگی و غیره به رسمیت می‌شناسد اما به شرطی که با «تعهدات اجتماعی» زنان منافات نداشته باشد. اگرچه «تعهدات اجتماعی» توضیح داده نشده، معمولاً این تعهدات در مورد زنان چیزی جز مسئولیت‌های خانوادگی و حفظ این کانون اصلی مردسالاری نیست.

درست است که بعضی‌ها از جمله آنارشیست‌ها مبارزات کوبانی را «انقلاب زنان» نامیده‌اند. این عنوان یا مفهوم‌های مشابه از جمله «انقلاب فمینیستی» قبلاً در مورد مبارزات زنان در سایر جاها به کار رفته است. این نیز روشن است که انقلابات بورژوایی چه در غرب چه در شرق مردانه بود هم در سیاست هم در حذف زنان یا پشت جبهه گذاشتن آن‌ها، و حتی انقلابات سوسیالیستی هم بیشتر با رهبری مردان بوده است. با وجود این، اگر انقلاب را به معنای مارکسیستی به کار ببریم، «انقلاب زنان» مفهوم درستی نیست. انقلاب به قدرت رسیدن طبقه‌ی مترقی و تبدیل یک فورماسیون کهنه و ارتجاعی به یک فورماسیون نو و مترقی را در بر می‌گیرد، و چنین گسست تاریخی بدون رهبری کمونیستی دارای درک درست و البته بدون شرکت آگاهانه و وسیع زنان میسر نیست. دید آنارشیستی به خصوص نوعی که توجه اوچلان را جلب کرده است، اگر از مفهوم انقلاب استفاده بکند آن را با «تعمیق» یا «رادیکالیزه کردن» دمکراسی بورژوایی یکی می‌داند. اگرچه آنارشیسم طیف بسیار متنوع و

وسیعی از نظرات را در بر می‌گیرد از جمله جریان چپ آنارکو-کمونیسم، اما برنامه‌ی «پایین به بالا» و راه چپ‌پاس چیزی جز راه رفرم روابط سرمایه‌داری نیست، هم در این تجربه‌ی مشخص هم در تئوری. انقلابی بودن در عصر سرمایه‌داری قبل از هر چیز مستلزم خواست و آگاهی و برنامه‌ی برچیدن سرمایه‌داری و گذار به سوسیالیسم و عبور از آن به کمونیسم است. چنین گسستی از طریق سازماندهی «از پایین به بالا» و شبکه‌ی شوراهای ده و محله و شهر و استان و خودمختاری دمکراتیک و کنفدرالیسم دمکراتیک و تجدید سازماندهی شهرداری‌ها به موازات موسسات سرمایه‌داری یا در تقابل با آن‌ها صورت نخواهد گرفت. آن چه این مکتب آنارشیسم مایل به درکش نیست این است که سلطه‌ی طبقه‌ی (بورژوازی) را، که ضامن سلطه‌ی یک فورماسیون اجتماعی-اقتصادی (سرمایه‌داری) است، نمی‌توان با بالا و پایین کردن حاملان قدرت تغییر داد. واضح است که سلطه‌ی بورژوازی به شکل «هرم قدرت» و از بالا به پایین است اما این فقط شکل سازماندهی این سلطه است و با تغییر یا رفرم شکل نمی‌توان محتوای آن را به زیر کشید. اگر همه‌ی ارگان‌های حکومت و حاکمیت را با شورا جانشین کنیم و تمام اعضای شوراها از بین ستم‌دیده‌ترین، مبارزترین و فقیرترین زنان و مردان انتخاب شوند، نظام سرمایه‌داری هنوز پا بر جا می‌ماند زیرا اعضای شوراها ایده‌ها و ایدئولوژی‌های متفاوتی دارند و در نبود حزب و رهبری کمونیستی خواست یا توانایی برچیدن فورماسیون سرمایه‌داری را نخواهند داشت امری که، طبق نظر مارکس، مستلزم گسستن از کلیه‌ی روابط کهنه‌ی مالکیت و از کلیه‌ی افکار کهنه است و در همان حال از بین بردن کلیه‌ی تمایزات طبقاتی، کلیه‌ی روابط تولیدی که این تمایزات طبقاتی از آن بر می‌خیزند، کلیه‌ی روابط اجتماعی ستم‌گرانه و کلیه‌ی افکار ستم‌گرانه و تبعیض‌گرانه و توجیه‌کننده‌ی استثمار و ستم. حتی اگر همه‌ی اعضای شوراها خواست برچیدن روابط سرمایه‌داری را داشته باشند، بدون درک تئوریک درست از سرمایه نمی‌توانند چنین خواستی را عملی کنند. در عرصه‌ی فلسفی، مساله‌ی رابطه‌ی دیالکتیکی آگاهی و ماده است. واقعیت مادی را می‌توان تغییر داد اما نه بدون آگاهی. این گسست‌ها تنها با انتقال محرومین از حاشیه به مرکز یا از پایین به بالا صورت نمی‌گیرد.

سؤال ۴: سیاست‌های جنسیتی پ.ک.ک و پ.ی.د بر مبنای دیدگاه اوچلان تدوین شده و از دید او جامعه‌ی دموکراتیک و «تمدن دموکراتیک» بدون بنیاد خانواده میسر نیست، البته خانواده‌ای که باید بازسازی بشود و مبنای بازسازی ملت کرد باشد. پ.ک.ک از یک طرف به مقاومت زنان و شرکت فعال آن‌ها در جنبش ملی دامن زده است و از طرف دیگر رهایی زنان را در چارچوب بنیاد خانواده و مطالبات ملی محدود می‌کند. در این شرایط شبکه‌ای از تضادهای سیاسی و ایدئولوژیک برجسته شده‌اند: تضاد بین ناسیونالیسم و جنبش رهایی زنان، انترناسیونالیسم و ناسیونالیسم، ناسیونالیسم و کمونیسم، و تضاد بین شکوفایی مبارزات زنان و عقب‌ماندگی رهبری.

امیر: در شرایط درخشش مبارزات مسلحانه‌ی زنان کوبانی، و فوریت پشتیبانی از آن به این تضادها توجهی نمی‌شود اما برای تداوم و تکامل مبارزه بحث و جدل بر سر سیاست انقلابی ضروری است. قبلاً اشاره کردم که تجربه‌ی جنبش‌های ملی نشان می‌دهد که ناسیونالیسم، سیاست و ایدئولوژی بورژوازی، در بهترین حالت نظم طبقاتی و جنسیتی را دموکراتیزه یعنی بورژوایی می‌کند. برای مثال، سلطه‌ی دین و افکار

دینی و سنتی تا حدی از زندگی اجتماعی کنار گذاشته می‌شود، جایگاه اقتصادی و سیاسی افراد به جای اینکه توسط روابط عشیره‌ای و طایفه‌ای تعیین شود، توسط اصل شهروندی یعنی «برابری در قبال قانون» تعیین می‌شود، یا شهروند تا حدی آزادی بیان دارد بدون ترس از حبس و شکنجه و غیره. یعنی کارهایی که انقلاب بورژوازی قرن هیجدهم در اروپا کرد آن هم بعد از دو قرن مبارزه‌ی مداوم شهروندان.

در کردستان عراق حکومت اقلیم حتی همین را هم نتوانسته است عملی کند. خشونت و تبعیض علیه زنان امروز در کردستان عراق بیدار می‌کند. طناب «تاموس» جامعه‌ی فئودالی-عشیره‌ای هنوز بر گردن زنان است. پ.ک.ک و پ.ی.د مسیر دیگری را در پیش گرفته‌اند اما نمی‌توانند از محدوده‌ی دموکراسی بورژوازی خارج شوند. در شرایط امروز خاورمیانه که نیروهای اسلام‌گرا وزنه‌ی مهمی در سرمایه‌داری کشورهای مختلف هستند، نیروهای ملی‌گرای کرد که واقعاً خواهان تجدد و دموکراتیزه کردن هستند به علت اینکه خودشان در چهارچوب وضع موجود عمل می‌کنند به عشیره‌گری و بنیاد دین امتیاز می‌دهند. واضح است که امتیاز دادن به افکار و سنن کهنه بیش از همه زنان را هدف قرار می‌دهد. تردیدی نیست که پ.ک.ک و پ.ی.د در مقایسه با احزاب کرد در کردستان عراق بسیار مترقی‌تر هستند اما سیاست «رنال پلتیک» پ.ک.ک و پ.ی.د تفاوت‌ها را کم‌رنگ‌تر می‌کند. در واقع اوجلان، که در اوایل فعالیت پ.ک.ک با فئودالیسم و عشیره‌گری مبارزه می‌کرد حالا وجود عشیره و طایفه را یک عامل مثبت ارزیابی می‌کند. اگر ساده مطرح کنم، سؤال در نهایت این است: روابط جنسیتی موجود را باید ریشه‌کن کرد یا دموکراتیزه کرد؟ ریشه‌کن کردن مردسالاری یا دموکراتیزه کردن آن؟

واضح است که هیچ نیرویی، ناسیونالیست یا کمونیست، قادر نیست این روابط را به راحتی و فوری از میان بردارد. این بحث در سطح تحلیل و آگاهی (تئوری) و سیاست صورت می‌گیرد و بدون چنین بحث و جدلی پیشرفت یا جهش در عمل میسر نیست. زنان در کوبانی با نهایت جسارت به مبارزه‌ی مسلحانه دست زده‌اند و می‌توان سؤال کرد که زن و مرد در مبارزه‌ی فکری و تئوری و سیاسی نیز چنین جسارتی از خود نشان می‌دهند؟ یعنی جرات کنند چشم‌اندازشان دموکراسی بورژوازی نباشد، از آن گسست کنند و افق‌شان دموکراسی پرولتری و انترناسیونالیسم پرولتری باشد. این گسست کار آسانی نیست زیرا سیاست جنسیتی پ.ک.ک و پ.ی.د را اوجلان فرموله می‌کند و بقیه پیروی می‌کنند، و حالا هم که کنفرانس و بحث و مشاوره وجود دارد، آن چه خط مشی سازمان را تعیین می‌کند اتوریته‌ی رهبر است حتی در شرایطی که اوجلان در اسارت زندان است. در مورد سیاست جنسیتی، زنان درون این تشکل‌ها و بیرون آن‌ها مهم‌ترین نیرویی هستند که می‌توانند به مبارزه بر سر خط مشی دامن بزنند. اوجلان هنگامی که از تاریخ باستان و اسطوره‌سازی به دنیای امروز می‌پردازد و افق مبارزه را ترسیم می‌کند به این نتیجه می‌رسد که دولت-ملت و «مدرنیته‌ی کاپیتالیستی» و نه کاپیتالیسم مانع تاریخی و دشمن اصلی هستند. و راه حل را در این می‌یابد که دولت-ملت (یعنی دولت ترکیه) را نادیده بگیرد و کردها خودشان هم دنبال دولت‌سازی نروند و در کنار دولت ترکیه به شیوه‌ی دموکراتیک، «از پایین به بالا» و از طریق برپا کردن شوراهای خودمختاری دموکراتیک و کنفدرالیسم دموکراتیک را بسازند. این پروژه، اگر امکان تحقق آن وجود داشته باشد، از چهارچوب روابط سرمایه‌داری خارج نمی‌شود زیرا به جای ریشه‌کن کردن استثمار سرمایه‌داری به تعدیل آن و در واقع به بازتوزیع آن امید می‌بندد.

زنان کوبانی با شلیک هر گلوله به هیولای مردسالاری دینی ضربه

می‌زنند. آن‌ها علیه یکی از زن‌ستیزترین و درنده‌ترین جریان‌های دینی قیام کرده‌اند و مبارزه‌ی آن‌ها حرکتی است در جهت زندگی و سیاست سکولار و برابری زن و مرد. اما در نهایت، رهبری جنبش است که سمت و سو و سرنوشت مبارزه را تعیین می‌کند. سیاست وارد شدن در ائتلاف امپریالیستی امکان گسست از وضع موجود را نفی می‌کند. رهبری امروز در جهت ائتلاف با آمریکا حرکت می‌کند. این یعنی میان دو قطب اسلام‌گرایی و امپریالیسم طرف امپریالیسم را گرفتن. اما هر جنبشی وارد این باطلاق بشود با این خیال که از تضادهای میان این نیروهای مرتجع و امپریالیستی «استفاده» کند خودش مورد استفاده واقع خواهد شد و به تقویت این دو طرف کمک خواهد کرد.

روژئاوا برای آزادی خواهان دنیا نفس تازه‌ای در مبارزات رهایی‌بخش است و بسیاری به دیدار کانتون‌ها و مردم مبارز آن می‌روند. در عین حال مهم است که تجارب تاریخی را در نظر داشته باشیم. جنبش‌های موسوم به «بهار عربی» نتوانستند از تضاد بین امپریالیسم و اسلام‌گرایی دوری کنند، در آن تحلیل رفتند و به «بن بست عربی» رسیدند. در روژئاوا سنگرهای پ.ی.د، رو در رو از سوی داعش و از پشت سر از سوی ترکیه آماج حمله هستند، و حتی نیروی نظامی «حکومت منطقه‌ای کردستان» با برنامه‌ی تضعیف پ.ی.د به «کمک» رفته است. در عین حال، افرادی از سربازان بازنشسته‌ی آمریکایی و اروپایی که در جنگ افغانستان و عراق شرکت داشته‌اند برای «کمک» به جنگ ضد داعش روانه‌ی روژئاوا می‌شوند. از جمله‌ی این «حامیان» یک زن سرباز بازنشسته‌ی اسرائیلی است، سرباز ارتشی که علیه مردم فلسطین مرتکب جنایات جنگی می‌شود. در سال ۱۹۳۶، در جریان جنگ ضدفاشیستی مردم اسپانیا علیه فاشیسم، آزادی‌خواهان دنیا با تشکیل بریگاده‌های انقلابی به کمک اسپانیایی‌ها شتافتند. در میدان‌های این نبرد صف فاشیسم و ضدفاشیسم کاملاً جدا بود. اما امروز در روژئاوا مرز بین آزادی‌خواهان و دشمنان آزادی در خطر فروریختن است و این فقط یکی از زنگ خطرهایی است که محدودیت‌های رهبری مبارزه را نشان می‌دهد. ●

نشانی‌های ما



<http://cpimlm.com/>
<http://sarbedaran.org/>



haghighat@sarbedaran.org
cpimlm@gmail.com



<https://www.facebook.com/cpimlm1380>

برای دریافت هفتگی سرویس خبری جهانی برای فتح (به زبان انگلیسی) به آدرس زیر رجوع کنید

[/http://uk.groups.yahoo.com/group/AWorldToWinNewsService](http://uk.groups.yahoo.com/group/AWorldToWinNewsService)

برای مکاتبه با سرویس خبری جهانی برای فتح، فرستادن اخبار و مقالات خود با آدرس زیر مکاتبه کنید
aworldtowinns@yahoo.co.uk

کوبانی و تاریخخانه‌ی چپ ایران

صلاح قاضی زاده

طی چند ماه اخیر نبرد میان نیروهای وابسته به داعش و گریلاهای حزب اتحاد دمکراتیک (پ.ی.د) در اطراف شهر کوبانی در کردستان سوریه (روژئاوا) وارد مرحله جدیدی شد. تحولات مربوط به این جنگ به صدر اخبار منطقه تبدیل شد و پس از آن بسیاری از احزاب، سازمان‌ها و نیروهای سیاسی چپ ایران به این رویداد واکنش نشان دادند و ضمن حمایت از «کمپین بین‌المللی دفاع از مقاومت کوبانی» شاهد

موجی از تحلیل و موضع‌گیری در قبال این جنگ و سپس در قبال کل مناطق خودمختار روژئاوا بودیم.

آنچه در جریان واکنش به کوبانی دیده شد بازتاب قسمتی از یک سردرگمی سیاسی و آشفتگی فکری در میان نیروهای موسوم به چپ و سوسیالیست بود. این آشفتگی و سردرگمی هر از چند گاه در مواجهه با رویدادهای بغرنج و پیچیده‌ی سیاسی در منطقه و جهان خود را نشان می‌دهد؛ از دفاع از «سوسیالیسم قرن ۲۱» یا همان سرمایه‌داری دولتی هوگو چاوز تا فرجام خیزش‌های جهان عرب و تجلیل از کودتای ژنرال‌های مصری، از موضع سمپاتیک در قبال حزب الله لبنان تا خرسندی از توافقات ژنو میان جمهوری اسلامی و امپریالیست‌ها و کوبانی آخرین نمونه از این دست بود. جایی که اکثریت احزاب و سازمان‌های چپ ایران در تحلیل‌های خود دچار یک جانبه‌نگری شده و با تن دادن به کشش خود به خودی جو غالب بر افکار عمومی، دست از تحلیل واقعی و مشخص برداشتند و گاه‌ها به ایده‌آلیزه کردن و بزرگ‌نمایی‌های غیر واقعی از کوبانی و روژئاوا پرداختند. به این ترتیب منطقه‌ی تحت حاکمیت نیروهای پ.ی.د و پ.ک.ک در بیانیه‌ها و تحلیل‌های چپ ایران با صفاتی همچون «ضرب آهنگ پیشروی همه‌آنانی... که آمل و آرزوهای‌شان در هم شکستن نظم وارونه‌ی کنونی است» یا «پیشگامان پیکار راه‌ب‌ی بخش همه مردمان خاورمیانه» و «مشعل فروزان راه پرغرور سربلندی و رهایی» توصیف شد.^(۱)

نمی‌توان ادعا کرد که همه‌ی این احزاب و سازمان‌ها در قبال رویدادهای کردستان سوریه دیدگاهی مشابه داشتند یا نکات درست در تحلیل‌های‌شان وجود نداشت. بحث بر سر آن است که واقعیت عینی را باید به همان شکلی که هست بیان و تبیین کرد و در مقابل دید توده‌های مردم قرار داد. اما این شناخت واقعی دقیقاً همان چیزی بود که در مواجهه با روژئاوا و کوبانی کمتر دیده شد. پدیده‌ی کوبانی در فرایند شناخت و تحلیل این جریان‌ها همان فیل ناشناس قصه‌های مثنوی بود که در تاریخخانه‌ی نظری چپ ایران هر کس از جایگاه گرایش‌ها و دغدغه‌هایش به بخشی از آن دست می‌سایید و صفت و ویژگی‌ای را بر آن حمل می‌کرد که یا اصلاً در واقعیت کوبانی و روژئاوا وجود نداشت و یا جنبه فرعی و غیر عمده‌ی آن را تشکیل می‌داد. یکی کوبانی را «تجلی شوراهای مردمی و دمکراسی مستقیم و رادیکال» تعریف می‌کرد و دیگری حاوی «سنت کمونیستی»، آن یکی موقعیت زنان کوبانی را «طلیعه‌ی رهایی همه زنان خاورمیانه» می‌نامید و دیگری آن را «نماد مبارزات مردم منطقه علیه امپریالیسم و سگ‌های زنجیری‌اش». آنچه که در تمامی این تحلیل‌ها و اغراق‌ها فراموش شد آن تعبیر معروف لنین به عنوان یک اصل مهم مارکسیستی در تحلیل و ارزیابی از پدیده‌های مبارزه طبقاتی بود که باید در پس هر شعار، هر موعظه و هر جنبش و جنگی، منافع طبقات مختلف و اهداف و استراتژی طبقات گوناگون را بازشناخت. [لنین، سه منبع و سه جزء مارکسیسم]

«خودگردانی و دمکراسی مستقیم»، فرم یا محتوی طبقاتی؟

یکی از مهم‌ترین دلایل دل‌بستگی جریانات و محافل چپ به کوبانی و روژئاوا، بحث موسوم به «کانتون‌های خودگردان» در این منطقه بود. مدافعین به درجات مختلف بر این باور بودند که آنچه در شهرها و روستاهای آزاد شده‌ی روژئاوا می‌گذرد بیان نوع متفاوتی از اداره‌ی امور جامعه است که توسط خود مردم و با اراده مستقیم آنان صورت می‌گیرد و «دمکراسی مستقیم مردمی» نام دارد. در تحلیل اشتباه از ماهیت واحدهای حکومتی روژئاوا دو گرایش عمده وجود داشت. نخست گرایشی که مدعی بود از همان ابتدا مردم به صورت خودجوش قدرت نظامی و سیاسی را در دست گرفتند و دمکراسی مستقیم را اعمال کردند. این گرایش در واقع صریح‌ترین بیان در انکار و ندیدن واقعیت موجود بود چرا که اساساً حضور نیروی رهبری کننده و سازمان دهنده‌ی تشکیلاتی پ.ک.ک و پ.ی.د در سطوح اجرایی و نظامی روژئاوا را انکار می‌کرد.^(۲) اما گرایش دوم اگر چه موجودیت احزاب کردی را به رسمیت می‌شناخت ولی معتقد بود این واحدهای اجرایی مردمی تبارز دمکراسی مستقیم و خودگردانی شورایی و کمونی و «سنت کمونیستی» هستند و به صورت خودجوش و در اثر شرایط بی‌دولتی ناشی از خروج نیروهای رژیم بشار اسد از مناطق کردستان از سوی خود مردم به وجود آمده‌اند و مکانیزم ایجاد و عملکرد آن‌ها خارج از اختیار احزاب و گروه‌های سیاسی است و به عبارت دیگر قائل به نوعی خط فاصل میان این واحدهای مردمی و احزاب بود.^(۳) اما این تصویر هرگز منطبق بر واقعیت نیست و واحدهای حکومتی روژئاوا هم به لحاظ ایده و تصور اولیه و هم از نظر فرایند اجرایی و تأسیس اساساً تحت رهبری تشکیلات پ.ی.د و با حضور و سازماندهی نیروهای سیاسی و نظامی و یا سمپات‌های این حزب شکل گرفت. در واقع پ.ی.د به عنوان شاخه‌ی غربی گروه جوامع کردستان (ک.ج.ک) از مدت‌ها پیش و متأثر از اندیشه‌های عبدالله اوجلان چنین نظریه‌ای را تحت عنوان «کنفدرالیسم دمکراتیک» در میان مردم روژئاوا تبلیغ و ترویج کرده بود و اساساً ابتکار عمل توده‌ها در کوبانی و روژئاوا بر این بستر شکل گرفته و هدایت شد. از آغاز یک خط مشخص سیاسی و طبقاتی و یک مرکزیت و اراده‌ی سازمان یافته‌ی حزبی در رهبری کانتون‌ها و مجالس مردمی بود و طبق آن خط و بر اساس مبانی نظری و ایدئولوژیک آن بود که قوانین اساسی این کانتون‌ها و باید و نبایدهای آن نوشته و تدوین شد. حتی واحدها و مجالسی که از دل انتخابات محلی و دمکراتیک و با رأی مردم بیرون آمده بودند به صورت خودانگیخته و خلق‌الساعه تشکیل نشدند بلکه کل پروسه‌ی ایجاد مجالس و تدوین قانون آن تحت رهبری خط و جهان بینی طبقاتی پ.ی.د و پ.ک.ک صورت گرفت.^(۴) رهبران و منتخبین اکثر این مجالس از اعضاء و هواداران پ.ی.د

هستند، فرماندهی تمامی واحدهای رزمی گریلا اعم از یگان‌های مدافع خلق (ی.پ.گ) و یگان‌های مدافع زن (ی.پ.ژ) و همچنین نیروهای پلیس محلی (پاراستن) عمدتاً از چریک‌های پ.ک.ک می‌باشند و روژئاوا از نظر تسلیحات و ستون فقرات ارتش، تحت رهبری پ.ی.د و خط پ.ک.ک است. بنا بر این آن واقعیتی که خود را در پس تجربه‌ی مناطق خودمختار کردستان سوریه بار دیگر به اثبات رساند این بود که اصولاً بدون وجود یک خط رهبری کننده و بدون وجود یک حزب متشکل، امکان تشکیل هیچ واحد اجرایی و نظامی‌ای در ابعاد سراسری و پایدار و با نفوذ وجود ندارد. این واقعیت به این معنا نیست که کنترل تمامی واحدهای اجرایی در دست افراد پ.ی.د است یا مثلاً آن‌ها انتخابات این مناطق را مهندسی کرده‌اند یا توده‌های مردم روژئاوا هیچ ابتکار عمل و توانایی و نبوغی در اداره این واحدها از خود بروز ندهاند. بحث بر سر رهبری یک نظریه و یک دیدگاه طبقاتی و سیاسی در تأسیس و هدایت این واحدهای حکومتی و اجرایی است. مساله، افق و هدف و راهی است که نیروی هدایت کننده پیش پای مردم و جامعه می‌گذارد و آنان را در این مسیر و به سوی هدف مشخص رهبری می‌کند. از این منظر دست کم تا کنون هیچ خط و برنامه متفاوت دیگری در میان نبوده است و اگر هم بوده است، یارای به چالش کشیدن خط و برنامه و سازمان پ.ی.د و پ.ک.ک را در روژئاوا ندارد و هژمونی سیاسی و تشکیلاتی این جریان در میان مردم کاملاً مشهود است. از این رو مانند هر شکل و تجمع دیگری، در روژئاوا و کوبانی نیز مساله بر سر با رهبر یا بی رهبر و خودانگیخته بودن نیست مساله این است که چه نوع رهبری‌ای بر آنجا حاکم است و کدام طبقه رهبری جنگ و جامعه را بر عهده دارد؟ و این درست همان واقعیتی است که چپ ایران از دیدن و تبیین آن خود داری می‌کند و تلاش دارد با برساختن افسانه‌ی «خودگردانی کوبانی» میان اهداف و مسیر حرکت این واحدهای اجرایی با اهداف بلند مدت و برنامه‌های استراتژیک پ.ی.د و پ.ک.ک خط فاصل بکشد. اما چنانکه که مائو تسه‌دون گفت سرنوشت هر جنگ و جنبشی را خط سیاسی و ایدئولوژیک حاکم بر رهبری آن تعیین می‌کند و بر این اساس میان ماهیت و سرنوشت مناطق خودمختار روژئاوا با خط و مشی فکری و سیاسی اوجالان و پ.ک.ک و با جامعه مورد نظر آن‌ها، دیوار چین و خط تمایز عمیق و ژرفی وجود ندارد.

حتی به فرض واقعیت داشتن داستان «خودانگیختگی و خودگردانی مردمی» باز هم این واحدهای حکومتی در مسیر پیشروی و تداوم‌شان لاجرم تحت هژمونی و رهبری جریان غالب یعنی پ.ی.د قرار می‌گرفتند درست به این دلیل ماتریالیستی که در جامعه‌ی تقسیم شده به طبقات، تقسیم کار فکری و یدی میان مردم وجود دارد و همگان همزمان امکان و توانایی یکسانی در رهبری جامعه و خط و مشی تعیین کردن ندارند. توده‌های تحت ستم و استثمار وقتی پا به میدان مبارزه علیه وضعیت خود می‌گذارند لاجرم توسط احزاب سیاسی رهبری خواهند شد. احزابی که بدون شک منافع و اهداف یکی از طبقات اجتماعی را نمایندگی می‌کنند. در روژئاوا و کوبانی نیز در فقدان نیروهای کمونیست سازمان یافته، مبارزات توده‌ها و ابتکارات و انرژی و فداکاری‌های‌شان توسط پ.ک.ک و پ.ی.د رهبری می‌شود اما نه در راهی که منافع درازمدت این توده‌ها را برآورده خواهد کرد. بحث بر سر «مردمی» بودن پ.ی.د و پ.ک.ک و یا عادلانه بودن مبارزات و خواسته‌های‌شان نیست. بلکه بحث بر سر ماهیت طبقاتی راهی است که این نیروها امروزه در مقابل جامعه‌ی کردستان گشوده‌اند و این راه فارغ از نیت حسنه‌ی هر فرد و هر نیرویی در محدوده‌های نظام بورژوازی قرار دارد و در این چهارچوب هیچ از یک آمال رهایی‌بخش توده‌ها حتی رفع ستم ملی ملت کرد نیز تحقق یافتنی نیست.

آنچه در روژئاوا تحت نام «دمکراسی مستقیم و بی دولت» طرح می‌شود، اشکال اولیه‌ی نوعی دولت محلی یا شبه دولت هستند که به دلیل شرایط جنگی حاکم بر کل سوریه و همچنین منطقه‌ی کردستان هنوز خصلت و پتانسیل طبقاتی خود را بالفعل و عیان نکرده‌اند و در صورت ادامه یافتن با این افق و با این رهبری، لاجرم به شکل دولت‌های بورژوازی رایج در خواهند آمد. می‌گوییم دولت بورژوازی چون طبق نظریه‌ی مارکسیستی دولت، هر دولتی و حتی در

ابعاد کوچک لاجرم باید مظهر و نشان حاکمیت یک طبقه را بر خود داشته باشد و اصولاً چیزی به نام دولت بی طبقه و فراطبقاتی وجود ندارد. حال باید از مدافعین چپ کوبانی پرسید که بالاخره ماهیت طبقاتی این کانتون‌ها چیست؟ مطمئناً پاسخ «دولت سوسیالیستی» نخواهد بود و احیاناً برخی آن را نوعی از تجربه دمکراتیک تحت رهبری بورژوا ناسیونالیست‌های کرد می‌دانند، اما همچنین باید روشن کنند که اساساً آیا امکان تحقق یک بدیل دمکراتیک تحت رهبری بورژوا ناسیونالیست‌ها در عصر امپریالیسم وجود دارد؟ نسبت این بورژوازی با امپریالیسم و متحدین و مجربان آن در منطقه چیست؟ مگر می‌شود پدیده‌ای (در اینجا کانتون‌های روژئاوا) هم تحت هژمونی فکری و سیاسی بورژوازی باشند و هم نماینده‌ی «راه پرغرور رهایی» و «پیشگامان پیکار رهایی‌بخش همه مردمان خاورمیانه» و «حاوی سنت‌های کمونیستی»؟ می‌بینیم که فرمالیسم چپ ایران چطور در تناقض‌های درونی خودش گرفتار می‌شود.

آنچه به چشم چپ آمد فقط شوراها و کانتون‌ها بودند و توده‌های زن و مردی که در واحدهای اجرایی یا نظامی آن عضو شدند. اما نباید بر این واقعیت چشم فروبست که فرم شورا با هر سطح از حضور مردمی باز هم نمی‌تواند ضامن پیشروی انقلاب و حتی بیانگر یک ماهیت و خصلت انقلابی و رادیکال باشد. فرم بدون محتوای انقلابی و رادیکال، پوششی است در خدمت طبقات و نیروهای غیر پرولتری حتی اگر کمیّت عظیمی از توده‌های مردم را در درون خود پذیرفته باشد. شوراها مردمی و خودگردان، هم می‌توانند در خدمت پرولتاریا قرار بگیرند و هم در خدمت بورژوازی و فقط آن هنگامی واجد سمتگیری و خصلت رادیکال و انقلابی هستند که تحت رهبری و برنامه و خط انقلابی کمونیستی باشند در غیر این صورت قادر به ریشه‌کن کردن روابط اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌داری نخواهند بود و با هر سطح از مشارکت مردمی و ابداع و شور توده‌ای باز هم به ضد خود تبدیل خواهند شد. این اصل نه از موضع اراده‌ها بلکه برآمده از خصلت روابط اقتصادی و اجتماعی سرمایه است.

بار دیگر تأکید می‌کنیم که خط سیاسی و ایدئولوژیک حاکم بر رهبری یک جنگ و جنبش و جامعه است که ماهیت و سرنوشت آن را تعیین می‌کند و نه صرف وجود فرم تشکیلاتی و اجرایی توده‌ای یا حضور کمی مردم در آن. بر این اساس ما معتقدیم طبق برنامه و اهداف اعلام شده‌ی کانتون‌های روژئاوا^(۵) و همچنین بر اساس نظریات مکتوب اوجالان و ک.ج.ک از جامعه‌ای که قصد ساختن آن را دارند،^(۶) خصلت طبقاتی این دولت‌های محلی، بورژوازی است و آن‌ها افق و چشم‌انداز طبقاتی بورژوازی کرد را نمایندگی می‌کنند البته بورژوازی‌ای که به شریک شدن با طبقات حاکمه‌ی منطقه به‌ویژه بورژوازی ترکیه و امپریالیست‌ها امیدوار است.

خواست رهایی از ستم ملی، پدرسالاری و درگیر شدن توده‌ها در اداره‌ی امور خودشان، خواسته‌هایی مترقی و انقلابی هستند اما اگر مبارزه علیه این ستم‌ها و تلاش برای درگیر کردن توده‌های مردم در اداره‌ی امور خودشان در چارچوب حفظ نظام سرمایه‌داری و بر بستر آن باشد، در بهترین حالت به سرعت سترون شده و در میانه‌ی راه خواهد ایستاد. مساله این است که در کوبانی، این مطالبات و پتانسیل انقلابی در چارچوب افق تنگ بورژوازی پ.ی.د و پ.ک.ک گیر کرده است و نیازمند راه برون رفت کمونیستی است.

این مساله‌ای مربوط به واقعیت مادی تغییر اجتماعی و مبارزه طبقاتی است که به لحاظ تاریخی نیز اثبات شده است. در عصر امپریالیسم یعنی جهانی شدن روابط سرمایه‌داری و سلطه‌ی چند قدرت امپریالیستی بر آن، یک جامعه را فقط دو طبقه می‌توانند اداره کنند. دو طبقه‌ای که اساس نظام سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهند و روابط تولیدی درون آن را نمایندگی می‌کنند: پرولتاریا که جنبه‌ی اجتماعی بودن تولید را نمایندگی می‌کند و بورژوازی که تصاحب و کنترل خصوصی تولید را به پیش می‌برد. جهان امروز زیر سلطه‌ی طبقه بورژوازی است و این طبقه در محدوده‌ی کشورها و ملت‌های مختلف و از جمله در کردستان و روژئاوا به اشکال متفاوتی خود و جامعه را سازمان داده و اداره می‌کند اما تمامی این شکل‌های گوناگون در چارچوبه‌ی مکانیزم تولیدی، روابط اجتماعی و مناسبات سیاسی سرمایه‌داری در سطح جهانی عمل می‌کنند. کلیت

این منظومه، پر هرج و مرج، متضاد و آناشیک است اما تمامی لایه‌ها و عوامل آن با منطق و کارکرد سرمایه‌داری خود را تنظیم می‌کنند و به منویات آن پاسخ می‌دهند. این مجموعه از نظر اقتصادی تحت سلطه‌ی انحصارات و بلوک‌های سرمایه‌ی مالی کاپیتالیستی است و از نظر سیاسی تحت سلطه‌ی قدرت‌های بزرگ امپریالیستی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا. هر گونه تغییر اجتماعی واقعی و رهایی‌بخش مستلزم گسست از این چارچوبه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و ایدئولوژیک است و این گسست به معنای انجام انقلاب سوسیالیستی در هر کشور است که به عنوان بخشی از یک پروسه‌ی ناتمام انقلاب جهانی به انجام می‌رسد و جهت اصلی آن نیز باید با هدف استقرار کمونیسم در سراسر جهان تنظیم بشود. غیر از این، هر راهی در پیش گرفته شود در نهایت به گونه و شکلی از همان سازمان اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌داری تحت سلطه‌ی امپریالیسم و ساز و کارهای ستم و استثمار آن از جمله ستم ملی، پدرسالاری و مردسالاری و نژادپرستی منتهی خواهد شد.

روژئاوا، ائتلاف امپریالیستی و «دو پوسیده»

یکی دیگر از مهم‌ترین دلایل سمپاتی نسبت به روژئاوا و کوبانی، رویارویی مردم این شهر با یکی از هارترین و وحشی‌ترین نیروهای سیاسی حاضر در منطقه و جهان یعنی داعش است. با حاد شدن مساله‌ی داعش و با تنگتر شدن حلقه محاصره شهرها و روستاهای کردستان عراق، ائتلافی از قدرت‌های امپریالیستی به رهبری ایالات متحده آمریکا و برخی دولت‌های منطقه شکل گرفت که تلاش داشت با بمباران هوایی مواضع داعش در عراق و سوریه مانع از پیشروی شبه نظامیان دولت اسلامی در هر دو منطقه خصوصاً در کردستان عراق بشود. در همان آغاز کار، نوعی همکاری نظامی و عملیات مشترک میان واحدهای رزمی روژئاوا و نیروی هوایی ائتلاف و پیشمرگان دولت اقلیمی کردستان عراق در اطراف شهر کوبانی علیه داعش به وجود آمد. در فاصله کوتاهی اخبار دقیق‌تری از پیشینه‌ی این همکاری میان روژئاوا با آمریکایی‌ها منتشر شد که حاکی از نشست‌های مشترک و گفتگوهایی با واسطه میان نمایندگان وزارت خارجه ایالات متحده با رهبران حزب اتحاد دمکراتیک از سال ۲۰۱۲ میلادی به بعد بود.^(۷) این گمانه‌زنی‌ها هنگامی بیشتر تقویت شد که رهبران پ.ی.د یا رهبران همان «کانتون‌های دمکراسی مستقیم» ضمن به رسمیت شناختن این روابط از تمایل‌شان بر افزایش ارتباط میان روژئاوا و قدرت‌های امپریالیستی و پیوستن به ائتلافی گفتند که توسط ایالات متحده و از میان نیروهای بورژوازی و اسلامی دست ساز غربی‌ها و مرتجعین منطقه مانند ترکیه، قطر و عربستان سعودی ساخته شده‌اند.^(۸) به این ترتیب یک ماه پس از بزرگ‌نمایی‌ها و تبلیغات یک جانبه‌ی چپ ایران درباره روژئاوا و کوبانی بالاخره بخشی از این احزاب و سازمان‌ها به صورت تلویحی نسبت به خطر ادغام شدن جنبش روژئاوا در ائتلاف امپریالیستی موضع حداقلی نشان دادند، اما برخی دیگر کماکان مصر بود که کوبانی نماد مبارزه مردم خاورمیانه با امپریالیسم آمریکا و سگ‌های زنجیری آن [در اینجا داعش] است.^(۹)

چه از منظر مکانیزم‌ها و محرک‌های موجود در جنگ جاری و چه از چشم‌انداز انگیزه‌های سیاسی حاکم بر رهبری روژئاوا، بار دیگر شاهد ارائه‌ی یک تصویر مخدوش و یک جانبه از سوی جریان‌ات چپ هستیم. واقعیت در کلیت و نه در اجزاء و قطعات مخدوش و وارونه، چیست؟ واقعیت آن است که عروج نیروهای بنیادگرای اسلامی مانند داعش را نمی‌توان و نباید به توطئه‌های امپریالیستی تقلیل داد. در این تردیدی نیست که امپریالیست‌ها خصوصاً امپریالیسم آمریکا از اواخر دهه‌ی ۷۰ میلادی و به‌ویژه در جریان انقلاب ایران و روی کار آمدن جمهوری اسلامی و سپس برای به شکست کشاندن ارتش متجاوز شوروی در افغانستان به تقویت نیروهای اسلام‌گرا و تجهیز و حمایت آن‌ها در افغانستان و دیگر مناطق خاورمیانه و شمال آفریقا پرداخت اما پدیده‌ی اسلامگرایی یا بنیادگرایی اسلامی را نمی‌توان به این نقشه و طرح محدود کرد. حیات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مردم خاورمیانه و صحنه‌ی سیاست و

مبارزه طبقاتی در این منطقه و شمال آفریقا مدت‌ها است که تحت تأثیر یک تضاد ارتجاعی بزرگ منطقه‌ای قرار گرفته است. تضادی که حتی ابعاد جهانی نیز یافته است و عبارت است از تضاد میان دو نیروی پوسیده و ارتجاعی که یک سوی آن امپریالیست‌ها و دولت‌های محلی وابسته به آنان قرار دارند و در سوی دیگر، نیروهای اسلام‌گرا که در اساس قشری از سرمایه‌داران و ملاکان بیرون مانده از حوزه‌ی قدرت سیاسی در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا هستند که برای جایگاه مناسب خود در ساختارهای قدرت سیاسی و اقتصادی در این منطقه می‌جنگند و در این جنگ با پرچم بنیادگرایی اسلامی هم خود را متحد و متمرکز می‌کنند و هم به بسیج پیاده نظامی از میان اقشار محروم جامعه برای جنگ‌ها و مقاصد واپس‌گرایانه خود می‌پردازند. این تضاد خود در لایه‌های عمیق‌تر برآمده از تشدید تضاد اساسی عصر سرمایه‌داری یعنی تضاد تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی است.^(۱۰) بنیادگرایان اسلامی در هر کجا که به قدرت رسیده‌اند در اتحاد با قدرت‌های امپریالیستی به تحکیم همان نظام ستم و استثمار و استقرار یک دولت تئوکراتیک و تحکیم چارچوبه‌ی وابستگی به نظام امپریالیستی پرداخته‌اند و حتی فرایند ادغام این کشورهای پیرامونی در سرمایه‌ی جهانی و گلوبالیزاسیون را تسریع کرده‌اند. تجربه‌ی روی کار آمدن اسلام‌گرایان در ایران، سودان، ترکیه و افغانستان به حد کافی این حقیقت را ثابت کرده است.

دردناک آنجا است که در ضعف جنبش بین‌المللی کمونیستی و در فقدان نیروهای قدرت‌مند و با نفوذ کمونیست در منطقه‌ی خاورمیانه و شمال آفریقا، بنیادگرایان اسلامی این فرصت را به دست می‌آورند که با سوار شدن بر موج خشم و نفرت از امپریالیست‌ها و مزدوران مرتجع و مستبد محلی‌شان، توده‌ها را به زیر پرچم و شعارهای ارتجاعی خود بکشند. طی چهار دهه‌ی اخیر مکرر شاهد چنین وضعیت فاجعه‌باری بوده‌ایم؛ از انقلاب ایران تا خشم مردم افغانستان علیه سوسیال امپریالیسم شوروی، از جنبش ضد صهیونیستی مردم فلسطین در غزه و جنوب لبنان تا خیزش‌های موسوم به بهار عربی در چند سال اخیر. اگر یک وجه این تضاد ارتجاعی نیروهای اسلامی هستند، وجه دیگر آن امپریالیست‌ها و دولت‌ها و رژیم‌های وابسته به آنان می‌باشند که بخش دیگری از مردم را در جدال با بنیادگرایان اسلامی به سمت خود می‌کشاند. همان بخش‌هایی از جامعه که از هراس اسلام‌گرایان و پرچم تاریک «لا اله الا الله» شان دست به دامن ژنرال‌های مصر یا رژیم بشار اسد و یا قدرت‌های امپریالیستی می‌شوند. این دینامیک شوم، در غیاب حضور فعال نیروهای کمونیست انقلابی به طرفین امکان می‌دهد تا خشم توده‌های مردم علیه دیگری را به سمت خود جذب کرده و در خدمت منافع خویش درآورند. همین مکانیزم را در مورد کردستان سوریه نیز شاهد هستیم. به این ترتیب که تحت فشار ناشی از محاصره داعش و احتمال سقوط منطقه، رهبران روژئاوا و گریلاهای کرد به سمت امپریالیست‌ها و ائتلاف آن‌ها گرایش پیدا کرده‌اند. حتی وجه رادیکال جنبش روژئاوا یعنی توده‌های مردم نیز تاکنون توسط رهبری بورژوازی آن و همچنین نقش آفرینی آمریکایی‌ها علیه داعش، به سمت امپریالیست‌ها گرایش یافته‌اند.

در واقع درگیری بنیادگرایان و امپریالیسم با یکدیگر، به تقویت هر دوی آن‌ها منجر می‌شود و این دینامیک مهلکی است که پولاریزاسیون بسیار نامساعد و فاجعه‌باری در صحنه‌ی سیاسی به بار می‌آورد و چپ به دلایل سیاسی و ایدئولوژیک کلان‌تر (که در این جا مجال پرداختن به آن نیست) آن را نمی‌بیند و قادر نیست این پولاریزاسیون را به هم بزند و صحنه‌ی سیاسی را (که افکار و جهت‌گیری توده‌های محروم در مرکز آن قرار دارد) بر پایه‌ی مساعد به حال کمونیسم و انقلاب پولاریزه کند.

حتی با فرض عدم حضور نیروی سیاسی و طبقاتی‌ای به نام پ.ی.د و با فرض صد در صد «خودانگیخته» بودن کانتون‌های روژئاوا، باز هم مکش تضاد ارتجاعی میان اسلام‌گرایان و امپریالیست‌ها، این جنبش را به سمت یکی از طرفین آدر مورد روژئاوا امپریالیست‌ها^(۱۱) کشانده و می‌کشاند. کشش این تضاد تا آنجا بود که انتقاد از عدم تحرک کافی ارتش‌های امپریالیستی علیه قوای داعش به یکی از

محورهای اعتراضی کارناوال بین‌المللی دفاع از کوبانی تبدیل شد. این خصلت و ویژگی سرمایه و نظام سرمایه‌داری است که تمامی محصولات تولید شده توسط مردم را مکیده و به چرخه‌ی سود و انباشت و تداوم نظام و سیستمش در می‌آورد. این تولید خواه در حوزه‌ی اقتصاد یا فرهنگ و کالاهای مصرفی و محصولات هنری باشد، خواه در حوزه‌ی سیاست و جنبش‌های اجتماعی و حتی انقلاب‌های مردمی.

در دیدگاه و برنامه سیاسی پ.ی.د و پ.ک.ک، اتحاد با امپریالیسم آمریکا، بسیار فراتر از یک همکاری تاکتیکی یا دریافت سلاح سنگین یا دور کردن داعش است و به آن به عنوان امکان یک اتحاد بلند مدت و استراتژیک نگریسته می‌شود. عبدالله اوجالان رهبر معنوی، فکری و سیاسی کل ج.ک.ک یک دهه پیش و اندکی پس از سقوط رژیم صدام حسین و تشکیل دولت کمپرادوری کردی در کردستان عراق این امکان را حدس زد و پس از آن کوشید با تغییر رویه امپریالیست‌ها در قبال ترکیه و پس از روی کار آمدن جناح اسلام‌گرا و تازه کار بورژوازی ترک از این مساله به نفع پ.ک.ک و در واقع به نفع بورژوازی کرد استفاده کند. او در یکی از کتاب‌هایش ضمن تأیید ضمنی این طرح امپریالیستی در ترکیه می‌نویسد:

«همزمان با جایگزینی هژمونی ایالات متحده آمریکا در عراق، اقدامات سنتی گلائیوی ناتو در مورد کردستان و کردها یعنی زمینه تداوم متدهای کنترا - گریلایی به شکل سابق به میزان زیادی تضعیف شد. تنش مابین جمهوری ترکیه و ایالات متحده آمریکا که ناشی از موضع‌گیری در برابر پ.ک.ک و دولت فدرال کرد [در عراق] بود در سال ۲۰۰۷ و همزمان با توافق واشنگتن وارد مرحله‌ای نوین شد. می‌توان درک کرد که در برابر دست کشیدن پ.ک.ک از مبارزه مسلحانه، توافقی کلی در ساختار دولت - ملت بر مبنای راه‌حل‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی که در آن‌ها راه‌حل نظامی نقش اساسی را بر عهده ندارد، حاصل شد... سیاست‌های نوین جمهوری ترکیه در مورد کردستان و کردها از حالتی که در آن راه‌حل نظامی کفه سنگین را تشکیل می‌داد، خارج شد و به سیاست‌هایی متحول شدند که جهت توافق در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی باز می‌باشد. بدون شک این امر تحولی حائز اهمیت است، تحولی که تأثیرش بر کردستان و کردها و به عبارتی خاورمیانه نتایج مهمی در پی خواهد داشت.» [نقشه راه ص ۱۰۱ و ۱۰۲].

طی ماه‌های اخیر و پس از عروج داعش، پ.ک.ک و پ.ی.د تلاش کردند تا از این وضعیت به عنوان یک فرصت مناسب جهت نزدیک‌تر کردن خود به آمریکایی‌ها و غربی‌ها استفاده کنند. جمیل بایک رهبر فعلی حزب کارگران کردستان در گفتگو با روزنامه دی تسایت (Die Zeit) به صراحت از تمایل این حزب برای نزدیکی بیشتر به آمریکایی‌ها و غرب صحبت کرد و گفت:

«امروزه کردها دینامیک‌ترین قدرت خاورمیانه هستند. آنها در جنگ مصمم‌ترین‌اند، و بهتر از هر کس دیگری سازماندهی شده‌اند. اگر آمریکا می‌خواهد که در منطقه به سیاست بپردازد، نمی‌تواند که آن‌ها را نادیده بگیرد. آمریکا یک همپیمانی را علیه داعش به وجود آورد و این همپیمانی تنها با کمک کردها است که موفق می‌شود. آیا این همپیمانی بدون داشتن ارتباط امریکایی‌ها با کردها می‌تواند به نتیجه برسد؟ آمریکا بدون پ.ک.ک چگونه می‌تواند به حمایت ترکیه از داعش خاتمه دهد؟ این ناممکن است. آمریکا چگونه می‌خواهد بدون پ.ک.ک به اهدافش در خاورمیانه برسد؟ بدون کردها؟ نمی‌شود. اروپا بدون ما چگونه می‌خواهد که به وابستگی خود به گاز روسیه پایان دهد؟ راه نفت خام و گاز به دریای مدیترانه از روژناوا می‌گذرد. اگر توانایی حفظ امنیت این راه وجود داشته باشد، اروپا هم می‌تواند که نفس راحتی بکشد»^(۱۱)

پیش از این رهبران پ.ی.د نیز به کرات از اهمیت کردها در جنگ علیه داعش و سایر گروه‌های اسلامی سخن گفته و ضرورت جای گرفتن آن‌ها در ائتلاف

آمریکایی‌ها را خاطر نشان کرده بودند. صالح مسلم از رهبران پ.ی.د در سپتامبر سال ۲۰۱۴ طی نشستی با مقامات دولت بریتانیا در لندن از تمایل روژناوا برای نزدیکی بیشتر به غرب و ائتلاف آمریکایی‌ها علیه داعش گفت.^(۱۲) به عبارت دیگر رهبران پ.ک.ک و ایضاً پ.ی.د جهت تقرب بیشتر به امپریالیست‌ها، پایه‌ی مردمی و سازمان‌یافتگی تشکیلاتی و توان‌مندی رزمی و نظامی کردها و روژناوا را به بازار منطقه‌ای آمریکا در خاورمیانه پیشنهاد می‌کنند تا جنبش کردستان و نیروی مردمی روژناوا و همچنین کردستان ترکیه را به متحد و پیاده نظام امپریالیست‌ها و ائتلاف منطقه‌ای آن‌ها تبدیل کنند. این تمایل البته در پیچیدگی اوضاع خاورمیانه از سوی غربی‌ها و مشخصاً آمریکایی‌ها نیز ابراز شده است. ژنرال جان کربی سخنگوی وزارت دفاع آمریکا طی گفتگویی با شبکه‌ی عربی الحزّه از توان جنگی نیروهای پ.ی.د گزارش شگفتی کرد.^(۱۳) بنا به گزارش سایت خبری فرات نیوز (وابسته با پ.ک.ک) ماری هاف معاون سخنگوی وزارت خارجه آمریکا نیز اعلام کرد که ایالات متحده پ.ی.د را یک سازمان تروریستی نمی‌داند و در گفتگو با مقامات دولت ترکیه از ضرورت همکاری ائتلاف منطقه‌ای غرب با این حزب و نیروهای نظامی آن در مقابل داعش سخن گفته است.^(۱۴) با این وجود مقامات ایالات متحده در نوع برخورد با پ.ی.د و روژناوا محدودیت‌های مشخص عینی و دیپلماتیک نیز دارند که شعاع عمل آن‌ها را محدود می‌کند. به این معنی که از یک سو در جنگ علیه داعش به دنبال استفاده از قدرت مردمی و رزمی نیروهای گریلا هستند اما از سوی دیگر به دلیل معذوریت‌های ناشی از اتحاد استراتژیک‌شان با دولت ترکیه نمی‌خواهند پ.ی.د و پ.ک.ک را در ائتلاف منطقه‌ای‌شان وارد کنند و حتی از دادن سلاح‌های سنگین و مدرن به نیروهای پ.ی.د ابا دارند. چرا که بیم آن می‌رود پ.ک.ک بعدها از این سلاح‌ها علیه ارتش ترکیه استفاده کند. به همین دلیل آمریکایی‌ها و سایر دولت‌های غربی ترجیح می‌دهند تحرک‌شان در منطقه‌ی کردستان و در روژناوا کماکان به واسطه‌ی متحدین قدیمی‌تر و وفادارتری چون احزاب کرد عراقی خصوصاً پارت دمکرات کردستان باشد و تعدادی از واحدهای زرهی پیشمرگان عراقی که به سلاح‌های سنگین و فوق پیشرفته آمریکایی نیز مجهز بودند با نظارت و موافقت دولت ترکیه راهی منطقه روژناوا شدند و البته با استقبال نیروهای پ.ی.د نیز مواجه گشتند. بدین ترتیب فرماندهان قوای پیشمرگان وابسته به بارزانی و طالبانی نقش واسطه و هماهنگ کننده میان ائتلاف آمریکایی‌ها و پ.ک.ک و پ.ی.د را بر عهده گرفتند و به زودی ستاد مشترکی از دو نیروی گریلا و پیشمرگه نیز در روژناوا تشکیل شد.^(۱۵)

نقشه آمریکایی‌ها برای کردهای ترکیه کماکان حل مساله از طریق ایجاد سازش میان آن‌ها و دولت ترکیه است و مساله‌ی کرد در این کشور و همچنین در سوریه، در یک کادر بزرگ‌تر حول مساله‌ی کرد در «خاورمیانه جدید» قابل فهم و تحلیل است. نقطه اتکای آمریکایی‌ها در این طرح، ائتلاف آنکارا - اربیل با محوریت و هژمونی ترکیه است و تلاش می‌شود کردهای ترکیه و سوریه و جنبش‌های آنان را در درون این ائتلاف ادغام کنند و به پیاده نظام این نقشه بدل سازند.^(۱۶) مساله‌ای که با مخالفت پ.ک.ک و اوجالان روبرو نشده است. هرچند اوجالان و سایر رهبران پ.ک.ک در تلاشند تا استقلال عمل سیاسی بیشتر و سهم بیشتری از این قمار منطقه‌ای ببرند و بازی آن‌ها با کارت روژناوا نیز جزئی از این کوشش است. اما به نظر می‌رسد پیام‌های مستقیم و غیر مستقیم کاخ سفید به رهبران پ.ک.ک و گروه‌های قانونی کردی حاوی این مضمون است که آن‌ها باید از طرح‌های بلند پروازانه مانند منطقه‌ی خودمختار و خودگردان، داشتن ارتش محلی و حتی تداوم حضور مستقل در روژناوا صرف نظر کنند و با پائین آوردن سطح مطالبات‌شان به بخشی از پروسه کلی ائتلاف ترکیه - مناطق سه گانه‌ی کردستان (شامل کردستان ترکیه، عراق و سوریه) تبدیل شوند و ضمن تحکیم پایه‌های جمهوری ترکیه به محور اصلی مبارزه با بنیادگرایی اسلامی در منطقه نیز تبدیل شوند.^(۱۷) نیازی به توضیح نیست که حزب کارگران کردستان و رهبر آن عبدالله اوجالان از مدت‌ها پیش سقف مطالبات خود را از تشکیل دولت کردستان و حق تعیین سرنوشت ملت کرد به احقاق حقوق شهروندی در چهارچوبه‌ی جمهوری ترکیه و همزیستی با دولت

یادداشت‌ها

و طبقات حاکمه این کشور طبق روابط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مسلط تقلیل داده‌اند. واضح است که در اینجا تأکید ما بر روی طرح‌ها، ایده‌ها و تمایلات هر کدام از طرفین یعنی آمریکایی‌ها و رهبران پ.ک.ک و پ.ی.د است و بدون تردید این ایده‌ها در جریان عمل واقعی بسیار متضاد و پرافت و خیز خواهند بود و حتی ممکن است به نتیجه نرسند و به ضد خود تبدیل شوند، چرا که صحنه واقعیت مادی بسیار پیچیده و پر تضاد است و آزادی عمل بازیگران مختلف صحنه از جمله امپریالیست‌ها را محدود می‌کند.

حال باید از مدافعین چپ کوبانی پرسید آیا می‌بینند که چگونه کوبانی و روژئاوا علی‌رغم تمامی زنان و مردان رزمنده و مصمم‌اش در کشش ویرانگر و فلج‌کننده‌ی تضاد میان نیروهای مترجع و امپریالیست گرفتار آمده است؟ آیا هیچ ارتباطی میان این وضعیت با خط سیاسی سازشکارانه و غیرانقلابی رهبری بورژوا-ناسیونالیست آن می‌بینند؟ چه باید کرد؟ آیا با وجود چنین محتوا و سمتگیری واضح طبقاتی‌ای باز هم باید دل به فرم‌ها و شمایل و ظواهر خوش کرد یا واقعیت را ولو تلخ و دردناک با تمام قدرت یا آن چنانکه که مارکس گفت «بی‌رحمانه» پیش چشم زنان و کارگران و دهقانان و جوانان کوبانی و روژئاوا و کلی کردستان و منطقه و جهان کشید و به ظرفیت آنان در درک و خامت اوضاع و تغییر انقلابی آن اعتماد استراتژیک داشت؟ خط موجود در چپ ایران برای ایده‌آلیزه کردن و دنباله‌روی از پدیده‌هایی چون کوبانی ناشی از یک گرایش ایدئولوژیک است که معتقد است «در شرایط فعلی و با توازن قوای موجود نمی‌شود انقلاب سوسیالیستی کرد و کمونیست‌ها نمی‌توانند رهبری این جریان‌ها را بر عهده بگیرند، لذا بهتر است در میان گزینه‌های موجود به بدیل‌های دمکراتیک رضایت بدهیم». حال آنکه سرنوشت تلخ شکست ده‌ها جنبش و خیزش توده‌ای طی چند سال اخیر در خاورمیانه، شمال آفریقا و سایر نقاط جهان بیش از هر زمان دیگر بیانگر ضرورت عینی و عاجل انقلاب پرولتری و رهبری کمونیستی است. وقتی امری به طور عینی ضروری می‌شود تحقق آن وابسته به نیروی آگاه است.

مسئله‌ی کوبانی و سایر مناطق کردستان سوریه که تحت محاصره و تهاجم داعش قرار داشتند از یک نظر، مسئله‌ی مرگ و زندگی بود و صرف عمل مقاومت در برابر توحش داعش نیازی به توجیه و توضیح نداشت. واضح است که چنین مقاومت عادلانه‌ای باید صورت می‌گرفت و باید از آن حمایت می‌شد. اگر توده‌های مردم علیه ستمی که در حق خودشان و دیگران روا داشته می‌شود، مقاومت و شورش نکنند، هرگز تبدیل به لشکر عظیمی که باید کلیت نظام ستم و استثمار را سرنگون کند، نمی‌شوند. اما این امر ضروری و حیاتی به هیچ وجه نمی‌تواند توجیهی باشد بر چشم بستن بر روندی که تحت رهبری احزاب بورژوا-ناسیونالیست در روژئاوا در حال طی شدن.

نکته در این است که فقط نیروی طبقاتی و برنامه‌ی انقلاب اجتماعی پرولتری می‌تواند با این نیروی مکنده و نقشه‌های آگاهانه‌ی بورژوازی بومی و بورژوازی امپریالیستی مقابله کند و راه انقلاب اجتماعی را در مقابل توده‌های مردم باز کند. واقعیت رویدادهای یک و نیم قرن سپری شده و از جمله چند ساله‌ی اخیر، به هزار زبان ضرورت انقلاب و ضرورت کمونیسم و شکل‌گیری یک قطب و رهبری کمونیستی را فریاد می‌کند. برای ایجاد چنین قطبی و برای در هم شکستن فضای ذهنی متأثر از دو قطبی ارتجاعی فعلی باید نتایج مرگبار رفتن زیر بال و پر امپریالیست‌ها یا اسلامگرایان را برای وسیع‌ترین اقشار خلق تبیین و روشن کرد. باید به شیوه‌های علمی، ملموس و تأثیرگذار برای رزمندگان کوبانی و سایر توده‌های انقلابی مردم اثبات کرد که تنها و تنها راه‌هایی از تمامی نکبت و فلاکت موجود انقلاب کمونیستی و ساختن جامعه‌ای بنیاداً متفاوت و نوین تحت رهبری پرولتاریای آگاه است. زمانی که در ذهن‌شان به این حقیقت دست یافتند آنگاه دستان‌شان حماسه‌هایی خواهد آفرید که به واقع گشاینده‌ی راه درخشانی در خاورمیانه باشد.

۱- برای نمونه رجوع کنید به اطلاعیه‌های زیر:

«از حماسه مقاومت کوبانی علیه توحش «دولت اسلامی» با همه‌ی توان دفاع کنیم» - اطلاعیه‌ی مشترک ۱۹ جریان از شورای نمایندگان احزاب، سازمان‌ها و نهادهای چپ و کمونیست <http://shooraye-chap.org/index.php/05-12-04-12-1392/01-52-13-02-12-1392-53/elamiyeha/-92q-q>

«مدافعان قهرمان کوبانی سازندگان آینده خاورمیانه‌اند» از هیئت اجرایی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

<http://www.rahekgargar.org/browsf.php?cid=1077&id=31&pgn=1>

۲- رجوع کنید به یادداشت مراد فرهادپور و منصور تیغوری با عنوان «درس‌های کوبانی» <http://www.thesis11.com/Article.aspx?id=228>

۳- رجوع کنید به: اطلاعیه‌ی هسته‌ی اقلیت «از کوبانی دفاع کنیم» ۱۵ مهر ۱۳۹۳ <http://www.hasteh.se/kobani.pdf>

همچنین رجوع کنید به مصاحبه‌ی مندرج در سایت حزب کمونیست ایران با صلاح مازوجی با عنوان: جنبش مقاومت کوبانی، فرصت‌ها و تهدیدها <http://www.cpiran.org/maghalat/page5.html>

۴- در مورد فرآیند تأسیس و تشکیل کانون‌ها و مجالس آن نگاه کنید به مصاحبه‌ی پخشانی عزیز با احمد شیخو رئیس مشترک مجلس قانون‌گذاری کانون کوبانی http://www.nnsroj.com/fa/Detiles.aspx?id=8181&id_map=22

۵- در مورد برنامه و قوانین روژئاوا رجوع کنید به «هواپیمایی کومه‌لایه‌تبی روژئاواوی کوردستان». قوانین اقتصادی این برنامه مشخصاً در بندهای ۴۲ و ۴۳ آمده است. http://www.nnsroj.com/ku/detiles.aspx?id=6584&ID_map=24

۶- در مورد نظریات اوچالان پیرامون کنفدرالیسم دمکراتیک رجوع کنید به: اوچالان، عبدالله (۱۳۸۹) مانیفست تمدن دمکراتیک، کتاب سوم- ترجمه‌ی آراس کاردوخ - مرکز نشر آثار و اندیشه‌های عبدالله اوچالان

۷- رجوع کنید به مصاحبه‌ی رابرت فورد سفیر پیشین آمریکا در دمشق با فارین پالسی http://nnsroj.com/fa/article.aspx?id=7881&ID_map=29&outherID=14

۸- در مورد ترکیب نیروهای حاضر در این ائتلاف و پیشینه‌ی برخی از آن‌ها رجوع کنید به اطلاعیه‌ی حزب کمونیست ایران (م ل م) با عنوان «حملات جنایت‌بار داعش علیه کوبانی و بیم‌ها و امیدهای جنگ روژئاوا» مندرج در نشریه‌ی حقیقت شماره‌ی ۶۹ مهر ۱۳۹۳ در سایت www.cpiiml.com

۹- «مقاومت مسلحانه در کوبانی، ناقوس مرگ شب پرستان!» پیام ۲۲ مهر ۱۳۹۳ اشرف دهقانی <https://www.youtube.com/watch?v=KRrxbacfxL8>

۱۰- در مورد تضاد میان دو نیروی پوسیده و ریشه‌های آن رجوع کنید به: -آلبرت، ساموئل (۱۳۹۳) بن بست خیزش‌های عربی و راه برون رفت - ترجمه از حزب کمونیست ایران (م ل م) - نشر آتش

- مقاله‌ی درباره‌ی «نیروی محرکه‌ی انارشی» و دینامیک‌های تغییر - نوشته‌ی ریموند لوتا - مندرج در نشریه‌ی حقیقت شماره‌ی ۶۶ دی ۱۳۹۲

۱۱- گفتگوی روزنامه‌ی دی تسایت با جمیل بایک http://nnsroj.net/fa/detiles.aspx?id=8209&ID_map=22

۱۲- روزنامه‌ی فاینشال تایمز ۱۷ سپتامبر ۲۰۱۴

۱۳- سخنگوی وزارت دفاع آمریکا: توانایی پ.ی.ک ما را حیرت زده کرد http://nnsroj.com/fa/Detiles.aspx?id=7866&id_map=20

۱۴- آمریکا: ما ضرورت پشتیبانی از پ.ی.د را به اطلاع ترکیه رساندیم <http://fa.firatnews.com/news/tzh-h/amrykh-m-drwt-pshtybyny-z-p-y-d-r-bh-tl-trkhyh-rsnydm.htm>

۱۵- صدور بیانیه‌ی مشترک از سوی فرماندهی مدیریت کوبانی و پیشمرگ در ۲۰۱۴/۱۱/۱ <http://fa.firatajans.com/news/tzh-h/sdwr-byynyh-y-mshtkrh-z-swy-frmndhy-mdyryt-khwbny-w-pyshmrg.htm>

۱۶- در مورد جزئیات این طرح نگاه کنید به: - گسترش جنگ داخلی در سوریه، خطر گسترش آن به کشورهای همسایه، دورنمای تشکیل کشور کردستان - نشریه‌ی حقیقت شماره‌ی ۶۰ شهریور ۱۳۹۱

- محتشم امیرپال-امیراتوری - نشریه‌ی حقیقت شماره‌ی ۶۳ خرداد ۱۳۹۲

۱۷- در مورد گمانه‌زنی‌ها پیرامون این طرح رجوع کنید به نوشته‌ی هوگ پاپ کارشناس مسائل خارجی ترکیه در موسسه‌ی گروه بحران بین‌المللی (International Crisis Group) در

روزنامه‌ی گاردین ۱۰ اکتبر ۲۰۱۴



ابتکار عمل‌های مبارزاتی توده‌ای و ارتباط آن‌ها با اهداف استراتژیک ما

باب آواکیان

۱۹ ماه مه ۲۰۱۴ | نشریه‌ی انقلاب | revcom.us



۱ مبارزه «علیه حبس دسته‌جمعی» و «علیه تحقیر زنان» دو ابتکار عمل مبارزاتی هستند که باید آنان را بر متن اهداف و رویکرد وسیع‌تر کارزار کنونی حزبمان قرار دهیم. کارزار سه هدف دارد: کاری کنیم که انقلاب و کمونیسم به طور جدی در سطح جامعه مطرح شود؛ اسم باب آواکیان را سر زبان‌ها بیندازیم و آنچه را که او نمایندگی می‌کند به موضوع بحث و جدل اساسی در سطح جامعه تبدیل کنیم؛ و امواج نوینی از آغازگران انقلاب کمونیستی را به میدان بیاوریم.

هم‌زمان باید در نظر داشته باشیم که این دو ابتکار، در عین حال که بخشی از رویکرد کلی استراتژیک ما هستند ولی قرار نیست صرفاً شگردی برای جلب توجه توده‌ها باشند. ممکن است دو اشتباه رخ دهد که دو روی یک سکه‌اند: یکی اکونومیسم به صورت «جنبش همه چیز، هدف نهایی هیچ چیز»؛ یعنی جدا کردن این ابتکارها از اهداف استراتژیک بزرگ‌تر (و چه بسا تقلیل مبارزه علیه حبس دسته‌جمعی به ابراز مخالفت با «توقیف و تفتیش بدنی»). اشتباه دوم این است که کوشش نکنیم این ابتکارها را به جنبش‌ها و مبارزات واقعاً توده‌ای تبدیل کنیم.

این ابتکارهای توده‌ای بخشی از یک رویکرد استراتژیک‌اند، اما دارای هویت نسبی نیز هستند. آن‌ها مبارزات واقعی هستند؛ تبلور بی‌عدالتی‌های واقعی و نقطه‌ی تمرکز تضادهای

«یادداشت ویراستاران: آنچه می‌خوانید بخشی از نظرات باب آواکیان است که در آغاز سال ۲۰۱۲ درون حزب کمونیست انقلابی (RCP) پخش شد و اکنون به عنوان بخش اول این سلسله نظرات منتشر می‌شود. این‌ها در اصل زمانی مطرح شد که جنبش «اشغال» تأثیر قابل توجه (و روی هم رفته مثبتی) داشت ولی به طور فزاینده تحت فشار نیروهای سرکوبگر دولت بود و به دیواره‌ی محدودیت‌های خود نیز برخورد کرده بود. این مسئله یکی از جنبه‌های مهم و ویژه‌ی وضعیت کلی آن زمان بود که در نوشته‌ی حاضر بازتاب یافته است. در عین حال مقاله‌ی زیر ناظر بر اوضاع و چالش‌های پیش روی RCP و به طور کلی جنبش کمونیستی در جهان نیز هست. به همین علت - و بنا به اهمیتی که این نظرات در ارتباط با اوضاع کنونی دارند - تصمیم به انتشار آن گرفتیم. این نوشته شامل یک سند ضمیمه به قلم باب آواکیان نیز هست که در انتها آورده‌ایم. عنوان آن سند «جهت‌گیری پایه‌ای با توجه به دو ابتکار توده‌ای (و به طور کلی وظایف انقلابی)» است که در اوایل سال ۲۰۱۴ درون RCP توزیع شد. این نوشته برای انتشار عمومی ویرایش و پانویس‌هایی نیز بر آن افزوده شده است.

«یادداشت مترجم: در این نوشته صحبت از «دو ابتکار عمل مبارزاتی توده‌ای» می‌شود. این‌ها مبارزاتی هستند که حزب کمونیست انقلابی آمریکا (آر.سی.پی) در شروع و سازمان‌دهی‌شان پیش‌قدم بوده است و به این جهت «دو ابتکار» خوانده می‌شوند. این ابتکارها، در دو عرصه‌ی مبارزه علیه دستگیری و حبس دسته‌جمعی جوانان سیاه و لاتین و مبارزه علیه زن‌ستیزی در جریان هستند. در این متن همچنین به عبارت «توقیف و تفتیش بدنی» برمی‌خوریم که شکلی از اذیت و آزار جوانان سیاه و لاتین توسط پلیس است.

کلیدی اجتماعی. نکته‌ای که مارکس می‌گفت در هر دو مورد صدق می‌کند: اگر در برابر این بی‌عدالتی‌ها مقاومت نشود، توده‌ها خوار و ذلیل می‌شوند و نخواهند توانست برای اهداف بزرگ‌تر به مبارزه برخیزند. به گزارش بحث و جدل‌های حادی که با توده‌های تحتانی در مورد تحقیر زنان داشتیم فکر کنید -- به همه‌ی آن حرف‌های کثیف و عقب‌مانده‌ای که توده‌های واقعا ستم‌دیده بر زبان می‌آوردند، به توجیهاتی که برای تحقیر زنان می‌تراشیدند؛ و به اینکه حتی تحقیر زنان را قبول داشتند. تازه این‌ها توده‌های خیلی عقب‌مانده هم نبودند؛ حتی از جهاتی پیشرو هم بودند. مسئله فقط توده‌هایی نیستند که مستقیماً از این تحقیر رنج می‌برند بلکه وجود این ستمگری به معنی تحقیر کل توده‌ها است. این مسئله در مورد حبس دسته‌جمعی نیز صدق می‌کند. مسئله فقط این نیست که این شرایط مانع به پا خاستن جوانان محلات فقیر می‌شود از جمله به این شکل که آنان را به تحقیر خود وادار می‌کند. مسئله این است که کل جامعه از این شرایط تأثیر می‌گیرد. این ستمگری‌های فاحش، نقاط تمرکز حاد تضادهای مهم اجتماعی‌اند و لازم است که توده‌ها علیه‌شان به پا خیزند. باید قشرهای مختلف مردم را قانع کرد که به این مبارزه بپیوندند. باید شعار «با قدرت بجنگید، مردم را برای انقلاب متحول کنید» را جا انداخت. این چیزها نباید کمر مردم را خم کند.

ما باید بدون اینکه اغراق کنیم، نقاط تمرکز تضادهای اجتماعی را تشخیص دهیم و معنای واقعی‌اش را برای مردم توضیح دهیم. باید به مردم بگوییم که حبس دسته‌جمعی در واقع یک نسل‌کشی تدریجی است. این حرف اغراق نیست. باید بگوییم که پورنو گرافی از یک طرف و هجوم فاشیست‌های مسیحی برای وادار کردن زنان به بارداری از طرف دیگر، دو شکل بروز تحقیر زنان است. این حرف هم اغراق نیست. تولیدمثل اجباری، انکار حق سقط‌جنین و کنترل موالید، یعنی بردگی. باید فراخوان مبارزه‌ای واقعا توده‌ای را علیه همه‌ی این چیزها مطرح کرد. این کار ضروری است.

ما نمی‌توانیم ستم ملی و ستم بر زن را در چارچوب سیستم موجود سرنگون و نابود کنیم. ولی ما مثل ترسکیست‌ها هم نیستیم که کلک بزنییم. یعنی اول یک سری مطالبات به اصطلاح «انتقالی» را مطرح کنیم تا مردم را به مبارزه بکشیم تا بعداً مردم متوجه شوند که تحت این سیستم (نظام-م) نمی‌شود به این مطالبات دست پیدا کرد و آن وقت قانع شوند که به یک سیستم دیگر نیاز است. (فعلاً به اینکه درک ترسکیست‌ها از یک سیستم دیگر چیست کاری نداریم.) این به معنای آن نیست که پیشبرد یک مبارزه‌ی واقعا توده‌ای ناممکن است و حول این ستمگری‌ها نمی‌شود صحنه را از لحاظ سیاسی و ایدئولوژیک تغییر داد و نمی‌توان درک توده‌ها را در جریان این مبارزه متحول کرد. بدین معنا نیز نیست که نمی‌توان طبقه‌ی حاکم را حول این مسائل مجبور به عقب‌نشینی کرد. اگر ما در این ارتباط کارمان را درست انجام دهیم - یعنی، فعالیت‌ها را با این درک و جهت‌گیری پیش ببریم که همه این‌ها بخشی از کار ساختن جنبشی برای انقلاب هستند و این تضادها کاملاً و نهایتاً فقط از طریق یک انقلاب حل خواهند شد، ولی نباید به آن تن داد بلکه با آن باید جنگید، آن وقت مردم به جای اینکه سرخورده شوند می‌توانند پیشروی کنند.

بنابراین دو نکته مطرح است. اولاً این ابتکارهای توده‌ای به نوبه‌ی خود نبردهای واقعی هستند که باید آن‌ها را سازمان داد تا صحنه به لحاظ سیاسی و ایدئولوژیک و برحسب اینکه چه کسی حول این موضوع ابتکار عمل را دارد و چگونه توده‌ها در حال تغییر هستند عوض شود. ثانیاً پیوند این ستم‌ها با کلیت نظام ستمگر و انجام انقلاب مطرح است.

این ابتکارهای توده‌ای از طرف ما باید در چارچوب «با قدرت بجنگید؛ مردم را برای انقلاب متحول کنید» صورت گیرد. ما باید مرتباً مسائل را به این بلندی ارتقاء دهیم و بر این بستر طرح کنیم. در عین حال که رویکردمان از این منظر و با این دورنمای مشخص است، ولی به خود این مسائل باید به عنوان مسائلی جدی برخورد کنیم. مسائلی که نقطه‌ی تمرکز واقعی تضادهای اجتماعی‌اند. این بی‌عدالتی‌ها قابل تحمل نیستند و مبارزه‌ی توده‌ای در شکل‌های بسیار متنوع باید بر این پایه که این بی‌عدالتی‌ها غیرقابل تحمل هستند، به پیش رود. نباید گذاشت که توده‌ها زیر فشار زور، فریب خوردن و گمراه شدن به این ستمگری‌ها گردن گذارند. اگر رویکرد و جهت‌گیری ما این نباشد مانند آن است که بگوییم

«حالا بگذار یک کارهایی بکنیم». در این صورت هیچ چیز تغییر نخواهد کرد. به همین جهت است که من دائماً آن پاراگراف از کتاب پلمیک با آن بدیو را بازگو می‌کنم: ^(۱) «و [با فرمیسم] دنیا کماکان تغییر نکرده است. سرمایه‌داری امپریالیسم کماکان در «بشت‌صحنه» دست به کار است. در چرخ گوشت استعمار، جان‌ها را می‌ستانند و روح‌ها را می‌کشد. دهشت‌ها کماکان پایان نیافته‌اند». این جا تفاوت میان رفرف و انقلاب با قدرت بیان شده است. این جهت‌گیری پایه‌ای باید هم در شیوه‌ای که این دو ابتکار را به پیش می‌بریم منعکس باشد و هم در ارتباطی که بین آن‌ها و با اهداف کلی استراتژیک‌مان برقرار می‌کنیم. باید اهداف کلی استراتژیک برای‌مان کاملاً روشن باشد و هدایت‌مان کند.

ما باید به هر یک از این ابتکارهای توده‌ای به نوبه‌ی خود نگاه کنیم اما مسیر اصول اساسی مربوط به تصویر کامل، وضعیت استراتژیک به طور کلی را گم نکنیم. ما باید با استدلالات قانع کننده در مورد اینکه چرا این ستمگری‌ها قابل تحمل نیستند و باید علیه آن‌ها مبارزه توده‌ای انجام شود، به میان توده‌ها برویم. اگر شما به توده‌ها این احساس را ندهید که ستمگری‌هایی که در حق آنان می‌شود غیرقابل تحمل است، نمی‌توانید در آن‌ها حس اضطراب به مبارزه علیه این ستم‌ها را به وجود آورید. ولی اگر فقط این کار بکنید و تصویر کامل را به آنان ندهید، آنگاه توده‌ها از سختی‌ها و فراز و نشیب‌های مبارزه سرخورده می‌شوند و یا توسط نیروهای دیگری که نمی‌خواهند امور در مسیری که لازم است، بیافتند (حتی به لحاظ ساختن یک مبارزه‌ی توده‌ای علیه ستمگری چه رسد به راه حل اساسی) گمراه شده یا جذب خواهند شد. اگر شما مبارزه‌ای را به راه بیندازید، نیروهای دیگر هم وارد می‌شوند و اگر ما تصویر بزرگ‌تر را به صحنه نیاوریم، آنگاه جنبشی که به راه انداخته‌ایم به زیر بال بورژوازی باز می‌گردد؛ منحرف می‌شود یا فرومی‌باشد و یا اینکه سرکوب می‌شود.

۲

برای تأکید مجدد: علیه این بی‌عدالتی‌ها و وحشیگری‌ها (حبس دسته‌جمعی و تحقیر زنان) باید مبارزه شود و ما می‌توانیم حول این بی‌عدالتی‌ها صحنه را تغییر دهیم. جنبش «اشغال» چیزی «به دست» نیاورد، اما به طور قابل توجهی به تغییر صحنه سیاسی خدمت کرد. ابتکارهای توده‌ای ما، ظرفیت بیشتری در انجام این کار دارد. صحبت از ستمگری‌های فاحشی است که بخشی از این نظام‌اند. در عین حال با نکته‌ای که یکی دیگر از رفقای رهبری طرح کرد موافقم که یکی از اهداف کلیدی رفقای ما در این ابتکارها باید این باشد که مردم را به سوی دو رکن دائمی کار خود هدایت کنیم. ^(۲)

ما هنوز آن طور که باید و شاید در مورد این ابتکارها بلندپروازی نداریم. وقتی در مورد حبس دسته‌جمعی حرف می‌زنیم داریم در مورد میلیون‌ها انسانی صحبت می‌کنیم که از این مسئله در رنجند، در مورد یک نسل کامل از جوانان محلات فقیر. از یک طرف، از دهه‌ی ۱۹۶۰، یک قشر قابل توجه طبقه متوسط سیاه شکل‌گرفته هرچند که موقعیت‌شان هنوز شکننده است. از سوی دیگر، حبس دسته‌جمعی فشرده‌ی بلاهایی است که سیستم بر سر توده‌های سیاه در محلات فقیرنشین می‌آورد. وضعیت بهتر از دوره‌ی «جیم کرو» (*) نیست. و فکر نکنید که جداسازی‌های جیم کرو و ترورهای کولاس کلان‌ها در زمان وقوع‌شان به شکل‌های مختلف توجیه نمی‌شد. فکر نکنید این سرکوب‌ها و جنایات لازم و حتی مثبت تلقی نمی‌شد. حبس دسته‌جمعی مسئله مهمی است. در مورد مسئله زنان هم، صحبت از ستم و تحقیر نیمی از نژاد بشر است. این‌ها ستم‌هایی هستند که به طور جدی باید حول آن‌ها مبارزات توده‌ای را فراخواند. ما نیاز داریم مرتباً به این مسئله برگردیم. اگر بخواهیم در سطحی اساسی‌تر به قضیه نگاه کنیم باید بگوییم که اهمیت این دو نوع ستم در آن است که نقاط تمرکز کلیدی ماهیت این سیستم و بخشی از تصویر بزرگ‌تر تر هستند که ماهیت این سیستم را نشان می‌دهد. نشان می‌دهد که چرا این سیستم باید ریشه‌کن شود. ما از این منظر به این ابتکارها نگاه می‌کنیم و به این علت است که می‌کوشیم انقلاب کنیم. برای همین است که مردم را به سمت دو رکن فعالیت حزب‌مان هدایت می‌کنیم. بدون انقلاب، انواع و اقسام ستم‌های شنیع بر جای خواهند ماند. وضع دنیا از این بدتر خواهد شد جنگ و شکنجه، فقر و

گرسنگی، سرکوب وحشیانه‌ی مردم، نابودی محیط زیست، ادامه خواهد یافت. همه‌ی این‌ها از سیستم سرچشمه می‌گیرند. و به همین علت است که باید بپرسیم جایگاه و نقش و رسالت حزب ما چیست. ما نباید ابتکار عمل‌ها را غلط معنی کنیم. اولاً، این‌ها ترغیب نیستند. یعنی نباید فکر کنیم که با این فعالیت‌ها قرار نیست واقعاً چیزی تغییر کند. ثانیاً، نباید با این ابتکار عمل‌ها به صورت اموری در خود و برای خود رفتار کنیم.

بسیاری افراد دیگر به دلایل گوناگون می‌توانند و باید درگیر این ابتکارهای توده‌ای شوند. ولی جهت‌گیری ما باید این باشد: «ما کل جامعه را حول این مسائل، به عنوان بخشی از پی‌ریزی برای کلیت مبارزه‌مان و ساختن آن، تغییر خواهیم داد». اگر ما هدف تغییر جامعه حول این مسائل را نداشته باشیم، یعنی ابتکار عمل‌ها را به طور صحیح جلو نمی‌بریم. بین این که بگوییم می‌خواهیم تمام این ستم‌ها را بدون انقلاب نابود کنیم و این که بگوییم می‌خواهیم کل جامعه را، کل صحنه سیاسی را، حول این مسائل تغییر بدهیم تفاوت است. اولی حقیقت ندارد؛ دومی بهتر است که حقیقت داشته باشد. و بعد می‌رسیم به این مسئله اساسی که چطور کار ما در این ارتباط باید زمینه را برای انقلاب آماده کند و شالوده‌ی انقلاب را بریزد.

تغییر جامعه حول این مسائل اگر چه معادل با انقلاب کردن نیست و نباید این دو را با هم قاطی کرد، ولی یک هدف واقعی است که باید در جهش حرکت کرد و برایش جنگید. ولی برای ما باید این مبارزه را به عنوان بخشی مهم از پی‌ریزی و ساختن جنبشی برای انقلاب و انباشت نیروها برای انقلاب و ایجاد دنیایی بهتر پیش ببریم. ما این جنبه‌های متفاوت را چگونه داریم پیش می‌بریم و رابطه صحیح میان آن‌ها را چگونه داریم برقرار می‌کنیم؟ این مسئله‌ای است که باید مرتباً افرادمان را حولش محکم کنیم و کلکتیوهای حزبی مسئول، باید مرتباً این مسئله را طرح کنند.

۳

در مورد مسئله‌ی متحول کردن مردم که خلاف نظریه‌ی ذات تغییرناپذیر بشر است: تأکید مکرر ما بر اینکه مشکل ذات بشر نیست، بلکه ذات سیستم است، بی‌علت نیست. قیاسی کنیم با پرسشی که در پاره‌ی دوم جزوه‌ی «پرنندگان و تمساح‌ها» مطرح کرده‌ام: (۳) چگونه مردم از یک مشکل واقعی یعنی تحقیر خود، خلاص خواهند شد؟ این نگرش به خصوص نسبت به جوانان محلات زحمتکشی وجود دارد و حتی در میان توده‌های تحتانی هم رایج است که «این‌ها همه وضع‌شان خراب است». وضع فعلی این جوانان - و منجلاهی که در آن دست و پا می‌زنند - با گفتن اینکه شلوارهای گل و گشاد نپوشید، شلوارتان را بالا بکشید و محترم باشید، درست نخواهد شد. نه! راهش مبارزه‌ی قاطع علیه زنجیر سنگینی است که دست و پای‌شان را می‌بندد. به خصوص زمانی که دورنمای جهانی کاملاً متفاوت را می‌بینند و این دورنما برای‌شان واقعی و قابل دسترس می‌شود، آن‌ها می‌توانند خود را متحول کنند. این تنها راه متحول شدن مردم در مقیاس توده‌ای است. این تنها راه تغییر اوضاع در جهت مثبت است. تکرار می‌کنم، در این کار جسارت لازم است.

دو ابتکار عملی که از آن صحبت کردم به نوعی با مشکل تحقیر خود که در بین بخشی از توده‌ها وجود دارد هم مواجه می‌شود. اما رویکردمان به این مسئله چیست؟ تنها راه حل این مسئله، سازمان‌دهی مقاومت توده‌ای در برابر این ستم‌ها و به ویژه از طرف ما، مبارزه برای جذب مردم به صفوف انقلاب است. به کلام دیگر: «جنگیدن با قدرت؛ و متحول کردن مردم برای انقلاب». همان‌طور که قبلاً تأکید کردم، مردم در خلأ انتخاب نمی‌کنند. انتخاب آن‌ها بر بستر روابط اجتماعی که گرفتارش هستند و گزینه‌هایی که این روابط در برابرشان می‌گذارد، صورت می‌گیرد. این روابط را خودشان انتخاب نکرده‌اند. آن‌ها با این روابط مواجه می‌شوند، انتخابش نمی‌کنند. ثانیاً، اگر مردم به هر علتی احساس می‌کنند که راه آزار رساندن به خود و دیگران را انتخاب کرده‌اند، کار ما سرزنش آن‌ها نیست بلکه مبارزه کردن با آن‌ها است. ما سرمنشأ همه‌ی این چیزها را به مردم نشان می‌دهیم و ایشان را به مبارزه علیه آن فرا می‌خوانیم. (۴) برای تغییر اساسی اوضاع و رسیدن به چیزی بهتر هیچ راهی جز «جنگیدن با قدرت؛ و

متحول کردن مردم برای انقلاب» وجود ندارد.

۴

یک نکته در مورد چگونگی مطرح کردن باب آواکیان توسط کسانی که مسئولیت نمایندگی علنی حزب و خط ما را دارند: ما نمی‌خواهیم حرف‌های مان را با «ذکرگویی مقدماتی» از باب آواکیان شروع کنیم. اصلاً دنبال هیچ شکلی از ستایش نیستیم. ما نمی‌خواهیم و نباید مثل یک فرقه‌ی مذهبی با ستایش «خدای» مان شروع کنیم. آنچه ما می‌خواهیم و نیاز داریم این است که به طور زنده به مردم بگوییم حرف حساب‌مان چیست. نکته‌ای است: ما حزبی داریم که بر معیارهای اساسی معینی استوار است. ما باید این را خوب طرح کنیم. اصل قضیه این است که ما حزبی داریم که خود را بر پایه‌ی کمونیسم آن گونه که توسط سنتز نوین باب آواکیان به پیش گذاشته، استوار کرده است. حزبی تحت رهبری باب آواکیان. این را باید به طریقی زنده جلو بگذاریم، نه مثل ذکرگویی مذهبی.

این را اصلاً نباید پیچیده کرد. باید خیلی طبیعی مطرح شود. به عنوان یک واقعیت و در عین حال تأثیرگذار. جسورانه و با پیش گذاشتن جوهر اصلی آن. اگر هم کسانی خوش‌شان نیاید ... دستکش‌های بوکس مبارزه‌ی ایدئولوژیک‌مان را می‌پوشیم. اما نباید به نظر آید که داریم «ذکرگویی» می‌گوییم یا چنین چیزی در جریان است. ما نباید بگذاریم تفکرات خرده‌بورژوازی و پیش‌داوری‌هایی که علیه رهبران یا حداقل علیه رهبران کمونیست دارند، مختصات بحث را تعیین کند. در عین حال نباید به یک فرقه تبدیل شویم. باید به طور تاکتیکی تأثیر مسائل روی مردم را هم در نظر بگیریم.

کلیت این مسئله را از کجا باید آغاز کرد و به کجا رساند؟ چگونه می‌توان این واقعیت (و نه چیزی دیگر) را با توجه به ویژگی‌های مخاطب و ویژگی‌های شرایط، به بهترین وجه ارائه داد و منتقل کرد؟ چگونه به طور زنده و قانع کننده و محکم این مسئله را می‌توان طرح کرد. در این زمینه، نیاز به جهش داریم. کافی نیست که عده‌ی کمی از رفقا این کار را خوب انجام دهند. باید همه از پس آن بربایند.

به طور مثال، سنتز صحیح در مورد نقش افرادی مانند سانسارا تیلور، یا اندی زی، یا کارل دیکس، یا ریموند لوتا چیست؟ مردم باید این حس را بگیرند که این افراد از جای معینی می‌آیند، محتوا دارند و زندگی در آن‌ها جاری است. آدم‌های ماشینی نیستند. ما نیاز داریم که افراد ما خود را به روشنی به عنوان کسانی که به یک خط تکامل یافته یعنی به سنتز نوین کمونیسم و رهبری باب آواکیان متکی‌اند مطرح کنند و در عین حال به عنوان افرادی خلاق و پرشور ظاهر شوند. این‌ها کسانی هستند که هم تکیه‌شان به یک خط و رهبری است و صاحب تفکرند و روی پای خودشان ایستاده‌اند و حرفی برای گفتن دارند. ما باید چنین تأثیری بگذاریم. به این شکل است که می‌توانیم چیزی را که می‌خواهیم بسازیم.

هر دو جنبه‌ی فوق باید به طور برجسته نمایان شود: (۱) این افراد پایه در سنتز نوین کمونیسم و رهبری باب آواکیان دارند این اساس است و (۲) حرف‌هایی که برای گفتن دارند و نحوه‌ی ارائه‌ی این حرف‌ها بسیار تحریک‌آمیز و روشن‌گر است. آنان در کلیشه‌ی کمونیست‌های متحجر نمی‌گنجند، فرقه‌گرا نیستند و غیره. آدم‌هایی هستند پر جنب‌وجوش و خلاق با تفکری انتقادی، با یک متد و رویکرد علمی. و مردم باید ببینند که جنبه‌ی دوم اساساً از جنبه‌ی اول نشئت می‌گیرد. سنتز صحیح همین است نباید حتی ذره‌ای به موضع تدافعی افتاد. بلکه باید یک سنتز درست ارائه داد و این کمک می‌کند که مردم در مسیر دو رکن فعالیت حزب (تبلیغ و فراگیر کردن رهبری باب آواکیان و سنتز نوین کمونیسم؛ تبلیغ و فراگیر کردن نشریه و سایت حزب - م) حرکت کنند.

باید این واقعیت حس شود که علت اصلی با حال بودن اشخاصی مثل سانسارا، اندی زی، کارل دیکس، ریموند لوتا و غیره این است که به این درک و جهت‌گیری به این کمونیسم رسیده‌اند. کمونیسمی که در جهان امروز محتوای خاصی دارد. علت این است که این افراد بخشی از حزبی هستند و یا با حزبی ارتباط دارند که پایه‌اش سنتز نوین کمونیسم و رهبری باب آواکیان است. این

حزب تجسم سنتز دو عامل است که باید روی هم به طور مثبت تأثیر بگذارند و یکدیگر را تقویت کنند: یکم این که، هر فرد خاص تجربه‌ها و کیفیت‌های مثبت خودش را دارد، شیوهی خود را در طرح مسائل دارد. این یک جنبه است. یک جنبه‌ی واقعی. جنبه‌ی دوم که اساسی‌ترین جنبه است، شالوده و رهبری‌ای است که این خصلت را به فرد می‌دهد.

۵

همه‌ی این‌ها برمی‌گردد به پیوند درونی (رابطه‌ی دیالکتیکی) بین این که فلسفه‌ی وجودی ما انقلاب و کمونیسم است و این که سنتز نوین و رهبری‌ای که این سنتز نوین را به جلو گذاشته در این رابطه تعیین کننده است. علت این که عده‌ای در مورد نقش و رهبری من‌آشفته می‌شوند نهایتاً و اساساً به این علت است که ما به واقع برای انقلاب کردن تلاش می‌کنیم و هدف نهایی‌مان دنیای کمونیستی است. صحنه‌ی دنیای امروز مانند اوایل دهه ۱۹۷۰ نیست که یک مبارزه‌ی جدی در میان مردم جریان داشت بر سر این که معنای کمونیسم واقعی چیست. علت این که مردم امروز از این بحث طفره می‌روند این است که به دنبال انقلاب و کمونیسم نیستند، یا هنوز قانع نشده‌اند. شما اگر ملزومات کارهایی را که باید انجام شود درک نکنید نمی‌توانید بفهمید که چرا باید برای یک فرد تا این حد اهمیت قائل شد. چند مسئله مطرح است: شما به انقلاب نیاز دارید. این چه نوع انقلابی است. نقش این فرد در ارتباط با این انقلاب چیست. این برمی‌گردد به آنچه در فصل ششم کتاب مبانی «Basics» به طور فشرده طرح شده است.^(۵) این فصل درباره‌ی مسئولیت انقلابی، رهبری انقلابی و نقش رهبران برجسته در ارتباط با چالش انقلاب کردن و پیشروی به سوی هدف نهایی کمونیسم است. به روزهای گذشته برگردیم. اواخر دهه ۶۰ میلادی ما می‌گفتیم که: بدون مائوئیست بودن، نمی‌توان کمونیست بود. می‌گفتیم که کمونیسم تکامل یافته و اگر شما با مائو نیستید، کمونیست نیستید.

امروز کمونیسم دوباره از طریق سنتز نوین پیشرفت کرده است. می‌توان و باید این را قاطعانه و به نحوی قانع کننده به مردم ارائه کرد. این کاری بسیار آسان است؛ اصلاً سخت نیست. نباید باشد. بهتر است مسئله را به همین ترتیب طرح کنیم -- حتی با افراد، یا حداقل آن دسته افرادی که صادق هستند ولی ممکن است با شما موافق نباشند یا قبول ندارند که نیاز به یک انقلاب کمونیستی است. چه با شما موافق باشند چه نباشند، باید این مسئله واقعی را مقابل‌شان قرار داد که: چه کمونیسم را قبول داشته باشید چه نداشته باشید، باید انقلابی انجام شود که هدفش کمونیسم است. این‌ها مسائل اساسی است که باید طرح کنیم. دستکش‌های بوکس را اساساً برای مبارزه حول این مسئله می‌پوشیم که مشکل چیست و راه حل کدام است. اگر مسائل را به طور زنده مطرح کنید و در این چارچوب به نقش رهبری و رهبران و مشخصاً خود من بپردازید، کار آسان می‌شود؛ معنا پیدا می‌کند؛ مسائل در متن صحیح خودشان قرار می‌گیرند و چارچوب صحیحی برای مبارزه حول آن‌ها فراهم می‌آید.

برگردیم به دو ابتکار توده‌ای. آنچه گفتم در مورد همه‌ی فعالیت‌های ما صادق است: رویکرد ما باید این باشد که نگذاریم این ابتکارها از کمونیسم و معنای آن جدا شوند. اگر این ابتکارهای توده‌ای به چیزی در خود تبدیل شوند نمی‌توان آن‌ها را به صورت یک جنبش واقعاً قدرتمند و توده‌ای ساخت؛ در حالی که امکان و ضرورت ساختن چنین جنبشی هست. تبدیل ابتکارهای توده‌ای به چیزی در خود، یقیناً خدمتی به ساختن جنبشی برای انقلاب خواهد کرد؛ در حالی که می‌توانند و باید بکنند. اگر ما کارمان را در ارتباط با این ابتکارهای توده‌ای در مجموع صحیح انجام دهیم، شمار فزاینده‌ای از مردم کم‌کم متوجه ضرورت انقلاب و کمونیسم خواهند شد. در تحلیل نهایی اگر مردم قبول نکنند که نیاز به انقلاب و کمونیسم است ما به هیچ جا نخواهیم رسید. توده‌ها نیز از سلطه‌ی انواع و اقسام ستم و استثمار و تحقیر رها نخواهند شد.

اگر مردم قانع نشوند که ما نیاز به انقلاب داریم و این انقلاب باید یک انقلاب کمونیستی باشد، اهمیت و ارزش حزب ما و به طور مشخص نقش من را نخواهند فهمید. ما باید همه‌ی فعالیت‌ها را طوری پیش ببریم که این مسئله جا بیفتد. علت تبلیغ و فراگیر کردن باب و سنتز نوین این است که برای

دست و پنجه نرم کردن با مشکلات دنیا و پیش گذاشتن راه حل، به این‌ها نیاز است. این نکته را حزب ما در یک اظهاریه‌ی فشرده، پشت عبارت «چرا که» فرموله کرده است: «چرا که باب آواکیان و کاری که او طی دهه‌ها انجام داده یعنی جمع‌بندی از تجارب مثبت و منفی انقلابات کمونیستی پیشین با استفاده از دامنه‌ی گسترده‌ی تجارب نوع بشر، سنتز نوینی از کمونیسم است. یک چشم‌انداز و استراتژی واقعاً زنده برای جامعه و جهانی کاملاً نوین و بسیار بهتر از آنچه هست. برای پیشبرد مبارزه به سوی این هدف نیاز به یک رهبری تعیین کننده است.»

بگذارید به پرسش اصلی بازگردیم: این چه اهمیتی برای نوع بشر دارد؟ هیچ نیازی نیست که زندگی این طور باشد که هست. هدف از کمونیسم این است، و سنتز نوین جهش دیگری در این مسیر است. توده‌های مردم در شرایط هولناکی زندگی می‌کنند و راهی برای برون رفت از این شرایط وجود دارد. انجام این کار راحت نیست. این کار بدون فداکاری توده‌ها پیش نخواهد رفت. اما مسئله‌ای است که ما نباید این‌گونه زندگی کنیم. چرا نمی‌توان مردم را برای این هدف، برانگیخت؟ این که برخی افراد به انقلاب کمونیستی حمله می‌کنند و خواهانش نیستند برای من قابل درک است. اما چرا نمی‌توان کسانی را که برای رسیدن به یک زندگی متفاوت تلاش می‌کنند، با این هدف انگیزه داد؟ ما باید آنان را به طریقی زنده قانع کنیم. یعنی به آن‌ها بگوییم که به کدام حزب و خط و رهبری تعلق داریم؛ به همین علت است که این ابتکارهای توده‌ای و کارهای مهم دیگری را به راه انداخته‌ایم؛ به همین علت است که بخشی از یک نیروی پیشاهنگ سازمان یافته هستیم یا با آن همکاری می‌کنیم؛ پیشاهنگی که می‌جنگد تا این هدف را به یک واقعیت تبدیل کند و بقیه‌ی مردم را هم برای تبدیل این به واقعیت به صحنه بیاورد. این همان هدفی است که مردم باید عمیقاً همراهش باشند؛ شیفته‌اش باشند و با اشتیاقی بخواهند آن را به بسیاری دیگر عرضه کنند. این هدف و این فعالیت باید واقعاً مردم را برانگیزد. مردم به خاطر این که شما «اعضای خل و چل یک فرقه» هستید برانگیخته نمی‌شوند. برانگیخته شدن‌شان به این خاطر است که می‌توانند از منجلاهی که اسیرشان کرده خلاص شوند و زندگی بسیار بهتری داشته باشند. اگر شما عضو حزب و یا یک هوادار واقعاً متعهد حزب هستید باید این هدف از سر و روی‌تان بیارد. منظورم این نیست که «شور حسینی» داشته باشید. منظورم داشتن شور و هیجان واقعی است. شور و هیجانی استوار بر یک درک علمی از آنچه هست و آنچه می‌تواند باشد؛ درک علمی از چگونگی عبور از آنچه هست به آنچه می‌تواند باشد. اگر افراد روی این مبنا محکم باشند، ما مرتب با مشکل از خط خارج شدن و یا موضع تدافعی گرفتن در زمانی که هیچ علتی برای این کار وجود ندارد، روبرو نخواهیم شد. این چیزی است که باید در حزب و همه‌ی کسانی حول و حوش حزب هستند جا بیافتد. بله. کاری که به انجامش کمر بسته‌ایم خیلی سخت است اما شور و شوق و هیجان بسیار دارد.

همان گونه که مانیفست حزب^(۶) ما مطرح کرد از زمان ظهور تقسیم‌بندی‌های طبقاتی بین انسان‌ها و هر آنچه با خود به همراه آورده تا به امروز، شب طولانی بر جامعه بشری حکم‌فرما شده است. ما نمی‌خواهیم به دوران جامعه‌ی اشتراکی اولیه که مشکلات واقعی داشت برگردیم. اما بعد از آن، دوران بردگی و استثمار و ستم فرا رسید و شبی طولانی حکم‌فرما شد که می‌تواند به پایان رسد. پایان می‌تواند بد باشد یا خوب؛ یعنی رسیدن به دنیایی کاملاً متفاوت و بسیار بهتر. و همان هدفی است که ما داریم برایش می‌جنگیم. و این واقعاً یک جنگ است. این که آدم در ارتباط کسانی قرار بگیرد که می‌فهمند امکان ساختن دنیایی کاملاً متفاوت و بسیار بهتر وجود دارد باید برانگیزاننده باشد.

۶

در ارتباط با ابتکارهای توده‌ای باز تکرار می‌کنم که صحبت از دگرگون کردن معیارهای اجتماعی حول این موضوعات و سازمان‌دهی مردم به لحاظ سیاسی است تا در مقابل این شکل‌های متمرکز و معین ستم بایستند و علیه آن بجنگند. برای این که معیارها و فکر مردم را عوض کنیم و بر روی این واقعیت که حول این مسائل چه نیرویی ابتکار عمل سیاسی و ایدئولوژیک را دارد، تأثیرگذاریم

جهت‌گیری پایه‌ای در ارتباط با دو ابتکار توده‌ای

(و کل مجموعه‌ی فعالیت انقلابی)

دست و پنجه نرم کردن با مسائل تئوریک و خط (از جمله خط مشی مربوط به ابتکارهای مشخص و غیره) البته مهم و ضروری‌اند و نقش مهمی در فرایند کلی انجام انقلاب ایفا می‌کنند. اما مهم است این را هم تأکید کنیم که: مسائل را بیش از اندازه پیچیده نکنیم زیرا این کار باعث می‌شود گیر کنیم و فلج شویم. در حالی که پیش برد این ابتکارهای توده‌ای، پیش روی و راهگشایی کردن از جانب ما ضرورت عاجل دارد تا بتوانیم این دو ابتکار توده‌ای را به جنبش‌های توده‌ای و یا مبارزات توده‌ای تبدیل کنیم و مجموعه‌ی فعالیت انقلابی‌مان را که نوک پیکانش «فراگیر کردن باب آواکیان» است به پیش ببریم. این جهت‌گیری پایه‌ای باید در ارتباط با دو ابتکار عمل توده‌ای (و فراگیر کردن باب آواکیان و مجموعه‌ی فعالیت‌ها) خوب فهمیده شود و فعالانه به کار بسته شود. ما در حال حاضر نیاز داریم که به شکل رادیکالی مسائل را ساده جلو بگذاریم. چیزهایی که باید خیلی واضح باشند را زیاد از حد پیچیده نکنیم. آنچه در ادامه می‌آید جهت‌گیری پایه‌ای در ارتباط با دو ابتکار توده‌ای و مجموعه‌ی فعالیت‌ها به طور کلی است و خطوط راهنمای اساسی برای پیشبرد آن همین حالا. در جهان عینی پایه عمیقی برای این ابتکارهای توده‌ای (و مجموعه‌ی فعالیت‌ها) موجود است. منظوم تضادهای این سیستم و چگونگی بروز مداوم آن‌ها است. پایه‌ی واقعی و قدرتمندی نیز در ارتباط با عامل ذهنی وجود دارد. منظوم خط حزب ما در واقعیت است. یعنی خط کلی ما و مشخصاً خطی که در ارتباط با این ابتکارهای توده‌ای (و مجموعه‌ی فعالیت‌ها) داریم.

چه کسانی باید بخشی از این ابتکارهای توده‌ای باشند و با چه کسانی باید کار کنیم که به آن بپیوندند؟ هرکس که موافق است یا می‌تواند قانعش کرد که آنچه موضوع ابتکار عمل‌های مبارزاتی است (یعنی حبس دسته‌جمعی و همه مسائل مربوط به آن؛ تحقیر زنان که در حال حاضر مشخصاً حول حمله به حق سقط‌جنین و حتی کنترل بارداری گره خورده به علاوه پورنوگرافی و تحقیر جنسی زنان) ستمگری‌هایی غیرقابل تحمل‌اند و باید علیه‌شان جنگید. این بدان معناست که در آینده‌ی بسیار نزدیک صدها نفر را فعالانه و مداوم درگیر پیشبرد این ابتکار عمل‌ها کنیم با این هدف که هزاران و نهایتاً میلیون‌ها نفر در سطوح مختلف و به شکل‌های مختلف درگیر شوند. به موقعیت و فضای نیاز است که همه کسانی که معیارهای پیوستن به این حرکت را دارند ببینند و احساس کنند که در این مبارزه مکان و نقش مهمی برای‌شان وجود دارد. باید ابزار عملی برای شرکت فعالانه افراد در این ابتکار عمل‌ها و ایفای نقش به طور واقعی به وجود آید.

در عین حال ما کمونیست‌های انقلابی (و تمام کسانی که در اساس با ما موافق‌اند) باید این نکته را در ارتباط با ابتکار عمل‌های توده‌ای و به طور کلی به مردم بگوییم که این ستمگری‌ها، که فشرده‌ی تضادهای اجتماعی مهم هستند، در ذات این نظام و بخشی از کارکردش هستند و نهایتاً فقط از طریق انقلاب کمونیستی مبتنی بر سنتز نوین کمونیسم که حاصل کارهای باب آواکیان طی چند دهه‌ی گذشته است می‌توان کارشان را یک سره کرد و جامعه و جهانی کاملاً متفاوت بنا نهاد.

در این فرایند ادامه‌دار و از طریق حل صحیح تضادها (روابط دیالکتیکی‌ای) که در بر دارد هم ابتکار عمل‌های توده‌ای باید رشد کنند و تقویت شوند، هم جنبشی برای انقلاب و هم حزب به عنوان هسته رهبری کننده‌ی آن. البته این ابتکار عمل‌ها باید واقعاً توده‌ای شده باشند و در هر مقطع مشخص تعداد هر چه وسیع‌تری از مردم را درگیر کنند. مردمی که هرچند با چشم‌اندازهای مختلفی قدم به صحنه گذاشته‌اند ولی همگی‌شان اساساً قبول کرده‌اند که این

مبارزه‌ی عظیمی لازم است. در عین حال، آنجا که به مسئله‌ی جهت‌گیری و رویکرد ما برمی‌گردد، باید همه‌ی این کارها را از همان اول و به شکل مستمر به مثابه بخشی از ساختن جنبشی برای انقلاب انجام دهیم. ما نیاز داریم که به طور مستمر این سنتز را مینا قرار دهیم؛ واقعاً مبارزه را در مقیاسی توده‌ای حول این ابتکارهای توده‌ای و علیه شکل‌های متمرکز ستم و بی‌عدالتی سازمان دهیم و هم‌زمان این کار را به عنوان بخشی از ساختن جنبشی برای انقلاب پیش ببریم. این جهت‌گیری، چه در ارتباط با رفقای از ما که درگیر این ابتکارها هستند و چه حزب ما به طور کلی، باید به شکل مستمر در پیش گرفته شده و از آن نمونه سازی شود. کسانی که مسئولیت رهبری این ابتکارها و به طور کلی مبارزات را دارند باید برای این جهت‌گیری بجنگند. به علاوه، افرادی که حول و حوش حزب ما هستند و بیش از پیش به خط ما نزدیک می‌شوند نیز باید در اساس و به شکلی فزاینده‌ای از این جهت‌گیری و معیارها پیروی کنند. ما نیاز داریم که جامعه را حول این مسائل تغییر بدهیم. منظوم تضادهای اجتماعی مهمی است که این ابتکارها به آن‌ها معطوف هستند. این کار بخشی از پیریزی برای دست زدن به تغییر اساسی در کلیت جامعه و جهش کیفی در جهت ریشه‌کن کردن شکل‌های گوناگون ستم در جامعه و نهایتاً در سراسر جهان است. در مورد ابتکارهای توده‌ای باید مرتباً حواس‌مان باشد که هم از خط خارج نشویم و هم پیشروی کنیم. مبارزه‌ی توده‌ای علیه این ستم‌ها واقعاً ضروری است. این بی‌عدالتی‌ها غیرقابل تحمل‌اند. به طور عینی، برای میلیون‌ها نفر غیرقابل تحمل هستند. معنای این بی‌عدالتی‌ها حمله به توده‌ها و منافع آن‌ها است. توده‌ها را می‌توان به این درک رساند که غیرقابل تحمل بودن این ستم‌ها را ببینند و با درک این مسئله، اجبار به عمل را در خود حس کنند. ما باید این درک و اجبار را بیان کنیم و توده‌ها را به این درک و اجبار برسانیم. باید واقعاً به آنچه می‌گوییم اعتقاد داشته باشیم. این ستم‌ها غیرقابل تحمل‌اند و ما باید در مقابل‌شان بایستیم و مردمی را که غیرقابل تحمل بودن ستم‌ها را حس می‌کنند سازمان‌دهی کنیم. در ارتباط با جهت‌گیری اساسی باید بگوییم که رویکرد ما و حرف ما به مردم این است که این ابتکارها و مبارزات بخشی از شالوده‌ریزی برای انقلابی است که به آن نیاز داریم.

۴

چند کلمه هم در مورد نقش نشریه و وبسایت و پلمیک‌ها بگوییم. نشریه و وبسایت باید ابزار کلیدی ما برای مقابله با خطوطی باشد که باید با آن‌ها مقابله کرد. باید نمونه‌ی چگونگی انجام این کار باشد. به بیانیه‌ای که در مورد جنبش «اشغال» منتشر شد^(۱) هم باید این‌طور نگاه کرد. یعنی وسیله‌ای که افراد خودمان باید برای به میدان رفتن و پیشبرد وحدت و مبارزه با دیگران از آن استفاده کنند. متحد شوید و مبارزه کنید.

ما واقعاً نیاز داریم که مردم نوشته‌هایی مثل «پرندگان و تمساح‌ها» را با همه‌ی پیچیدگی‌هایش بخوانند و هر چه عمیق‌تر بفهمند. همه چیز نمی‌تواند «مختصر و مفید» باشد. پلمیک علیه بدیو و پلمیک علیه پوپر در سند «انجام انقلاب و رهایی نوع بشر»^(۲) اسناد خیلی خوب و مهمی هستند. این نوع نوشته‌ها را باید وسیع‌تر پخش کرد و به مردم کمک کرد که از این پلمیک‌ها سر دربیاورند. این خیلی مهم و ضروری است. اما نیاز به پلمیک‌های مختصر و مفید و کوبنده داریم و نشریه و وبسایت ما باید منبع و مدلی کلیدی برای این نوع پلمیک‌ها باشد. بیایید مردم را تشویق کنیم که بدین شکل از نشریه و وبسایت استفاده کنند که اگر کسی گفت «من به این مانع برخورددم و نمی‌دانم چطور جوابش را بدهم» به او بگویند که به نشریه و وبسایت رجوع کن و مسئله را حل کن. ما باید این طرز کار را به شکل یک مدل پیش بگذاریم و کاری کنیم که واقعاً این جریان اتفاق بیفتد. اگر این کار را بکنیم، مردم خواهان استفاده از نشریه و وبسایت به این شکل خواهند شد. اما اگر نتوانیم مسائلی را که مردم با آن‌ها روبرویند جواب دهیم، آن وقت باید درش را تخته کنیم و برویم. مسئله‌ای است که ما می‌توانیم جواب دهیم. ما باید به کمک نشریه و وبسایت به عنوان ابزار و منبع کلیدی این کار را انجام دهیم.

بی‌عدالتی‌ها غیرقابل تحمل است و باید با آن‌ها جنگید.

یک نکته بسیار مهم: ما حتماً باید خودمان را در زمره‌ی کسانی بدانیم که تحمل این بی‌عدالتی‌ها و خشونت‌ها را ندارند، آن‌ها را غیرقابل تحمل می‌دانند و ضرورت مبارزه با آن‌ها را می‌بینند. این که ما (به عنوان کمونیست‌های انقلابی با نگرش مبتنی بر علم و با روش و طرز برخورد کمونیستی ماتریالیستی دیالکتیکی و تکامل آن از طریق سنتز نوین) می‌دانیم این ستم‌ها (و ستم‌های دیگری که می‌دانیم از جوهر اساسی و قوای محرکه‌ی سیستم نشئت گرفته‌اند) تماماً و فقط از طریق انقلاب کمونیستی و نهایتاً دستیابی به یک جهان کمونیستی خاتمه پیدا می‌کند باید ما را بیشتر خشمگین کند، نه کمتر. باید ما را در مبارزه با آن‌ها، چه در حال حاضر و چه در آینده مصمم‌تر سازد! این باید در هر کاری که می‌کنیم منعکس باشد. رک بگوییم، یکی از کارهای مهمی که باید بکنیم، به قول یکی از رفقای رهبری حزب، **متشکل کردن و سازمان‌دهی خشم مردم** است. در این ارتباط و عموماً باید به طور مداوم کار کنیم (و درست کار کنیم) که همه این‌ها به سازمان‌دهی جنبشی برای انقلاب و ساختمان حزب به مثابه‌ی هسته‌ی رهبری کننده‌ی آن خدمت کند.

در مورد فراگیر کردن باب آواکیان. چه کسانی را باید در این کار درگیر کنیم؟ همه کسانی که موافق‌اند و یا می‌توان قانع‌شان کرد که تبدیل آنچه باب آواکیان معرف آن است یعنی سنتز نوین به یک نقطه‌ی رجوع مهم و یک موضوع بحث و جدل در سراسر جامعه اهمیت بسیار دارد. آن‌ها را می‌توان و باید به شکل‌های مختلف درگیر کارزار فراگیر کردن باب آواکیان کرد تا در آن سهم بگیرند. در عین حال، آن دسته از ما که کمونیست انقلابی هستیم و خود را بر سنتز نوین کمونیستی استوار کرده‌ایم باید به طور مداوم و جسورانه و قانع‌کننده درک خود را از اهمیت فراگیر کردن باب آواکیان و نقش او به عنوان پیکان مجموعه‌ی فعالیت انقلابی جلو گذاریم و با ثبات قدم بکوشیم جنبشی برای انقلاب بسازیم. تعداد فزاینده‌ای از مردم را حول خط حزب‌مان متحد کنیم تا بر اساس این خط به حزب بپیوندند. مسئله‌ی دیگری که در ارتباط دیالکتیکی با این کار باید پیش برده شود افزایش تعداد کسانی است که به طرق مختلف در کارزار فراگیر کردن باب آواکیان درگیر می‌شوند. این شامل بسیاری افراد است که با آنچه باب آواکیان نمایندگی می‌کند و یا با سنتز نوین کمونیسم توافق کامل ندارند (یا فعلاً ندارند) اما قبول دارند که سنتز نوین و پرسش‌های بزرگی که مطرح می‌کند باید به طور وسیع به جامعه شناسانده شود و فعالانه مورد بحث و مجادله قرار گیرد. در حال حاضر مهم این است که این درک پایه‌ای را مبنا قرار دهیم و به کار بندیم، ابتکارهای توده‌ای را بیش از پیش تبدیل به ابتکارهای واقعاً توده‌ای بکنیم و فراگیر کردن باب آواکیان را آن طور که باید و شاید پیش ببریم و به آن سطحی که باید و شاید برسانیم؛ به نحوی که یک تأثیر جدی اجتماعی داشته باشد و همه این کارها بخشی از یک کل باشند. کلی که از جمع جبری اجزاء تشکیل دهنده‌اش بزرگ‌تر است.

همان گونه که تأکید کردم در روند پیشبرد این قضیه، تضادهای مختلف از جمله تضادهایی که مشکل و پیچیده‌اند سر بلند می‌کنند که باید با آن‌ها درگیر شد و به طور صحیح آن‌ها را حل کرد. همواره لازم می‌شود که به درک پایه‌ای و رهنمودهایی که تهیه شده (و در جریان پیشرفت مبارزه با اتکا به رهنمودهای مطرح شده در این بحث تهیه خواهد شد) رجوع کنیم. اما دوباره لازم به تأکید است که درک پایه‌ای و رهنمودهایی برای این که این ابتکارهای توده‌ای را به شکل جنبش‌های توده‌ای / مبارزات توده‌ای حول این گسل‌های حیاتی بنا کنیم موجود است و با اتکا به آن‌ها می‌توان تعداد هر چه بیشتری از افراد را با نظرات متنوع درگیر کرد که همگی متفق‌القول‌اند آنچه موضوع مبارزه در ابتکارهای توده‌ای است بی‌عدالتی‌هایی غیرقابل تحمل‌اند و باید علیه‌شان جنگید. با اتکا به همین درک و رهنمودها می‌توان فراگیر کردن باب آواکیان را بر یک مبنای درست پیش برد در عین این که ما (و آن‌هایی که در هر مقطع زمانی موافق ما هستند) باید کار کنیم و به شیوه‌ی درست کار کنیم تا همه این فعالیت‌ها به ساختمان کلی جنبشی برای انقلاب و حزب به عنوان هسته رهبری کننده‌ی آن کمک کند. در عین حال یاد بگیریم و درک و توانایی‌مان را در چگونگی برخورد به تضادها بالا ببریم؛ تضادهایی که در مسیر حرکت به جلو باید با آن‌ها مواجه شویم و حلشان کنیم.

به عنوان جمع‌بندی: اجازه بدهید به همان نکته‌ی آغاز بحث برگردم و یک بار دیگر تأکید کنم: به عنوان جهت‌گیری پایه‌ای و به خصوص در حال حاضر، ما نباید با بیش از حد پیچیده کردن مسائل، دچار فلج شویم. باید به شکل رادیکالی مسائل را ساده مطرح کنیم. کلنجار رفتن با مسائل خط و تئوری و مفهوم‌سازی و برنامه‌ریزی و غیره کارهایی لازم و مهم هستند. ولی نباید اجازه دهیم که این کار تبدیل به مانع خودساخته‌ی دیگری بشود. در حال حاضر ما به مفاهیم و نقشه‌هایی نیاز داریم که پیشبرد خطمان در این دو ابتکار توده‌ای را تسهیل می‌کند و ابزار و وسیله‌ای برای این کار در اختیارمان می‌گذارد که بتوانیم فعالانه جلو برویم. بر پایه‌ی حرف‌هایی که زدم و به شکل فشرده ارائه دادم و با این دورنما که در حین پیشرفت مرتباً باید به این مسئله بازگشته و عمیق‌ترش کنیم..... به شما می‌گویم که بیا باید به میدان برویم، آنچه لازم است، آنچه انجامش با فریاد طلب می‌شود را انجام دهیم. ●

توضیحات:

۱ - «سیاست‌های بخش آرن بدیو»: کمونیسمی اسیر در قفس دنیای بورژوازی». ریموند لوتا/ نابی دونیا/ ک.جی.آ خط تمایزها: مجله‌ی تئوری و پلمیک کمونیستی. شماره ۱ - تابستان و پانیز ۲۰۰۹

۲ - این دو رکن عبارت‌اند از: تبلیغ و فراگیر کردن رهبری باب آواکیان (BA) و سنتز نوین کمونیسم که او جلو گذاشته است؛ وب‌سایت و نشریه‌ی انقلاب. revcom.us

۳ - *پرنده‌گان نمی‌توانند تمساح بزنند، اما بشر می‌تواند آفت‌ها را در نورد* (۲۰۱۱ - ۲۰۱۰)

۴ - این موضوع را باب آواکیان در مقاله‌ی: «در مورد انتخاب‌ها... و تغییرات رادیکال» نشریه‌ی انقلاب شماره‌ی ۲۵، ۲۵۴، دسامبر ۲۰۱۱، بحث کرده است.

در مورد انتخاب‌ها... و تغییرات رادیکال

اولاً مردم در خلأ انتخاب نمی‌کنند، آن‌ها بر زمینه‌ی مناسبات اجتماعی که گرفتار شده‌اند، و گزینه‌هایی که این مناسبات در برابرشان می‌گذارد، انتخاب می‌کنند. که این انتخاب خودشان نیست. آن‌ها با این مناسبات مواجه می‌شوند، انتخابش نمی‌کنند.

ثانیاً، اگر مردم به هر علتی احساس می‌کنند که می‌خواهند طریق آزار رساندن به خود و دیگران را انتخاب کنند، سرزنش‌شان نمی‌کنیم بلکه با آن‌ها مبارزه می‌کنیم. ما منشأ همه این چیزها را در این سیستم نشان‌شان می‌دهیم و آن‌ها را به مبارزه علیه این سیستم و تغییر خود در این پروسه فرا می‌خوانیم. فقط به خاطر اینکه جوانان فروش مواد مخدر را «انتخاب» کرده‌اند یا زنان کالا کردن سکس خود را «انتخاب» کرده‌اند، معنایش این نیست که این انتخاب‌ها اختیاری بوده است. هیچ راهی جز مبارزه با قدرت حاکم و تغییر مردم برای انقلابی که همه این چیزها را برای ایجاد دنیایی بهتر تغییر خواهد داد، وجود ندارد. سرزنش کردن توده‌ها به خاطر انتخاب‌های بد فقط شرایط ستم‌دگی آن‌ها را تقویت می‌کند.

به عنوان جمع‌بندی: مردم انتخاب می‌کنند اما این انتخاب را بر زمینه مناسبات اجتماعی‌ای که گرفتار و محبوس شده‌اند و انتخابش نکرده‌اند، انجام می‌دهند. ما باید مناسبات اجتماعی و شرایط متفاوتی را متولد کنیم که در آن توده‌های مردم به طریقی متفاوت در ارتباط با خود و دیگران عمل می‌کنند. به معنایی اساسی این یعنی انقلاب با هدف کمونیسم.

۵ - Basics: از گفته‌ها و نوشته‌های باب آواکیان، انتشارات آر سی پی، ۲۰۱۱. «مسئولیت انقلابی و رهبری» عنوان فصل ۶ Basics است.

۶ - کمونیسم: آغاز مرحله‌ی نوین مانیفست حزب کمونیست انقلابی آمریکا سپتامبر ۲۰۰۸ انتشارات آر سی پی، ۲۰۰۹

۷ - «آملی در جنبش» «شغال»: آغازی الهام‌بخش و نیاز به جلوتر رفتن». باب آواکیان. صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا. نشریه‌ی انقلاب شماره ۱۳، ۲۵۰، نوامبر ۲۰۱۱

۸ - انقلاب و راهی بشریت: پاره‌ی ۱: «ورای افق کوتاه بینانه‌ی حق بورژوازی». پاره‌ی ۲: «همه‌ی فعالیت‌های ما برای انقلاب است». نشریه‌ی انقلاب، اکتبر ۲۰۰۷ فوریه ۲۰۰۸. این نوشته شامل پاره‌ی دیگری است تحت عنوان: «انقلاب و کمونیسم: شالوده و جهت‌گیری استراتژیک». جزوه‌ی انقلاب، ۲۰۰۸. «مارکسیسم به مثابه‌ی علم نقد کارل پوپر» پاره‌ی نخست سند انقلاب و راهی بشریت است.....

(*) زیرنویس مترجم: قوانینی مبنی بر جداسازی بین سیاهان و سفید که شامل بسیاری عرصه‌ها از جمله محیط‌های آموزشی، اماکن عمومی، ارتش و غیره می‌شد و تا سال ۱۹۶۵ برقرار بود.)